





مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



اربعین
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با خاندان وحی ، از عاشورا تا اربعین

نویسنده:

حشمت الله قنبری همدانی

ناشر چاپی:

امیرکبیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
با خاندان وحی، از عاشورا تا اربعین	۸
مشخصات کتاب	۸
مقدمه	۸
حماسه ی کربلا در کلام حضرت امام خمینی	۱۰
حماسه ی کربلا در کلام رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی	۱۳
آغاز واقعه	۱۵
آماده باش سپاه اموی	۳۵
مشعرالحرام حسین	۳۸
شیرین زبانی قاسم	۴۱
گفت و گوی حسین و زینب	۴۲
در اثنای واقعه (عید قربان حسینی)	۴۶
خطبه امام	۵۰
امام در کلام امام، و توبیخ کوفیان	۵۱
نصایح یاران امام	۵۵
بازگشت خالص	۵۸
اتمام حجت و نفرین سپاه کوفه	۵۸
ملاقات با عمر بن سعد	۶۶
نصیحت امام به سپاه کوفه	۶۷
سخنرانی حر	۶۹
آغاز جنگ	۷۰
حماسه ی اصحاب	۷۱
آتش زدن خیمه ها	۷۴
نماز عشق	۷۴

۷۶	شهادای خاندان رسالت
۷۷	اولین مبارز علی اکبر
۸۹	حماسه ی علی اصغر
۹۲	تنهایی امام
۹۳	وداع امام حسین
۹۷	آخرین وداع
۹۸	هجوم ناجوانمردانه
۹۹	شکوه نیایش
۱۰۱	پرواز تا ملکوت
۱۰۶	تعداد شهادای کربلا
۱۰۷	بعد از واقعه
۱۱۰	حکایتی عجیب
۱۱۲	وداع تلخ کاروان اهل بیت رسالت با سالار شهیدان و یاران باوفایش
۱۱۷	دفن بدنهای مطهر شهدا
۱۱۸	کوفه در انتظار اسیران
۱۲۲	افشاگری خاندان رسالت
۱۴۰	در بارگاه ابن زیاد
۱۴۶	از کوفه تا شام
۱۵۱	سرزمین شام
۱۵۷	در مجلس یزید
۱۷۴	امام باقر در مجلس یزید
۱۷۵	افشاگری امام سجاد
۱۸۱	درخواست امام زین العابدین
۱۸۲	حرکت از شام
۱۸۴	خطبه ی امام سجاد
۱۸۷	اربعین

با خاندان وحی، از عاشورا تا اربعین

مشخصات کتاب

سرشناسه: قنبری همدانی، حشمت الله، ۱۳۴۰

عنوان و نام پدیدآور: با خاندان وحی: از عاشورا تا اربعین / تألیف حشمت الله قنبری همدانی.

وضعیت ویراست: [ویراست ۲].

مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری: ۱۷۳ص.

شابک: ۶۰۰۰ریال ۰-۷۱۱-۰۰-۹۶۴؛ ۶۰۰۰ریال (چاپ پنجم)

یادداشت: این کتاب قبلاً با عنوان "همراه با آل علی (ع) (از عاشورا تا اربعین)" توسط همین ناشر در سال ۱۳۷۹ نیز منتشر شده است.

یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۷۹.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۷۲-۱۷۳.

عنوان دیگر: همراه با آل علی (ع) (از عاشورا تا اربعین).

عنوان دیگر: از عاشورا تا اربعین.

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ق.

رده بندی کنگره: BP۴۱/۵ ق/ ۸۰۸۷ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۲۶۱۴۰

مقدمه

مقدمه

حماسه ی عاشورا سرفصل عشق و شور و عرفان بزرگ مردان الهی و نشان آفرینش عزت و اقتدار و آرمان گرایی بزرگ زنان است که حیات اسلام ناب محمدی (ص) و آزادی و آزادی را وامداد جاودانه پایمردی و استقامت خود ساخته اند، نهضت حسینی و انقلاب فیاض و جوشان عاشورا یک بعثت بدون وحی و شکفتن گلبانگ توحید در چکاچک شمشیر و بر بلندای سرنیزه هاست، کربلا- عرصه انفجار نور و ظهور حماسه از یک سو و تبلور قساوت و حد اعلای فاجعه از طرف دیگر است، و نینوا سرزمینی بی مانند برای نمایش تمامی عشق بر پرده هستی است، نمی دانم ایا تاکنون دایره ی آفرینش را بی کربلا- به تماشا نشسته ای؟ آیا منظومه معارف عارفان و سیر سالکان الی الله و جهاد مجاهدین فی الله و مجاهده عالمان فی سیل الله را بی حسین (ع) و زینب در باغ خاطر گذرانده ای؟! به راستی اگر معما ازل در خزانه خارج از وصف آفرینش، گوهری چون حسین (ع) و مرواریدی چون زینب (س) نداشت، کار

(صفحه ۸)

کدامین بنی به کمال می رسید و راه کدامین

رسول به نهایت پیوند می خورد؟ حسین و عاشورا و زینب ناموس دهر و باعث بقای هستی و تداوم راه پاکان و صالحان برای همیشه تاریخ بشر هستند، از پیامبران اولوالعزم تا مردمان عادی همه در جستجو و رهپوی مردان و زنان روزگار و سرزمینی هستند که پرچم هدایتشان در دستهای استوار زینب (س) و نهال آرزویشان در چشمه سار همیشه جوشان حسین (ع) استقرار یافته و نور خود را در چهره ی گلگون عاشورا به نظاره می نشینند، سال پیش بود که به مبارکی سال امیرالمؤمنین علی (ع) برادر فاضل و اندیشمندم حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای عراقی از بنده خواست چند صفحه ای را با فرزندان امیرالمؤمنین از عاشورا تا اربعین همراه باشم و خداوند تعالی منت گذارد و دست ارادت مرا به خوان گسترده حضرت سیدالشهداء (ع) متصل فرمود، پس از چندی به نظم آمد اصلاحات و اضافاتی مقتضی است تا تشنگان معارف حسینی در حد بضاعت قلیل بنده ای درمانده و خاکی در این سفر نورانی درمانده و خاکی در این سفر نورانی همراه دل و قلم حقیر باشند، چنین کردم و آنچه پیش روی شماست گریه قلم شکسته ای است با امید به پذیرش آستان حسینی (ع).

حشمت الله قنبری همدانی

عید غدیر ۱۴۲۱ ق. (۱۳۷۹ ش.)

(صفحه ۹)

حماسه ی کربلا در کلام حضرت امام خمینی

حماسه ی کربلا در کلام حضرت امام خمینی

این خون سیدالشهدا (ع) است که خونهای همه ی ملت های اسلامی را به جوش می آورد و این دسته جات عزیز عاشورا است که مردم را به هیجان می آورد و برای اسلام و برای حفظ مقاصد اسلامی مهیا می کند، در این امر سستی نباید کرد.

- سیدالشهدا (ع) همه جا هست، (کل ارض کربلا) همه جا

محضر سید الشهدا (ع) است، همه ی منبرها محضر سیدالشهداست، همه ی محرابها از سید الشهدا (ع) است.

- مجالس بزرگداشت سید مظلومان و سرور آزادگان که مجالس غلبه ی سپاه عقل بر جهل و عدل به ظلم و امانت بر خیانت و حکمت طاغوت است، هر چه باشکوهتر و فشرده تر برپا شود و بیرقهای خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقام مظلوم را از ظالم، هر چه بیشتر افراشته شود.

سید الشهدا (ع) و اصحاب او و اهل بیت او آموختند تکلیف را، فداکاری در میدان، تبلیغ در خارج میدان.

- این روضه و این گریه آدم ساز است، انسان درست می کند.

(صفحه ۱۰)

- این عده از جوانهایی که این طور نیست که سوء نیت داشته باشند، خیال می کنند ما حالا باید حرف روز بزنیم. حرف سید الشهدا (ع) حرف روز است، همیشه حرف روز است، اصلا حرف روز را سیدالشهدا آورده است دست ماها داده و سیدالشهدا (ع) را این گونه حفظ کرده است، مکتبش را، این مصیبتها و داد و قارچها حفظ کرده است، این سینه زنیها و این دستجات و (عرض می کنم) اینها حفظ کرده است، مکتبش را، این مصیبتها و داد و قالها حفظ کرده است، این سینه زنیها و این دستجات و (عرض می کنم) اینها حفظ کرده.

- این اختلاف که بین جناحها در ایران واقع شد و واقع می شود، اگر فرصت داده بشود، اینها چیزهایی بوده است که اجانب با مطالعات خودشان به آنجا رسیده بودند که باید جاهایی که می توان انسان تربیت کند، آنجا را بکوبند.

در وضع دانشگاههای ما، در وضع دانشگاههای دینی، مطالعات زیادی کردند و به آنجا رسیدند که چند چیز

مانع از استفاده ی آنهاست. یکی اسلام است. آنها فهمیدند که اگر چنانچه اسلام با آن وضعی که دارد و با آن تعلیمات واقعی که دارد، اسلام در این ممالک پیاده شود، برای آنها هیچ حظی و بهره ای نخواهد بود و آنها را قطع می کنند دستشان را و لهذا یک افرادی را چه از داخل و چه از خودشان وارد کردند که اسلام را وارونه نمایش بدهند.

- محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است فداکاری سیدالشهدا سلام... علیه است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است، زنده نگه داشتن عاشورا با همان وضع سنتی خودش از طرف روحانیون، از طرف خطباء، با همان وضع سابق و از طرف توده های مردم با همان ترتیب سابق که دستجات معظم و منظم، دستجات عزاداری به عنوان عزاداری راه می افتند که باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنتها را حفظ کنید. البته اگر چنانچه یک چیزهای ناروایی

(صفحه ۱۱)

بوده است سابق، و دست اشخاص بی اطلاع از مسائل اسلام بوده، آنها باید یک قدری تصفیه بشوند، لکن عزاداری به همان قوت خودش باید باقی بماند.

- محرم ماه تمیز یافته حق از باطل است، ماهی که به نسلها در طول تاریخ راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت، ماهی که امام مسلمانان راه مبارزه با ستمکاران را به ما آموخت.

- کربلا را زنده نگه دارید و نام مبارک حضرت سیدالشهدا را زنده نگه دارید که با زنده بودن او اسلام زنده نگه داشته می شود.

- زنده نگاه داشتن عاشورا، یک مسئله ی بسیار مهم سیاسی - عبادی است.

- ما ملتی هستیم که

با همین اشکله‌ها، سیل جریان می‌دهیم و خرد می‌کنیم سدهایی را که در مقابل اسلام ایستاده است.

تکلیف ما در آستانه‌ی شهر محرم الحرام چیست؟ تکلیف علمای اعلام و خطبای معظم در این شهر چیست؟ در این شهر محرم، تکلیف سایر قشرهای ملت چی هست؟ سیدالشهدا و اصحاب او و اهل بیت او آموختند تکلیف را، فداکاری را فداکاری در میدان، تبلیغ در خارج میدان.

- این را باید همه‌ی گویندگاه توجه کنند و باید هم متوجه این معنا باشیم که اگر قیام حضرت سیدالشهدا - سلام... علیه - نبود امروز همه‌ی ما نمی‌توانستیم پیروز بشویم. تمام این وحدت کلمه‌ای که مبداء پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزا و این مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد.

۵۷ / ۱۱ / ۲۷

(صفحه ۱۳)

حماسه‌ی کربلا در کلام رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی

حماسه‌ی کربلا در کلام رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی

بر اثر قیام اباعبدالله... (ع) چه قدر دین در دنیا رشد کرد اسلام ریشه دار شد. ملت‌های اسلامی بیدار شدند و رشد کردند علوم اسلامی و فقه اسلامی پیشرفت کرد.

- این حادثه (حادثه‌ی کربلا) پشتوانه‌ی یک نهضت است و باید آبرومند، پر تپش و پر قدرت باقی بماند.

- مجالس عزاداری برای این است که دل‌های ما را با حسین بن علی (ع) و اهداف آن بزرگوار نزدیکتر و آشناتر کند.

- عاشورا به ما درس می‌دهد که در ماجرای دفاع از دین، بصیرت بیش از چیزهای دیگر برای انسان لازم است. بی بصیرتها بدون اینکه بدانند، فریب می‌خورند و در جبهه‌ی باطل قرار می‌گیرند چنانکه در جبهه‌ی ابن زیاد کسانی بودند که از فساق و فجار نبودند ولی از بی بصیرتها بودند.

- دنیای امروز،

دنیای دروغ، زور، شهوترانی و دنیای ترجیح ارزشهای مادی بر ارزشهای معنوی است... وقتی کسی مثل امام بر سر کار آمد یعنی

(صفحه ۱۴)

ورق برگشت. شهوترانی، دنیاطلبی و وابستگی و فساد در انزوا رفت و تقوا، زهد، صفا و نورانیت، جهاد، دلسوزی برای انسانها، رحم و مروت و برادری و ایثار و ازخودگذشتگی روی کار آمد... اگر این ارزشها را نگه داشتید نظام امامت باقی می ماند.

- باید در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل بکند، بایستیم. عبرت گیری از عاشورا این است. نگذاریم روح انقلاب و فرزندان انقلاب در جامعه منزوی بشوند.

- امام (ره) فرمودند: عزاداری سنتی بکنید، در مجالس نشستن، روضه خواندن، گریه کردن، به سر و سینه زدن، مواکب عزا راه انداختن، دستجاب عزاداری، همان چیزهایی است که عواطف را نسبت به خاندان پیغمبر (ص) پرجوش می کند که بسیار خوب است.

- ملت عزیز ما در ایام محرم و صفر باید روح حماسه ی عاشورا روح نترسیدن از دشمن و توکل به خدا و روح مجاهدت فداکارانه در راه خدا را در خود تقویت کند.

- خطابه باید سه محور را دربر بگیرد: اول اینکه عاطفه را نسبت به حسن به علی (ع) و خاندان پیامبر (ص) بیشتر کند و علقه و رابطه و پیوند عاطفی را مستحکم تر کند. دوم اینکه نسبت به حادثه ی عاشورا یک دید روشن و واضحی به مستمع بدهد و سوم اینکه نسبت به معارف دین، هم ایجاد معرفت و هم ایجاد ایمان بکند.

- اگر معیار تقوی در جامعه عوض شد معلوم است که باید خون یک انسان باتقوایی مثل حسین بن علی (ع) ریخته بشود. اگر زرنگی و دست

و پاداری در کار دنیا و پشت هم اندازی و دروغگویی و بی‌اعتنایی به ارزشهای اسلامی ملاک قرار گرفت، معلوم است که کسی مثل یزید باید در رأس کار قرار بگیرد و کسی مثل عییدا... باید شخص اول کشور بشود.

- باید در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل بکند، بایستیم. عبرت‌گیری از عاشورا این است.

(صفحه ۱۷)

آغاز واقعه

آغاز واقعه

روز پنجشنبه دوم محرم الحرام سال شصت و یک هجری (۱) است، روزی که کاروان حسینی به سرزمین کربلا (۲) وارد می‌شود. حربن یزید ریاحی که لحظه‌ای از امام غافل نمانده است، تازه‌واردی که می‌بیند که بدون توجه به کاروان حسینی به سوی وی روان است. شیوه‌ی راه‌پیمودن او حکایت از اتفاق جدیدی دارد. او پیغام آور عبیدالله بن زیاد است که فرمان تازه‌ای را از والی کوفه برای فرمانده‌ی شجاع سپاه اموی آورده است. متن پیغام چنین بود:

اما بعد فجعجع بالحسین حین یبلغک کتابی و یقدم علیک رسولی بالعاء

فی غیر حصن و علی غیر ماء و قد امرت رسولی ان یلزمک و لایفارقک

(صفحه ۱۸)

حتی یأتینی بانفاذک امری و السلام. (۳).

بر حسین آنگاه که نامه‌ام به تو رسید و فرستاده‌ام بر تو وارد شد، سخت‌گیری کن، وی را در بیابان که نه پناهی داشته باشد و نه آبی، فرود آور. سفیر من مأموریت دارد تا تو را همراهی کند و ببیند چگونه فرمانم را اجرا خواهی کرد.

حر به امام گفت باید در همین محل فرود آیند.

چاره‌ای نبود، باید این سرزمین محل استقرار سپاه توحید می‌شد، سرزمینی که حال و هوای دیگری داشت، گویی در نسیم و گرمایش اندوه و

غمی بزرگ موج می زد. علی (ع) از نام این سرزمین جو یا شد. گفتند: اینجا شط فرات است.

اما فرمود: آیا این زمین نام دیگری نیز دارد؟

پاسخ دادند: آری این سرزمین کربلا نیز نامیده می شود.

امام مثنی از خاک را برگرفت و فرمود: آری اینجا سرزمین کرب و بلاست. زمانی که با پدرم در جنگ صفین از این محل گذر می کردیم، چون از نام این سرزمین آگاه شد، لحظه ای تأمل کرد، آنگاه فرمود: اینجا محل فرود آمدن آنهاست، اینجا همان جایی است که خونهایشان را بر خاک می ریزند، آنان که خاندان پیامبر هستند. (۴) سپس امام همراه با یاران خود

(صفحه ۱۹)

فرود آمدند و حر نیز در گوشه ای دیگر سپاهیان خود را فرود آورد و برای عیدالله پیغام فرستاد که کاروان حسینی در کربلا فرود آمده است. (۵).

عیدالله زیاد پس از آگاهی از شرایط، خطاب به علی (ع) نامه ای نگاشت:

یزید بن معاویه به من فرمان داده است که لحظه ای چشم بر هم مگذار و لقمه ای غذا مخور مگر اینکه حسین حکومت مرا پذیرفته باشد و یا او را کشته باشی.

امام بی اعتنا به نامه ی عیدالله آن را به گوشه ای افکند و فرمود: این نامه پاسخ ندارد. (۶). آنگاه خطاب به یاران خود فرمود:

«الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على السنتهم يحوطونه ما درت معاشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون.» (۷).

«مردم بندگان دنیایند و دین را مانند چیزی که طعم و مزه داشته باشد می پندارند و تا هنگامی که طعم آن را بر زبان خود احساس می کنند آن را پاس می دارند و آنگاه که بنای آزمایش باشد تعداد دینداران کم می شود.»

برخورد امام با پیغام عیدالله آن چنان او

را برآشفست که عمر بن سعد را به جنگ با امام فرمان داد. عمر بن سعد که سودای ملک ری را در سر داشت بر سر دوراهی عجیبی قرار گرفت؛ از یک سو جنگ با امام حسین (ع) برایش سخت و ناگوار بود و از طرف دیگر انصراف از حکومت ری برایش قابل تصور نبود. لذا از عیدالله مهلت خواست تا

(صفحه ۲۰)

اندیشه کند. (۸) با هر کس سخن گفت او را از جنگ با فرزند پیامبر (ص) بازداشت. حمزه بن مغیره به دایی خود گفت: تو را به خدا سوگند از این اندیشه بگذر، زیرا جنگ با حسین نافرمانی خدا و قطع رحم است. به خدا سوگند اگر همه ی دنیا از آن تو باشد و آن را از تو بستانند بهتر از آن است که به سوی خدا شتاب کنی در حالی که خون حسین (ع) بر گردن توست. (۹) اما حال و هوای ابن سعد بسیار سخت و عجیب بود، او به خود می گفت:

ءاترك ملك الی و الی الرغبی

ام ارجع مذموما بقتل الحسین

و فی قتله النار التی لیس دونها

حجاب و ملك الی قره عینی (۱۰) .

«آیا از حکومت ری بگذرم حال آنکه آرزوی من است؟ یا بازگردم و با کشتن حسین (ع) خود را در معرض مذمت خلق خدا قرار دهم؟ در قتل حسین آتشی است که از آن گریزی نخواهد بود ولی حکومت ری هم نور چشم من است.»

بالاخره آنچه نمی بایست شد و عمر بن سعد قیامت خود را وا گذاشت و به طمع ملک ری در مقابل پافشاری عیدالله پذیرفت تا فرمانده ی سپاه بنی امیه باشد. (۱۱) .

امام (ع) نیز خطاب به بزرگان کوفه نامه ای به

این مضمون نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

از حسین بن علی به سلیمان به صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و عبیدالله بن وال و گروه مؤمنان.

اما بعد، شما آگاه هستید که رسول خدا در زمان حیات خود

(صفحه ۲۱)

فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و پیمان خود را شکسته است، به سنت من مخالفت می کند و در میان بندگان خدا با ستم رفتار می نماید و اعتراض نکند، در قول و عمل، سزاوار است که خداوند متعال هر عذابی را که بر آن حاکم بیدادگر مقدر می کند، برای او نیز مقرر دارد شما می دانید و این گروه) بنی امیه (را می شناسید که از شیطان پیروی کرده و از اطاعت خدا سرباز زده، فساد را ظاهر، حدود الهی را تعطیل و غنایم را مخصوص خود ساخته اند، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند. نامه هایتان به من رسید و نمایندگان شما به نزد من آمدند و گفتند که شما با من بیعت کرده اید و مرا هرگز تنها نخواهید گذاشت و به دشمن تسلیم نخواهید کرد. اکنون اگر بر بیعت و پیمان خود استوار هستید که راه درست همین است، من و خاندانم با شما و خاندانتان خواهیم بود و من پیشوایتانم؛ اگر چنین نباشد و بر عهد خود پایدار نباشید و بیعت مرا از خود بردارید به جانم سوگند که تعجب نخواهم کرد، زیرا که رفتار شما را با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم دیده ام، هر کس فریب شما را بخورد مردی ناآزموده است. شما از بخت خود رویگردان شدید و

سود خود را در همراهی با من از دست دادید، هر کس پیمان شکست زیانش را خواهد دید و خداوند بزودی مرا از شما بی نیاز می سازد. والسلام

امام نامه را مهر کرد و آن را به قیس بن مسهر صیداوی سپرد تا به کوفه عازم شود، پس از آن هر کدام از یاران امام گوشه هایی از مکنونات دل

(صفحه ۲۲)

دریایی خود را با مراد خویش در میان نهادند.

زهیر گفت: ای پسر رسول خدا! اگر دنیای ما همیشگی بود و در آن جاویدان بودیم، قیام با تو و کشته شدن در کنار تو را بر ماندن در دنیا مقدم می داشتیم.

بریر بن خضیر که از قراء بزرگ مسجد جامع کوفه و صحابی امیرالمؤمنین (ع) بود (۱۲) گفت: خدا به وسیله ی شما بر ما منت نهاد تا در رکابتان جهاد کنیم و بدنهایمان در راهتان قطعه قطعه شود تا جد بزرگوارتان رسول خدا (ص) در روز قیامت شفاعت کننده ی ما باشد. (۱۳) سپس نافع بن هلال از جا برخاست و گفت: به خدا سوگند، ما از قضای الهی هراسناک، و از دیدار پرودگار ناخشنود نیستیم، ما از روی نیت خالص و بصیرت، هر که را با تو دوست باشد دوست داریم و دشمن تو را دشمن می شماریم. (۱۴).

آنگاه امام در نامه ای خطاب به برادرش محمد بن حنفیه نوشت:

اما بعد فکان الدنیا لم تکن و کان الاخره لم تزل (۱۵).

انگار دنیایی وجود نداشته و پنداری آخرت هیچ گاه از دست نرفته است.

از این بیان معلوم است که جان ملکوتی امام آماده ی پروازی بلند تا جوار قرب حق است و دنیا در مقابل دیدگان نافذ و نگاه حکیمانه ی او

هیچ جایگاهی ندارد. عالم خاک جان شریفش را آزرده است.

سومین روز محرم الحرام، جان و دل عمر بن سعد آکنده از دنیا طلبی

(صفحه ۲۳)

شد و به همراه فرزندش حفص راه کربلا را پیش گرفت. (۱۶) وی عزره بن قیس را مأمور کرد تا علت آمدن امام را جویا شود، اما عزره را روی رفتن نبود، زیرا او خود از جمله دعوت کنندگانی بود که نوشته بود:

باغها سرسبز شده اند، میوه ها رسیده اند و چشمه ها جوشیده اند، حرکت کن که سپاهی آماده ی فرمان توست. (۱۷) .

لذا از انجام این مأموریت خودداری کرد. (۱۸) کثیر بن عبدالله شعبی چون ماجرا را چنین دید خطاب به عمر بن سعد گفت: من نزد حسین می روم و اگر بخواهی او را به قتل می رسانم.

عمر بن سعد گفت: چنین تصمیمی ندارم، اما به نزد او برو و علت آمدن او را به این سرزمین جویا شو!

ابو ثمامه الصائدی که کثیر را بدترین مردم روی زمین می دانست راه را بر وی بست و از او خواست تا شمشیر خود را بر زمین نهد و آنگاه به ملاقات امام بشتابد.

کثیر گفت: به خدا سوگند چنین نخواهم کرد؛ اگر بگذارید پیام خود را ابلاغ می کنم و گرنه بازخواهم گشت.

به هر حال کثیر بدون ملاقات با امام مأیوسانه بازگشت و ماجرا را برای عمر بن سعد بازگو کرد. پس از ناکامی کثیر، قریبن قیس حنظلی از خواهرزادگان حبیب بن مظاهر به سوی امام رفت و علت آمدن امام را جویا شد.

(صفحه ۲۴)

امام فرمود: شهر شما برایم نامه نوشتند و مرا دعوت کردند و اگر از آمدن من خشنود نیستند باز می گردم.

چون قره قصد مراجعت کرد حبیب او را خطاب قرار

داد و گفت: وای بر تو به سوی مردمی ستمکار بازمی گردی؟ این مرد را یاری کن که به وسیله ی پدران او به راه راستی و درستی هدایت یافتی.

قره گفت: باز می گردم و اندیشه می کنم و چون بازگشت پیام امام را به عمر بن سعد ابلاغ کرد و اظهار داشت که در جنگ شرکت نخواهد کرد. پسر سعد نیز گفت: امیدوارم که خداوند مرا از جنگ با حسین برهاند. (۱۹).

سپس عمر بن سعد در نامه ای به عنوان عبیدالله نوشت:

چون با سپاهیانم در برابر حسین و یارانش قرار گرفتم قاصدی را به سوی فرستادم و دلیل آمدنش را جویا شدم و او در جواب گفت: اهالی این شهر (کوفه) برایم نامه نوشتند و نمایندگان خود را به سویم فرستادند و مرا دعوت کردند. اگر آمدم را خوش نمی دارید، بازمی گردم.

عبیدالله گفت: هم اکنون که در چنگال ما گرفتار آمده است، امید رهایی دارد، ولی اکنون هنگام فرار نیست!!

آنگاه به عمر بن سعد نوشت:

منظورت را دانستم. به حسین بن علی بگو خود و تمامی یارانش

(صفحه ۲۵)

با یزید بیعت کنند، آنگاه درباره ی ایشا تصمیم خواهم گرفت. (۲۰).

با رسیدن نامه و آگاهی از متن آن عمر بن سعد گفت: می پندارم که عبیدالله بن زیاد صلح و دوستی را نمی پذیرد و خواهان سازش نیست. (۲۱) وی چون می دانست امام هرگز تن به بیعت نخواهد داد نامه ی عبیدالله را برای او نفرستاد. (۲۲) تلاش دستگاه حکومتی بنی امیه برای بسیج افراد و امکانات به سوی کربلا وارد مرحله ی جدیدی شده بود؛ عبیدالله شخصا به سوی نخلیه (۲۳) رفت و حصین بن تمیم با چار هزار نفر به

او پیوستند. محمد بن اشعث، کثیر بن شهاب حارثی و قعقاع بن سویه مأموریت یافتند تا مردم را مہیای جنگ سازند. (۲۴) هر لحظه بر تعداد سپاهیان افزوده می شد و تشنگان قدرت و فریفتگان دنیا اشتیاق عجیبی داشتند تا به سوی آوردگاه حسینی حرکت کنند. زیباترین نغمه برای پیمان شکنان حرفه ای کوفه صدای چکاچک بازار آهنگران بود که هر لحظه را برای ساخت سلاح غنیمت می شمرد. نخلیه مملو از جمعیت بود، مردمانی که فضایل را وانهاد و تاریکیهای جاهلیت جانهایشان را پر کرده بود. سالهای دوری نبود که در همین محل پدر امام حسین (ع) با کوفیان سخن گفته بود:

«اللهم انی یقذ ملتہم و ملونی و سئمتہم و سئمونی فابدلنی بہم خیرا منہم و ابدلہم بی شرا منی. اللہم مٹ قلوبکم کما یمات الملع فی الماء، اما واللہ لوددت ان لی بکم الف فارس من بنی فارس من بنی فراس بن غنم.» (۲۵)

«خداوند اینها از من خسته اند و من از آنان خسته ام، آنان از من به

(صفحه ۲۶)

ستوه آمده اند و من از آنان دل شکسته ام، پس بهتر از آنان را مونس من کن و بدتر از مرا بر آنها بگمار. به خدا سوگند دوست داشتم به جای شما هزار سوار از بنو فراس بن غنم برایم بود.»

هم اکنون فرصتی فراهم آمده بود تا زحمات پیامبر و خون دل خوردنهای علی جبران شود، لذا دسته دسته رو به سوی کربلا نهادند.

روز چهارم محرم مسجد کوفه مملو از جمعیتی بود که در انتظار سخنان فرزند زیاد لحظه شماری می کردند. وی پس از آنکه بر فراز منبر قرار گرفت گفت: ای مردم! شما آل ابی سفیان را آزموده اید و ایشان را

آن گونه که می خواستید دریافتید، یزید رامی شناسید که دارای راه و روشی نیکوست، به زیردستان خود احسان می کند و عطایایش بجاست. پدرش نیز این گونه بود. یزید دستور داده است که سهم شما را از عطایا بیشتر کنم و پولی را برایم فرستاده است تا در میان شما تقسیم نمایم و آنگاه شما را به سوی حسین فرستم، این سخن را بشنوید و اطاعت کنید. (۲۶) سپس عبدالله پیشاپیش مردم به سوی نخلیه حرکت کرد و یزید بن رکاب کلبی، مضایرین رهیینه مازنی و شمربن ذی الجوشن را به سوی عمر بن سعد اعزام نمود. (۲۷) بالاخره خورشید روز چهارم در حالی غروب کرد که بیست هزار نفر آماده ی جنگ با فرزند پیامبر خدا شده بودند. (۲۸) .

در پنجمین روز محرم عبدالله قاصدی را به سوی شبت بن ربیع (۲۹) .

(صفحه ۲۷)

فرستاد و از وی خواست تا در دارالعماره حاضر شود. او خود را به بیماری زده بود تا از حضور در کربلا معاف شود، اما پس از گفت و گو با عبدالله با هزار سوار به سوی کربلا شتافت. (۳۰) با اعلام حکومت نظامی و شرایط ویژه جنگی عده ای مأمور شدند مرتباً فاصله ی کوفه و کربلا را بپیمایند و ضمن کنترل راهها به تبادل اخبار بپردازند. (۳۱) زحر بن قیس جمفی با پانصد نفر مأمور شد که بر پل فرات موضع بگیرد تا کسی نتواند برای یاری امام از کوفه خارج شود. هر فرد مشکوکی بسرعت اعدام می شد، مردم فوج فوج به سوی میدان نبرد می شتافتند. در میان لشکر اموی تنها سی هزار نفر از افرادی حضور داشتند که از خزانه ی اموی مستمری

می گرفتند و امرار معاش می کردند. (۳۲).

رور ششم فرارسید. کربلا پرجمعیت ترین منطقه ی عراق شده بود. حبیب بن مظاهر از امام اجازه گرفت تا نزد بنی اسد برود و آنها را به یاری امام دعوت کند. پس از اذن امام، حبیب به نزد بنی اسد رفت و گفت: بهترین بشارت را برایتان آورده ام، شما را به یاری فرزند پیامبر دعوت می کنم. او را یارانی است که هر کدام از هزار مرد جنگی برترند و هرگز او را تنها نخواهند گذاشت و به دشمنانش تسلیم نخواهند کرد. عمر بن سعد با انبوهی از کوفیان او را محاصره کرده است، چون شما را با من خویشاوندی است به این راه خیر راهنمایان می شوم، امروز از من فرمان

(صفحه ۲۸)

برید و به یاری او شتاب کنید تا شرف دنیا و آخرت برای شما باشد. به خدا سوگند اگر یک نفر از شما در راه خدا در اینجا با پسر دختر پیامبر کشته شود و صبر پیشه سازد، امید پاداش از خداوند داشته باشد رسول خدا (ص) در بهشت یار و همنشین او خواهد بود. در این هنگام عبدالله بن بشیر از جا برخاست و گفت: هنگامی که این مردم آماده ی جنگ شوند و سواران از سنگینی و شدت پیکار بهراسند من رزمنده ای شجاع و دلاور هستم، همانند شیری غرنده و جنگنده. گروهی نیز با وی همراه شدند و به سوی امام شتافتند. جاسوسان، عمر بن سعد را از این موضوع آگاه کردند و او ارزق بن الحرث صیداوی را با چهارصد نفر به سوی آنها فرستاد. در نزدیکی فرات دو گروه در مقابل هم قرار گرفتند، جنگ در گرفت

و عده ای کشته شدند. چون بنی اسد دریافتند که توانایی مقاومت ندارند، به سوی قبیله ی خود بازگشتند و شبانه از آنجا کوچ کردند تا از غضب عمر بن سعد در امان بمانند. امام پس از آنکه شرح ماجرا را از حبیب بن مظاهر شنید فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله». (۳۳) روز هفتم محرم بود. عیدالله طی فرمانی از عمر بن سعد خواست تا بین امام (ع) و آب فرات فاصله ایجاد کند و همان گونه که از دادن آب به عثمان بن عفان خودداری شد حتی یک قطره آب به امام داده نشود. (۳۴) عمر بن حجاج با پانصد نفر در کنار شریعه ی فرات موضع گرفت تا قطره آبی به اردوگاه توحید نرسد. عبدالله بن حصین از دی فریاد زد: این آب را دیگر بسان رنگ آسمان نخواهی دید. به خدا سوگند تا از عطش جان دهی قطره ای از آن نخواهی چشید. امام دستهای الهی اش را به آسمان بلند کرد و از خدا خواست تا او را از تشنگی بکشد و هرگز مورد رحمت

(صفحه ۲۹)

خود قرار ندهد. (۳۵) عاقبت نیز چنین شد، حمید بن مسلم می گوید: به خدا سوگند پس از این گفت و گو به دیدار عبدالله رفتم در حالی که بیمار بود. قسم به آن خدایی که جز او خدایی نیست او را دیدم که آن قدر آب می نوشید تا شکمش بالا می آمد اما باز هم فریاد العطش سر می داد و چنین بود و سیراب نشد تا جان داد. (۳۶) .

روز هشتم تشنگی خیمه های اردوگاه یکتاپرست می را در خود گرفته بود. امام به برادرش عباس مأموریت داد تا همراه با سی سوار و بیست

پیاده به قصد آوردن آب به سوی شریعه روانه شوند. هلال بن نافع پیشرو نیروهای اسلام بود. عمرو بن حجاج چون او را دید اگرچه وی را به نوشیدن آب دعوت کرد اما اجازه به بردن آب نداد. عباس بن علی و نافع بن هلال به وی هجوم بردند و پس از کشتن عده ای از سپاهیان عمر و مشکها را پر از آب کردند و به سوی خیمه ها بارگشتند. (۳۷).

پس از این ماجرا عمر بن سعد سخت گیری را آغاز کرد و شرایط را به نحوی ترتیب داد که هرگز به آب دسترسی پیدا نکنند. (۳۸) امام حسین (ع) چون اوضاع را چنین دید یکی از یاران خود به نام عمرو بن قرظله ی انصاری را به سوی عمر بن سعد فرستاد تا از وی درخواست کند هنگام شب در منطقه حائل بین دو سپاه با هم ملاقات کنند. عمر بن سعد ضمن پذیرش دعوت امام با بیست تن از یارانش به سوی محل قرار رفت و امام نیز با بیست نفر از سپاهیان خود به سوی او شتافت. امام و عمر بن سعد تنها

(صفحه ۳۰)

گردیدند و پس از عقب نشینی همراهان هر دو، امام حسین (ع) رشته ی کلام را به دست گرفت و فرمود: «ای پسر سعد آیا با من جنگ می کنی و از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست ترسی نداری؟ من فرزند کسی هستم که تو بهتر می دانی؛ آیا این گروه را وانی نمی گذاری تا با ما همراه باشی؟ این موجب نزدیکی تو با خداست.»

عمر بن سعد گفت: می ترسم اگر از این گروه جدا شوم خانه ام را خراب کنند.

امام در پاسخ وی فرمود: من خانه ات را باز

می سازم.

عمر بن سعد گفت: هراسانم مبادا املاکم را مصادره کنند.

امام فرمود: از اموالی که در حجاز دارم بهتر از آن را به تو خواهم داد. (۳۹) حتی امام وعده ی بخشیدن «بغیغه» را به وی داد. (۴۰).

عمر بن سعد گفت: من از خشم عیدالله بن زیاد در حق خانواده ام ترسانم و بیم دارم آنها را از دم تیغ بگذرانند. امام دانست که عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی گردد و ملک ری بشدت او را فریفته است؛ لذا در حالی که از جا بر می خاست فرمود: «تو را چه می شود؟ خداوند جانت را در بستر بگیرد، و در قیامت تو را نیامرزد. به خدا سوگند می دانم از گندم عراق جز مقداری اندک نخواهی خورد.»

عمر بن سعد با نیشخندی گفت: جو ما را بس است. (۴۱).

(صفحه ۳۱)

عمر بن سعد طی نامه ای خطاب به عیدالله نوشت:

همانا خداوند آتش فتنه را خاموش کرد و کار مردم را بر یک رأی متحد ساخت. اینک حسین می گوید یا به همان مکان که از آنجا آمده است باز گردد، یا به یکی از مرزهای کشور اسلامی برود و همانند یک مسلمان زندگی کند و یا اینکه به شام رود تا هر چه یزید خواهد در حقش روا دارد و خشنودی و صلاح هم در همین است. (۴۲).

با خواندن نامه ی عمر بن سعد، عیدالله گفت: این نامه ی مردی است که خیرخواه امیر خو و درصدد چاره جویی برای خویشاوندان خویش است؛ آری من می پذیرم.

شمر بن ذی الجوشن در مجلس حاضر بود، از جا برخاست و گفت: آیا این پیشنهاد را می پذیری؟ حسین در کنار تو و به سرزمین تو وارد شده است. به خدا سوگند که اگر

کوچ کند و بیعت نماید پس از مدتی نیرومند

(صفحه ۳۲)

خواهد شد و تو از دستگیری او عاجز خواهی ماند. این پیشنهاد را پذیرا نباش که موجب فتور و سستی توست. حسین و یارانش باید به فرمان تو سر فرود آرند و تو در مجازات یا عفو آنان مختار باشی. به خدا سوگند به من خبر رسیده است که حسین و عمر بن سعد تمام شب را با هم سخن می گویند. (۴۳).

عبدالله بن زیاد نظر و رأی شمر را پذیرفت و پس از آن نامه ای خطاب به عمر بن سعد نوشت و به شمر بن ذی الجوشن سپرد و گفت: نامه ی مرا نزد عمر بن سعد ببر تا وی خواسته ام را بر حسین و یارانش عرضه کند و اگر نپذیرفتند با آنان به پیکار برخیزد و اگر عمر بن سعد به جنگ با آنها راضی نشد، تو خود امیر هستی، وی را دستگیر کن و پس از این آنکه سرش را از بدن جدا کردی آن را به سوی من فرست. (۴۴).

متن نامه ی عبدالله چنین است:

من تو را به سوی حسین نفرستادم که از او دفع شر کنی، به او مهلت دهی و کار را به درازا بکشانی، برایش سلامتی آرزو کنی، عذرش را موجه مجلوه دهی و شفیع او باشی. اگر حسین و یارانش تسلیم شدند آنان را به سلامت نزد من آور و اگر نپذیرفتند که تسلیم شوند، با سپاهیان خود به آنان حمله کن! آنها را به قتل رسان و بدنهایشان را قطعه قطعه کن که استحقاق آن را دارند و چون حسین را به قتل رساندی بر سینه و پشت او اسب

(صفحه ۳۳)

بتازند که

او قطع کننده ی رحم و ستمکار است. اگر فرمانم را اجرا کنی به پاداش شنونده ی فرمانبردار می دهم و اگر تمرد کنی از مقام لشکر کناره گیری کن و فرماندهی را به شمر بن ذی الجوشن واگذار که فرمان خویش را به او داده ایم. (۴۵).

صبح روز نهم شمر با نامه ی عیدالله، نخلیه را به سوی کربلا ترک کرد و پیش از ظهر همان روز وارد سرزمین کربلا شد (۴۶) و نزدیک غروب پیام عیدالله را ابلاغ کرد.

تاریکی همه جا را فرا گرفته، و شب سایه اش را بر جهان افکنده بود، در گوشه ای از سرزمین خدا صحنه آرای عجبی بود؛ یک طرف سپاهسانی انبوه نفر (۴۷) جمعیت مغرور و تا دندان مسلح که در آرزوی فرداهای پربار و مناصب رفیع، پیمانه ی دنیا را به دست گرفته و در آرزوی جاه و جلال و مال و دخمه ی کوچک اندیشه ی خود چیزی غیر از قتل و غارت راه نمی دادند، و از سوی دیگر جمعیتی محدود، خیمه های کوچک خود را مأوای اهالی ملکوت ساخته و سرمست از ولایت حق به تمام جذبه ها و دلخوشیهای دنیا طعنه زده و آغوش خود را به روی مرگ گشوده بودند. یک طرف در جست و جوی سراب و یک طرف در آرزوی لقا، تمام حق و تمام باطل در یک سرزمین کوچک رودرروی هم صف کشیده بودند، و همگی در انتظار سرانجام این رویارویی ناعادلانه که شمر بن ذی الجوشن، با فرمانی از عیدالله بن زیاد بر عمر بن سعد وارد شد. (۴۸).

(صفحه ۳۴)

عمر بن سعد پس از آگاهی از متن نامه ی عیدالله بن زیاد به شمر گفت: «گمانم این است که تو مانع آن شده ای تا

پیشنهادی را که به ابن زیاد دادم بپذیرد، کاری را که امیدوار بودم اصلاح شود تباه کردی، به خدا سوگند حسین (ع) هرگز تسلیم نمی شود که منشی والا و خوددار میان دو پهلوی اوست.»

شمر گفت: به من بگو چه می کنی؟ آیا دستور امیرت را اجرا می کنی و با دشمن او می جنگی، یا آنکه لشکر را به فرمان من وا می گذاری؟

عمر بن سعد به وی پاسخ داد: نه هرگز برای تو کرامتی نباشد، من خود این کار را به عهده می گیرم و چیزی نصیب تو نمی شود. فرماندهی پیاده نظام را به تو می سپارم. (۴۹).

<آماده باش سپاه اموی

<مشعرالحرام حسین

<شیرین زبانی قاسم

<گفت و گوی حسین و زینب

(۱) الامام الحسين و اصحابه، ص ۱۹۴، البدء التاريخ، ج ۶ ص ۱۰.

(۲) کربلا منطقه ای در نزدیکی کوفه است که خاکی نرم و روان دارد مانند گندم پاک شده ای که ریگهای آن را جمع کرده باشند. (معجم البدان، ج ۴، ص ۴۴۵) محلی است در نزدیکی کوفه و در کنار فرات که امام حسین بن علی (ع) در آنجا به شهادت رسید. (مراصداالاطلاع، ج ۳، ص ۱۱۵۴).

(۳) اخبار الطوال، ص ۲۹۹، عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۷۹.

(۴) اخبار الطوال، ص ۲۹۹، سید بن طاووس می گوید هنگامی که امام (ع) نام سرزمین را دانست فرمود: پیاده شوید، اینجا محل فرود بار و اثاثیه ی ماست؛ محل ریختن خونهای ماست و قبور ما اینجا است. جدم رسول خدا برایم چنین گفته است. (الملهوف، ص ۳۵) در حدیث دیگری آمده است که امام حسین (ع) فرمود: بایستید و کوچ نکنید، اینجا خوابگاه شتران ما و محل ریختن خونهای ماست، به خدا سوگند در این مکان حرمت ما

را می شکنند و کودکانمان را می کشند و در همین محل قبور ما زیارت خواهد شد. جدم رسول خدا به همین خاک وعده فرمود، و در آن تخلف نخواهد بود. (الامام الحسین و اصحابه، ص ۱۹۸).

(۵) كشف الغمه، ج ۲ ص ۴۷.

(۶) نورالابصار، ص ۲۶۱.

(۷) تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۵۰ - ۲۴۹ و بحارالانوار، ج ۴۴ ص ۳۸۳.

(۸) وقعهاالطف، ص ۱۸۱ انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۷۷ و مقاتل الطالبین، ص ۱۱۲.

(۹) وقعهاالطف، ص ۱۸۲ - ۱۸۱.

(۱۰) مقرر، مقتل الحسین، ص ۱۹۷.

(۱۱) تاریخ طبری، ج ۵ ص ۴۰۹.

(۱۲) وسیله الدارین، ص ۱۰۶.

(۱۳) الملهوف، ص ۳۲.

(۱۴) مقرر، مقتل الحسین، ص ۱۹۴.

(۱۵) معالم المدرستین، ج ۳ ص ۷۸.

(۱۶) الامام الحسین و اصحابه، ص ۲۲۲.

(۱۷) وقعهاالطف، ص ۹۲ - ۹۴، البدایه و النهایه، ج ۸ ص ۱۵۱.

(۱۸) تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۱۰.

(۱۹) تاریخ طبری، ج ۵ ص ۴۱۰ وقعهاالطف، ص ۱۸۴، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۷۷.

(۲۰) نفس المهموم، ص ۲۶۳، وقعهاالطف، ص ۱۸۵.

(۲۱) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۷۷ و اعیان الشیع، ج ۱ ص ۵۹۹.

(۲۲) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۵.

(۲۳) محلی در اطراف کوفه که لشکرگاه به حساب می آمد.

(۲۴) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۷۸.

(۲۵) نهج البلاغه، خطبه ی ۲۵.

(۲۶) خوارزمی، مقتل الحسین، ص ۲۴۲.

(۲۷) اخبار الطوال، ص ۲۵۴.

(۲۸) بحارالانوار، ج ۴۴ ص ۳۸۶.

(۲۹) شبث بن ربعی انسان عجیبی است، پیامبر خدا درک کرده، مؤذن سجاح (مدعی دروغین نبوت) بوده است با علی (ع) به صفین رفت و در صفین به خوارج پیوست. در شهادت کوفه علی (ع)، ابن ملجم را یاری و سپس توبه کرد، از جمله افرادی بود که

امان حسین (ع) را به کوفه دعوت کرد و در سپاهی بنی امیه در قتل امام حسین نقش مهمی داشت. (وسیله الدارین، ص ۸۹).

(۳۰) عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۳۷.

(۳۱) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۷۹.

(۳۲) الامام الحسین و اصحابه، ص ۲۳۰، مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۰۱، مرحوم سیدبن طاووس از قول امام صادق (ع) به نقل از امام حسن (ع)، تعداد نیروهای عمر بن سعد را سی هزار نفر اعلام فرموده است. روزی امام حسن (ع) می گریست امام حسین (ع) علت گریه ی وی را جویا شد. امام فرمود مرا به وسیله ی سم خواهند کشت ولی روزی همانند روز تو نیست ای اباعبدالله، سی هزار مرد که ادعا دارند از امت پیامبر اسلام هستند بر کشتن تو اجتماع می کنند. (الملهوف، ص ۱۱).

(۳۳) بحارالانوار، ج ۴۴ ص ۳۸۶.

(۳۴) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۸۰.

(۳۵) تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۱۲.

(۳۶) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۸۶.

(۳۷) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱ ص ۲۴۴. معالم المدرستین، ج ۳ ص ۸۴، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۸۱. مرحوم خیابانی می نویسد پس از بروز تشنگی، امام (ع) کلنگی برداشت و زمین را حفر کرد. آبی گوارا جوشید و همه سیراب شدند و مشکها را پر از آب کردند. سپس آن آب ناپدید شد. (وقایع الایام، ص ۲۷۵).

(۳۸) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱ ص ۲۴۴.

(۳۹) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱ ص ۲۴۵، نفس المهموم، ص ۲۷۱ - ۲۷۰.

(۴۰) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۰۵. «بغیغه» مزرعه ی بسیار بزرگی بود که نخلهای فراوان داشت و زراعت در آنجا بسیار پررونق بود.

(۴۱) بحارالانوار، ج ۴۴ ص ۳۸۸، خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱

ص ۲۴۵، مقرر، مقتل الحسين، ص ۲۰۵. بعضی نیز گفته اند که امام فرمود: مرا به قتل می رسانی و گمان داری عیدالله ولایت ری و گرگان را به تو خواهد داد؟ به خدا سوگند که گوارای تو نخواهد بود و این عهده است که با من بسته شده است و تو هرگز به آرزوی دیرینه ی خود نخواهی رسید. هر کاری که می توانی انجام ده که بعد از من در دنیا و آخرت روی شادی نخواهی دید و می بینم که سر تو را در کوفه بر نی زده اند و کودکان آن را هدف قرار داده اند و به سوی سنگ پرتاب می کنند. (سفینه البحار، ج ۲ ص ۲۷۰.)

برخی نیز گفته اند که امام سه پیشنهاد مطرح کرد: اول - به مدینه بازگردد، دوم - به یکی از مناطق مرزی قلمرو اسلامی کوچ کند و سوم اینکه خود با یزید روبه رو شود و تصمیم بگیرد. (نویری، نهایه الارب، ج ۷ ص ۱۷۳)، البته عقبه بن سمعان که از آغاز سفر با امام همراه بوده، این مسئله را تکذیب کره است و می گوید: به خدا سوگند امام هرگز چنین پیشنهادی که در پندار مردم است نداده که دست در دست یزید بگذارد یا او را به مرزی از مرزهای مسلمانان روانه کنند و فقط فرمود به همان جایی بازگردم که از آن آمده ام. شاید هم موارد سه گانه ساخته ی ذهن عمر بن سعد بوده است تا دستش به خون پاک فرزند رسول خدا آلوده نشود.

(۴۲) نهایه الارب، ج ۷ ص ۱۷۴، معالم المدرستین، ج ۳ ص ۸۵، ارشاد مفید، ج ۲ ص ۸۲.

(۴۳) گویا عمر بن سعد و امام سه یا چهار

مرتبه با هم مذاکره داشته اند. (نهایه‌الارب، ج ۷، ص ۱۷۴، معالم المدرستین، ج ۳ ص ۸۵).

(۴۴) بعضی نیز گفته اند عبیدالله بن زیاد، حويزدبن یزید تمیمی را به سوی عمر بن سعد فرستاد. (خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱ ص ۲۴۵).

(۴۵) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱ ص ۲۴۵، اعلام الوری، ص ۲۳۳.

(۴۶) الامام الحسین و اصحابه، ص ۲۴۹.

(۴۷) آمار سپاه ابن سعد از چهار هزار تا سی هزار نفر گزارش شده است.

(۴۸) جوشن در لغت به معنای زره و سینه فراخ است، نام اصلی ذوالجوشن، شرحبیل بن قرط اعور است و چون پادشاه ایران به او زرهی پوشانده بود و نخستین مرد عرب بود که زره بر تن کرده بود به این لقب معروف شد یا اینکه سینه ی برجسته و فراخ داشته است. نهایه الارب، ج ۷ ص ۱۷۴.

(۴۹) نویری نهایه الارب، ج ۷ ص ۱۷۵، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۸۳، ابن اثیر، کامل، ج ۴، ص ۵۶.

آماده باش سپاه اموی

آماده باش سپاه اموی

فرمان آماده باش صادر شد و شامگاه روز پنجشنبه نهم محرم الحرام لشکر بنی امیه به سوی اردوگاه توحید حرکت کرد. در این میان شمر که از عبیدالله برای فرزندان ام البنین امان نامه گرفته بود، خود را در کنار اردوگاه امام (ع) رساند و فریاد زد: خواهرزاده های من کجا هستید؟ عباس و عبدالله جعفر و عثمان کجا هستید؟ کسی او را پاسخ نگفت.

امام خطاب به برادران خود فرمود: او را پاسخ دهید، گرچه انسان

(صفحه ۳۵)

تبه کاری است.

آنها به مقابل وی آمدند و گفتند: چه شده است و چه می خواهی؟

شمر گفت: شما خواهرزادگان من در امان هستید و خود

را با حسین (ع) قربانی نکنید.

فرزندان ام البنین گفتند: نفرین خدا بر تو و بر امانت باد، هر چند ادعای دایی بودن ما را داشته باشی، آیا به ما امان می دهی، حال آنکه برای پسر رسول خدا (ص) امانی نیست؟ و از ما می خواهی در اطاعت لعنت شدگان و فرزندان آنان در آییم؟ (۱).

پسر سعد، با مشاهده ی چنین حماسه ای فریاد زد «یا خیل الله ارکبی و ابشری بالجنه»، «ای سواران خداوند سوار شوید و شما را بشارت به بهشت می دهیم». (۲) عجا شعاری که در فتح با خاندان وحی به کار گرفته می شد! در این هنگام امام (ع) در مقابل خیمه ی خویش نشسته و در حالی که به شمشیرش تکیه داده بود چند لحظه ای به خواب رفت. زینب که بانگ هیاهوی لشکر اموی را شنیده بود، خود را به برادر رساند و او را بیدار کرد و گفت: آیا این مهمه را نمی شنوی؟

امام در حالی که سر را بلند می کرد، فرمود: هم اکنون رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که به من فرمود: «تو به نزد ما خواهی آمد ا»

زینب بر چهره ی خود زد و فریاد برآورد: ای وای من!

امام او را دلداری داد و فرمود: خواهرم برای تو وای نیست. خدایت رحمت کند، آرام گیر.

(صفحه ۳۶)

عباس که کمی دورتر شاهد گفت و گوی برادر و خواهر خود بود پیش آمد و گفت: ای برادر، این قوم آهنگ تو کرده اند.

امام فرمود: از آنها پرسید برای چه آمده اند؟ و چه چیزی آنان را به اینجا کشاند است؟

عباس به همراه گروهی حدود بیست نفر به سوی آنان شتافت و علت حرکت آنان را جویا شد.

گفتند:

فرمان رسیده است که هم اکنون به شما پیشنهاد کنیم یا تسلیم حکم امیر شوید یا هم اکنون با شما جنگ خواهیم کرد.

عباس گفت: عجله نکنید تا من پیغام شما را به حسین (ع) برسانم.

آنان ایستادند و عباس با شتاب خود را به حضور امام رساند و ماجرا را گزارش کرد.

امام فرمود: برگرد و اگر می توانی آنان را تا فردا از این کار بازدار، شاید که امشب برای پروردگار خویش نماز بیشتری گزاریم و دعا و استغفار کنیم! (۳).

عباس نزد آنان بازگشت و گفت: ابی عبدالله از شما می خواهد که امشب را برگردید تا درباره ی پیشنهاد شما اندیشه کند و فردا به خواست خدا همدیگر را می بینیم، یا راضی می شویم و کاری را که بر ما تحمیل می کنید می پذیریم یا آنکه آن را رد خواهیم کرد.

عمر بن سعد نظر شمر را جویا شد. او گفت، فرماندهی با توست هر چه نظر تو باشد، آنگاه رو به همراهان خود کرد و گفت: فرماندهی با توست هر چه نظر تو باشد، آنگاه رو به همراهان خود کرد و گفت: رأی شما چیست؟

عمر بن حجاج زیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند اگر دیلمیان چنین تقاضایی می کردند بر تو لازم بود که قبول کنی.

قیس بن اشعث نیز اظهار داشت: به آنان مهلت بده، به جان خودم

(صفحه ۳۷)

سوگند سپیده دم فردا با تو به نبرد خواهند پرداخت.

عمر بن سعد گفت: به خدا اگر بدانم چنین می کنند به آنان مهلت نمی دهم.

(۱) نهایه العرب، ج ۷ ص ۱۷۶ تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۵. طبری می گوید: عباس «گفت نیازی به امان تو نیست. امان خداوند بهترین و برترین امانهاست»، تذکره الخواص، ص

(۲) وقعه الطف، ص ۱۹۳.

(۳) وقعه الطف، ص ۱۹۵، نهاییه الارب، ج ۷ ص ۱۷۶.

مشعر الحرام حسین

مشعر الحرام حسین

پس از رد و بدل شدن سخنان، مقرر شد آن شب را که شب دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری بود به اهل بیت پیامبر مهلت دهند (۱) آرام آرام التهاب فروکش کرد و امام همراه با ساکنان صراط مستقیم و بهترین بندگان عالم و عارف خدا، در اندیشه ی دیدار جمال حق بودند. مهتاب شب دهم محرم محو مناجات و نماز و نجوای عاشقان اردوگاه حسینی بود، گویی راز و نیازشان تنها حلقه های پیوندن ناسوت و ملکوت است.

امام (ع) دستور داد که خیمه ها را به هم نزدیکتر کنند و طنابهای خیمه ها را به یکدیگر متصل سازند. پستی و بلندیهای بررسی شد تا مجال نفوذ جنایتکاران غارتگران اموی به خیمه ها گرفته شود.

پس از انجام مقدمات، در حاشیه ی خیمه های اردوگاه یکتاپرستی خندق حفر شد تا خیمه های زنان و کودکان در امنیت باشد. داخل خندق هیزم ریختند. در تمامی مراحل کار، نافع بن هلال امام را همراهی می کرد. (۲).

(صفحه ۳۸)

با آرام شدن اوضاع، بندگان صالح خدا به نیایش و سخنان امام هدایت خود گوش فرادادند.

بر خداوند- تبارک و تعالی - بهترین ثنا را می فرستیم، و او را در خوشی و ناخوشی ستایش می کنم، پروردگارا تو را ستایش می کنم که ما را بها پیامبری کرامت بخشیدی و به ما قرآن آموختی و علم دین را ارزانی داشتی و برای ما گوش و چشم و دل آفریدی، خداوندا ما را از سپاسگزاران خود قرار ده. من یارانی بهتر از یاران خود نمی دانم و خاندانی نیکوتر و مصرتر بر صله ی رحم از خاندان خود

نمی شناسم، خداوند به همه ی شما از سوی من پاداش نیک عنایت فرماید. همانا گمان من این است که فردا، روز رویارویی ما با این جماعت است، من به همه اجازه دادم و همگان با رضا و خشنودی من بروید و حقی از من بر شما نخواهد بود. اینک شب شما را فرا گرفته است، آن را مرکب خود سازید و بروید و هر یک از شما دست یکی از افراد خاندان مرا بگیرید و در این سرزمین، در روستاها و شهرها پراکنده شوید تا خداوند گشایشی رساند، ای قوم فقط در جست و جوی دیگران دست برمی دارند. (۳) .

سخنان امام جانهای اهالی عشق را گداخت، آنهایی که مانده بودند زینتهای عرش خداوندی بودند که در آرزوی شهادت لحظه شماری

(صفحه ۳۹)

می کردند و جایی جز کوی حسین (ع) نداشتند. برادران، پسران و هر کدام از بنی هاشم سخن گفتند و عباس نخستین کسی بود که سخن گفت:

«لم نفعل؟ انبقی بعدك؟ لا ارنا الله ذالك ابدا.»

«برای چه این کار را انجام دهیم؟ فقط برای شما همان شهادت مسلم کافی است شما را اجازه دادم تا بروید.

آنان پاسخ دادند: مردم چه خواهند گفت؟ می گویند: سرور و بزرگ خود و پسر عمویمان را که بهترین عموها بودند رها کردیم و همراه آنان یک تیر نینداختیم و شمشیر و نیزه ای نزدیم و نمی دانیم چه کردند، به خدا سوگند چنین نخواهیم کرد، بلکه جان و مال و خاندان خود را فدای تو می سازیم و همراه تو جنگ می کنیم تا در جایگاه تو با تو وارد شویم و خداوند زندگی پس از تو را روسیاه و زشت گرداند. (۴) .

سپس مسلم بن عوسجه

اسدی برخاست و گفت: آیا ما تو را رها کنیم و نتوانیم در پیشگاه خداوند برای ادا نکردن حق تو عذری موجه داشته باشیم، به خدا سوگند از تو جدا نمی شوم تا آنکه نیزه ی خود را در سینه ی آنها بشکنم و تا هنگامی که دسته ی شمشیرم در دستم باشد به آنان ضربه می زنم، به خدا سوگند اگر اسلحه برای جنگ کردن با آنان نداشته باشم آن قدر بر آنها سنگ خواهم پراند که در دفاع از تو کشته شوم.

آنگاه سعد بن عبدالله حنفی گفت: به خدا سوگند تو را رها نمی کنیم تا آنکه خداوند بداند که در غیاب رسول خدا (ص) حرمت او را در وجود تو حفظ کردیم، به خدا سوگند اگر بدانم کشته می شوم و باز زنده می شوم و

(صفحه ۴۰)

سپس زنده می سوزم و خاکسترم بر باد داده می شود و این کار هفتاد بار بر من تکرار می شود باز از تو دست بر نمی دارم، تا جان در دفاع از تو دهم، چرا چنین نکنم که فقط یک بار کشته شدن است و سپس کرامت و سعادت بی پایان که هرگز سپری نمی شود.

زهیر بن قین گفت: به خدا سوگند دوست دارم که کشته و سپس زنده شوم و باز کشته شوم، و هزار بار این چنین کشته شوم تا خدا با کشته شدن من بلا را از این جوانمردان خاندانت بگرداند. (۵).

(۱) نهایه العرب، ج ۷ ص ۱۷۷، وقعه الطف، ص ۱۹۶ - ۱۹۵، مقتل الحسین، ج ۳۱، ص ۲۵۰.

(۲) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۸۶، البدایه النهایه، ج ۸ ص ۱۷۷ و حیاة الامام الحسین، ج ۳ ص ۱۷۴.

(۳) نهایه العرب، ج ۷ ص ۱۷۷،

وقعه الطف، ص ۱۹۷، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۷، بحارالانوار، ج ۴۴ ص ۳۱۶.

(۴) نهاییه العرب، ج ۷ ص ۱۷۸ - ۱۷۷ تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۸، ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۴ - ۹۳، وقعه الطف، ص ۱۹۹.

(۵) بهایه العرب، ج ۷ ص ۱۷۸.

شیرین زبانی قاسم

شیرین زبانی قاسم

قاسم فرزند امام حسن مجتبی (ع) که مانند پاره ی ما در میان خاندان و یاران امام می درخشید در حالی که شرم تمام رخساره ی زیبایش را فراگرفته بود پرسید: آیا من هم در شما شهیدان هستیم؟

امام مهربان که می خواست اندیشه ی بلند و روح سرشار برادرزاده را بنمایاند پرسید: پسر من، مرگ در نزد تو چگونه است؟

قاسم گفت: عمو جان مرگ در کام من شیرین تر از عسل است.

این سخن دل پردرد و جوشان از عاطفه ی امام را در خود گرفت و در حالی که نگاهش را به دیدگان گیرای قاسم دوخته بود فرمود: عمویت به فدای تو باد، نیز از شهیدان خواهی بود و آن هم از رنجی سخت، و عبدالله نیز کشته خواهد شد.

قسم گفت: مگر سپاه دشمن به خیمه ها نیز حمله می کنند؟

(صفحه ۴۱)

امام فرمود: عمو فدایت شود، عبدالله کشته خواهد شد، آنگاه که دهانم از شدت عطش خشک گردد... و آن لحظه تلخ ترین لحظه ی دنیاست و...

امام علی بن الحسین می فرماید: قاسم با شنیدن سخنان عمو زار زار گریست و ما نیز گریه کردیم و بانگ شیون و زاری از خیمه ها بلند شد. (۱) .

هر کس سخنی گفت و سبکبالان عاشق حسین (ع) هر یک به شیوه ای شکوه عشق خود را به نمایش گذاشتند و امام نیز به تمامی آنان مژده ی وصل عنایت فرمود. آنگاه هر کدام

به خیمه ی خود بازگشتند و هر چند گاه با هم به گفت و گو پرداختند.

به فرمان امام (ع) خیمه ای برای استحمام و غسل اختصاص یافت. هر یک از یاران فرزند پیامبر به نوبت برای ضیافت الهی فردا خود را مهیا می ساخت. عبدالرحمن و بریر هر دو در انتظار استحمام بودند. بریر بن خضیر سرشار از نشاط با عبدالرحمن مزاح می کرد.

عبدالرحمن گفت: اکنون هنگام مزاح نیست.

بریر به او پاسخ داد: خویشاوندان من می دانند که من هیچ گاه در جوانی و پیری اهل مزاح و شوخی نبوده ام، اما به من مژده ی سعادت داده شده است و به همین علت سر از پا نمی شناسم و فاصله ای میان خود و بهشت جز شهادت نمی بینم. (۲) آن شب سرزمین کربلا محو مناجات و راز و نیاز بندگان صالح خدا و سربازان راستین و نزدیک حسین بود. اما، دل زینب حال و هوای خدا و سربازان راستین و نزدیک حسین بود. اما، دل زینب حال و هوایی دیگر داشت. او به شکل دیگری خود را مهیا می ساخت تا صبر و شکیبایی را وامدار استقامت یگانه ی خود سازد.

(صفحه ۴۲)

(۱) نفس الهموم، ص ۲۳۰.

(۲) الامام الحسین و اصحابه، ص ۲۵۹.

گفت و گوی حسین و زینب

گفت و گوی حسین و زینب

پس از آنکه ارتش توحید رفتند تا کربلا را با زمزمه های و مناجاتهای خود کانون توجه اهالی آسمان کنند، زینب برادر و امام خود را دید که این چنین می سراید:

یا دهر اف لک خلیل

کم لک بالاشراق والاصیل

من صاحب او طالب قتیل

والدهر لایقنع بالبدلیل

وانما الامر الی الجلیل

و کل حی سالک السبیل

«ای روزگار، وای بر تو که چه دوست بدی هستی در بامدادان و شامگاهان، چه

بسا یاران و دنیا جویانی که آنان را کشته می داری، آری روزگار کسی را به جای دیگری قبول نمی کند و همانا کار به دست خداوند جلیل است و هر زنده ای راه مرگ را می پیماید.» (۱) .

این جملات بلند چند بار بر زبان امام جاری شد و زینب طاقت از کف داد و در حالی که خود را به برادر می رساند فریاد برآورد:

«لیت الموت اعد منی الحیاه، الیوم ماتت فاطمه (س) امی و علی (ع) ابی و حسن (ع) اخی یا خلیفه الماضی و ثمال الباقی.»

«ای کاش مرگ زندگانی مرا می ربود، امروز روزی است که مادرم فاطمه، پدرم علی و برادرم حسن در گذشته اند، ای باقیمانده ی گذشتگان و ای پناهگاه بازماندگان.»

دختر علی (ع) اندکی بی تاب شده بود. او حسین (ع) را همه ی هستی خود می دانست و در سیمای آسمانی او تمامی عزیزان خود را می جست، از کودکی تا امروز برادر را این چنین ندیده بود چون دیدگان امام به خواهر

(صفحه ۴۳)

افتاد، فرمود: خواهرم شیطان بردباری تو را نرباید!

زینب گفت: پدر و مادرم فدایت باد که در انتظار کشته شدن خود هستی، خداوند جانم را فدای تو گرداند.

در حالی که بغض گلوی حسین را می فشرد و چشمانش پر از اشک شده بود، گفت، اگر دست از سر مرغ سنگ خوار (۲) بردارند، می خوابد. زینب فرمود: ای وای بر من که تو را به زور و ستم می کشند و این قلب مرا بیشتر می فشرد و بر جانم دشوارتر است. آنگاه بر صورت خود زد و بیهوش بر زمین افتاد. امام به چهره ی خواهر آب پاشید و به او گفت خواهرم تقوا پیشه ساز و از خداوند آرامش

و تسلی درخواست کن و بدان که همه ی مردم زمین خواهند مرد و اهالی آسمان نیز باقی نخواهند ماند و همه چیز جز ذات حق که زمین را به قدرت خویش آفریده است و مردم را پی از مرگ زنده می کند، در روز رستاخیز باز خواهند گشت و او خداوند یگانه است. پدر و مادر و برادرم که از من برتر بودند به جهان دیگر شتافتند و من از آنان و همه ی مسلمانان باید از پیامبر خدا پیروی کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت. امام پس از آنکه کمی به خواهرش آرامش بخشید خطاب به او و سایر زنان بنی هاشم که با صدای شیون زینب اجتماع کرده بودند، فرمود: ای خواهر، تو را سوگند می دهم که چون درگذشتم برای من گریبان چاک نسازی و چهره خراش ندهی و بانگ برنداری و کلام ناروا بر زبان نیاوری و برای خود تقاضای مرگ نکنی.

در اردوگاه عمر بن سعد نیز سپاهیان بنی امیه در اندیشه ی قساوتها، بیرحمیها و غارتگریهای فردای خود بودند و نقشه هایشان را برای مثله کردن اجساد شهدا مرور می کردند.

(صفحه ۴۴)

امام تا سپیده دم گاهی به عبادت و راز و نیاز با پروردگار می پرداخت و گاهی با اهل حرم گفت و گو می کرد و گاه به یاران صادق خود سر می کشید. هنگام سحر چشم امام برای لحظاتی به خواب گرم شد، در خواب دید سگها به آنان حمله کرده اند؛ در میان سگها، سگی سیاه و سپید است که درنده خویی بیشتری دارد و به طرف او هجوم آورده است... در افق رسول خدا را می دید که می فرمود: «تو شهید امت من هستی. اهالی آسمان

و افق اعلا تو را مژده می دهند.» (۳) .

(صفحه ۴۵)

(۱) نهایی‌الارب، ج ۷ ص ۱۷۹، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۱۸، واقعه الطف، ص ۲۰۰، مقاتل الطالبین، ص ۱۱۳.

(۲) مرغ سنگ خوار، مرغکی کوچک به اندازه ی کبوتر است که به عربی «قطاه» خوانده می شود.

(۳) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۱۹.

در اثنای واقعه (عید قربان حسینی)

در اثنای واقعه (عید قربان حسینی)

آرام آرام از پس شب سپیده دمید تا خورشید روز جمعه (۱) دهم محرم سال ۶۱ هجری (۲) با مقدسترین و پاکترین خونهای عالم چهره اش را رنگ کند.

آن روز در جام شفق مل کرد خورشید

بر خشک چوب نیزه ها گل کرد خورشید

شید و شفق را چون صدف در آب دیدم

خورشید را بر نیزه گویی خواب دیدم

خورشید را بر نیزه؟ آری این چنین است

خورشید را بر نیزه دیدن سهمگین است (۳) .

(صفحه ۴۶)

خورشید که نقاب از چهره برداشت امام قرآنی را پیشروی خود گرفت و دستها را به آسمان بلند کرد و با بی نیاز به راز و نیاز پرداخت:

«پروردگارا! تو مایه ی اطمینان من در هر سختی، و امید من در هر گرفتاری هستی، در هر مشکلی برای من پیش می آید تو ذخیره و اعتماد منی، چه اندوهها و گرفتاریها که در آن دل ناتوان و چاره سازی اندک و دوست وامانده شد و دشمن سرزنش کرد، آن را به پیشگاه تو شکایت آوردم که از همگان تنها به تو رغبت داشتم و تو آن را گشودی و از میان برداشتی و کفایت فرمودی. تو صاحب همه ی نعمتها و نیکیها و پایان و سرانجام همه ی خواسته های.»! (۴) .

تعداد یاران امام در روز عاشورا سی و دو نفر سواره و چهل نفر

پیاده ذکر شده است و سید بن طاووس از امام باقر (ع) نقل کرده است که تعداد یاران امام چهل و پنج نفر سواره و یکصد نفر پیاده بوده اند. (۵).

امام (ع)، زهیر بن قین را در سمت راست سپاه و حبیب بن مظاهر را در سمت چپ سپاه گمارد و پرچم اسلام را به عباس بن علی سپرد. خیمه ها در پشت سپاهیان گمارد و جلو خندقها افراشته شده بود. (۶).

به فرمان امام مقداری نی و هیزم فراهم آورده شد و در پشت خیمه ها آتش زدند تا مبادا از پشت سر مورد هجوم قرار گیرند. لشکر دشمنان به سوی اردوگاه توحید پیش روی کردند و شمر با دیدن شعله های آتش در پشت خیمه ها گفت: ای حسین، در همین جهان و پیش از روز رستاخیز به سوی آتش شتاب گرفتی؟

امام در پاسخ وی گفت: تو برای سوختن در آتش دوزخ سزاوارتری.

(صفحه ۴۷)

<خطبه امام

<امام در کلام امام، و توبیخ کوفیان

<نصایح یاران امام

<بازگشت خالص

<اتمام حجت و نفرین سپاه کوفه

<ملاقات با عمر بن سعد

<نصیحت امام به سپاه کوفه

<سخنرانی حر

<آغاز جنگ

<حماسه ی اصحاب

<آتش زدن خیمه ها

<نماز عشق

<شهادای خاندان رسالت

<تنهایی امام

<وداع امام حسین

<آخرین وداع

<هجوم ناجوانمردانه

<شکوه نیایش

<پرواز تا ملکوت

<تعداد شهادای کربلا

(۱) بعضی از منابع روز عاشورا را روز شنبه قید کرده اند. (ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۵۹، «جمعه یاشنبه» تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۲۰).

(۲) ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۹، اخبار الطوال، ص ۳ - ۲، خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۴ اعلام الوری، ص ۲۳۷.

(۳) معلم، علی، رجعت سرخ ستاره، ص ۶۳.

(۴) نهاییه الارب، ج ۷ ص ۱۸۱.

(۵) بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۴.

(۶) ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۵.

آنگاه امام بر مرکب خود سوار شد و با صدای بلند خطاب به سپاه عمر سعد فرمود:

ایها الناس اسمعوا قولي و لاتعجلوا حتی اعظکم بما هو حق لکم علی، و حتی اعتذر الیکم من مقدمی علیکم، فان قبلتم عذری و صدقتم قولي و اعطیتونی النصف من انفسکم کنتم بذلک اسعد و لم تعطوا النصف من انفسکم «فاجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم لا- یکن امرکم علیکم غمه ثم اقضوا الی و لا تنظرون» (۱) «ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین (۲) .

ای مردم، سخن مرا بشنوید و برای جنگ با من شتاب نکنید تا شما را به آنچه شایسته ی شماست اندرز دهم و انگیزه ی خود را از آمدن به سوی شما بازگویم. اگر گفتار مرا بپذیرید و انصاف دهید، سعادتمند خواهید بود و برای جنگ با من دلیلی ندارید و اگر نپذیرفتید و انصاف روا نداشتید شما و هم پیمانانتان همدل شوید و درباره ی من هر چه می خواهید انجام دهید و به من مهلت ندهید. (۳) همانا یاور من پروردگاری است که قرآن را فرو فرستاده و او یاور و دوستدار نیکان است. (۴) .

(صفحه ۴۸)

سخنان امان حسین (ع) آن چنان اندوه بزرگی را پدید آورد که زنان آل طه و دختران رسول خدا طاقت از کف دادند و با صدای بلند گریستند. صدای گریه و شیون آنها موجب شد تا امام سخن خود را قطع کند و عباس و علی اکبر را مأمور نماید تا آنان را تسلی دهند و آرام کنند.

امام پیغام فرستاد: «صبر کنید که به خدا سوگند فراوان خواهید گریست. (۵) .

بانوان حرم باشنیدن فرمان امام

صدای خود را در سینه حبس کردند و آرام آرام گریستند.

مأموریت آرامش خیمه های حسین (ع) به عهده ی عقیله ی بنی هاشم و تکیه گاه خاندان وحی است؛ زینبی که در همه جا و همه حال از حسین جدا نشده است، و جای جای بوسه های پیامبر رحمت، علی (ع) و مادر گرامی خود را بر سر و صورت مظلوم کربلا دیده است و هم اکنون شادی دل رسول خدا را در محاصره ی شمشیرهای برهنه ی سپاه شقاوت و گمراهی می بیند؛ براستی چه مأموریت بزرگی است!

(۱) سوره ی «یونس» آیه ی ۷۱.

(۲) سوره ی «اعراف» آیه ی ۱۹۶.

(۳) سوره ی «یونس»، بخشی از آیه ی ۷۱.

(۴) سوره ی «اعراب»، قسمتی از آیه ی ۱۹۶.

(۵) نهاییه العرب، ج ۷ ص ۱۸۲، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۲۲، ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۶۱.

امام در کلام امام، و تویخ کوفیان

امام در کلام امام، و تویخ کوفیان

سپس امام خدای را حمد و ثنا گفت و بر رسول خدا و فرشتگان و پیامبران درود فرستاد و فرمود:

ایها الناس انسابونی من انا ثم ارجعوا الی انفسکم و عاتبوها و انظرو هل

(صفحه ۴۹)

یحل لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟

الست ابن بنت نبیکم و ابن وصیه و ابن عمه و اول المؤمنین بالله و المصدق لرسوله بما جاء من عند ربه؟

او لیس حمزه سید الشهداء عم ابی؟ اولیس جعفر الطیار عمی؟

اولم یبلغکم قول رسول الله (ص) لی و لاخی.

هذان سیدا شباب اهل الجنة؟ فان صدقتمونی بما اقول و هو الحق، و الله ما تعمدت الکذب منذ علمت ان الله یمقت علیه اهلہ، و یضربه من اختلقه، و ان کذبتمونی فان فیکم من أسالتموه اخبر کم، سلوا جابر بن عبد الله الانصاری و اباسعید الخدری و سهل بن سعد الساعدی و زید

بن ارقم و انس بن مالک یخبرو کم انهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله (ص) لی و لاهی، اما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی؟!

اما بعد، نسبت مرا به یاد آورید و ببینید که من کیستم؟ به خود رجوع کنید و از خودش پرسید و بنگرید که آیا کشتن و شکستن حرمت من برای شما پسندیده و سزاوار است؟

مگر من پسر دختر پیامبر شما و پسر وصی و پسر عموی او و نخستین کس از مؤمنان و تصدیق کننده ی رسول خدا و آنچه آورده است نیستم؟

مگر حمزه - سیدالشهدا - عموی پدرم نیست؟ مگر جعفر طیار که با دو بال خود در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟

مگر این سخن معروف و مشهور در میان خودتان را که رسول خدا در مورد من و برادرم فرمود:

این دو سرور جوانان بهشتند نشنیده اید؟ اگر این سخن مرا تصدیق می کنید که حق است - به خدا سوگند از هنگامی که دانسته ام که خداوند دروغگو را دشمن می دارد و دروغگو زیان

(صفحه ۵۰)

می بینید هرگز دروغ نگفته ام - و اگر سخن مرا تصدیق نمی کنید، هنوز کسانی میان شما هستند که اگر از آنها سؤال کنید به شما خبر خواهند داد.

از جابر بن عبدالله انصاری یا ابوسعید خدری یا سهل بن سعد ساعدی یا زید بن ارقم یا انس بن مالک پرسید... آیا تنها این حدیث کافی نیست که شما را از ریختن خون من بازدارد - (۱) .

... بر فرض که در این سخن شک داشته باشید، آیا در این مورد نیز که من پسر دختر پیامبر شما هستم دچار تردید هستید؟

به خدا سوگند در شرق و غرب زمین

در میان شما و دیگران کسی جز من پسر دختر رسول خدا نیست.

به من بگوئید چرا به کشتن من برخاسته اید؟ آیا کسی از شما را کشته ام؟

یا مالی از شما را تلف کرده ام؟ یا زخمی به کسی زده ام که می خواهید قصاص کنید؟ (۲).

سپاه عمر بن سعد را سکوتی مرگبار فراگرفت و کسی به سخنان امام پاسخ نگفت. امام پیمان شکنان کوفه را که با نامه و پیغام او رابرای هدایت و نجات خود فراخوانده بودند و هم اکنون شمشیرهایشان را برای کشتن او آماده می ساختند در میان صفوف به هم پیوسته ی سپاه اموی می دید؛ خطاب به آنها فرمود:

ای شبت بن ربیع، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث، مگر شما برای من ننوشتید که میوه ها رسیده و باغستانها سرسبز و چاهها

(صفحه ۵۱)

پر آب شده است و تو به سوی لشکری آماده خواهی آمد؟

آنان بی شرمانه گفتند: ما چنین ننوشته ایم.

امام فرمود: «سبحان الله! به خدا سوگند که نوشته اید.»

شمر که تأثیر سخنان امام را برای وحدت و انسجام سپاه بنی امیه خطرناک می دید فریاد زد: او خدا را بر اساس یک حرف می پرستد و در گمراهی است و نمی داند که چه می گوید! (۳).

حبيب بن مظاهر در پاسخ شمر با تندی گفت: به خدا سوگند تو خدا را با حرف می پرستی، آن هم با هفتاد زبان؛ و غرق در تباهی و گمراهی هستی، اینکه سخن حسین (ع) را نمی فهمی راست می گویی، چرا که خدا بر دل تو مهر زده است.

پس از این گفت و گو بار دیگر سکوت جمعیت را فرا گرفت. سپس امام فرمود: ای مردم اگر مرا نمی خواهید بگذارید از پیش شما

به پناهگاه خود در نقطه ای دیگر از زمین بروم.

قیس بن اشعث گفت: چرا به حکم پسر عموهایت تسلیم نمی شوی؟ آنان کاری که دوست نداشته باشی نسبت به تو انجام نخواهند داد و بدی از آنان به تو نخواهد رسید.

امام در پاسخ قیس فرمود:

«تو هم برادر آن برادری. (۴) آیا می خواهی بنی هاشم از تو بیشتر از خون مسلم بن عقیل مطالبه کنند؟ نه به خدا سوگند که همچون اشخاص زبون دست در دست آنها نمی گذارم و چون بردگان گردن فرود نمی آورم و از

(صفحه ۵۲)

جنگ نمی گریزم. (۵) ای بندگان خدا، من به خدای خودم و خدای شما پناه می برم از اینکه سنگسارم کنید (۶) ، از هر متکبری که به روز رستاخیز ایمان ندارد، به خدای خود و شما پناه می برم.» (۷) .

سخنان امام پایان یافت و پس از آنکه از شتر خود پایین آمد به عقبه بن سمرعان دستور فرمود تا شتر را به کناری ببرد و به آن زانو بزند. (۸) .

(۱) نویری، نهایه الارب، ج ۷ ص ۱۸۲، حیاة الامام الحسین، ج ۳ ص ۱۸۴.

(۲) ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۷.

(۳) تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۲۳، نهایه الارب، ج ۷ ص ۱۸۲.

(۴) محمد بن اشعث، برادر قیس بن مسلم بن عقیل امان داده بود، ولی او را نزد ابن زیاد برد و آنها را مسلم شهید کردند.

(۵) تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۲۳ «ولا- اقرار العبيد» ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۰۲- ۱۰۱، نفس المهموم، ص ۳۰۱ - ۳۰۰ و نهایه الارب، ج ۷، ص ۱۸۳.

(۶) سوره ی «دخان»، بخشی از آیه ی ۲۰.

(۷) سوره ی «غافر»، بخشی از آیه ی ۲۷.

(۸) نهایه الارب، ج ۷ ص

نصایح یاران امام

نصایح یاران امام

سخنان امام تردید و دودلی را در سپاه اموی به وجود آورده بود، عمر بن سعد که ادامه ی وضعیت را به مصلحت نمی دید آماده باش داد و پس از سازمان یافتن سپاهیان، پرچمها افراشته شد و اردوگاه کوچک ارتش یکتاپرستی همانند نگینی در محاصره ی نیروهای کوفه قرار گرفت. (۱).

عبدالله بن حوزة ی تمیمی در حالی که به ارتش توحید نزدیک می شد فریاد زد: آیا حسین در میان شماست؟ و چون دانست امام در نزدیکی اوست فریاد برآورد: ای حسین! تو را به آتش بشارت می دهم.

امام فرمود: «دروغ گفתי، من بخشنده و شفیع و مطاع نزد پروردگار خود خواهم رفت؛ اما تو کسیتی؟»

ابن حوزة خود را معرفی کرد و امام از خدا خواست تا او را در آتش بسوزاند ابن حوزة خشمگین شد و در همین هنگام مرکب او رم کرد و وی

(صفحه ۵۳)

بر زمین افتاد و در حالی که پایش در رکاب اسب به دام افتاده بود به زمین کشیده می شد تا آنکه در میان خندق آتش افتاد.

امام چون دعایش را مستجاب دید به نیایش پروردگار پرداخت و گفت: «خداوندا، ما از مقربان درگاه تو، اهل بیت پیامبر تو و ذریه ی او هستیم؛ حق ما را از ستمگران باز ستان.»

محمد بن اشعث با کنایه و استهزا گفت: چه قرابتی بین تو و پیامبر است؟!!

امام حسین (ع) از خداوند درخواست کرد تا طعم ذلت و خواری را به وی بچشانند که این دعا نیز مستجاب شد و محمد بن اشعث در ساعتی از روز که از اسب پیاده شده بود توسط عقربی گزیده شد و به کام مرگ

افتاد. (۲) مسروق بن وائل که در پیشاپیش سپاه اموی مترصد فرصتی بود تا سر مبارک امام را از بدن جدا کند و به سوی ابن زیاد ببرد با دیدن این وضعیت از سپاه عمر بن سعد جدا شد و با خود عهد کرد که هرگز با اهل بیت پیامبر جنگ نکند. (۳).

زهیر بن قین در حالی که خود را کاملاً تجهیز کرده بود خطاب به سپاهیان گفت: ای مردم کوفه، از عذاب خدا بسیار ترسان و بیمناک باشید، اندرز دادن به مسلمان بر هر مسلمانی لازم است و ما تا این لحظه برادر یکدیگر هستیم، دین و آیین ما یکی است و این تا هنگامی پایدار است که میان ما شمشیر کشیده نشود و شما هم اکنون سزاوار اندرز هستید و چون شمشیر فرود آید عصمت و همبستگی از میان می رود و در آن صورت هر کدام از ما امتی هستیم. خداوند ما و شما را در مورد فرزندان

(صفحه ۵۴)

محمد (ص) مورد آزمایش قرار داده است تا بنگرد که ما و شما چگونه رفتار می کنیم... (۴).

کوفیان زهیر را دشنام دادند و عییدالله بن زیاد را ستودند و چون گفتار او با ایشان به نتیجه نمی انجامید امام کسی را مأمور کرد تا به زهیر پیغام رساند که باز گردد.

بریر بن خضیر با اذن امام حسین (ع) به مقابل دشمن رفت و گفت: خداوند پیامبر را مبعوث کرد و او مردم را به توحید و یکتاپرستی فراخواند. وی هم بشارت می داد و هم از آتش جهنم می ترساند. او مشعل تابناکی فراراه انسانها بود؛ اما شما آب فرات را که حیوانات از آن می نوشند بر پسر دختر او

منع می کنید. آیا این است پاداش رسول خدا؟ (۵).

پاسخ دادند ما آنها را به عیدالله بن زیاد تسلیم می کنیم تا او درباره شان تصمیم بگیرد.

بریر گفت: آیا قبول نمی کنید به همان جایی که از آن آمده است برگردد؟ وای بر شما! مگر نامه ها و پیمانهای خود را فراموش کرده اید؟ اهل بیت پیامبر را خواسته اید تا جانتان را فدای آنان کنید و چون به سوی شما آمدند می خواهید آنها را به عیدالله تسلیم نمایید؟ آب را از آنها مضایقه می کنید، چه به روز پاسدار حرمت حریم رسول خدا آورده اید؟ خداوند شما را سیراب نگرداند که بد مردمی هستید.

یکی از سپاهیان گفت: ما سخنان تو را نمی فهمیم.

بریر گفت: خداوند را سپاس که بصیرتم را درباره ی شما افزود. خداوند از اعمال این مردم بیزاری می جویم. ترس خود را در میان آنها بیفکن و چون تو را ملاقات کنند که آنان خشمگین باش. سپاه ظلم به سویش

(صفحه ۵۵)

تیراندازی کردند و بریر باز گشت. (۶).

با وخامت اوضاع حربن یزید به نزد عمر بن سعد رفت و گفت: خداوند قرین صلاح بداند، آیا براستی با این مرد نبرد می کنی؟

عمر بن سعد گفت: آری، به خدا سوگند جنگی که آسانترین صورت آن، قطع سرها و جدا شدن دستها باشد. (۷).

(۱) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۶.

(۲) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۰۲. خوارزمی می گوید محمد بن اشعث در اثر همان عقرب گزیدگی خانه نشین شد تا اینکه مختار او را کشت. (مقتل الحسین، ج ۱، ص ۳۴۹).

(۳) ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۶۶.

(۴) نهایه الارب، ج ۷ ص ۱۸۴ - ۱۸۳.

(۵) ابصار العین، ص ۷۱.

(۶) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵.

(۷) بهایه الارب،

بازگشت خالص

بازگشت خالص

حیرت سراسر وجود حر را فراگرفت، او که در اندیشه اش چنین سرانجامی را باور نداشت آهسته آهسته به اردوگاه توحید نزدیک شد، و در حالی که لرزه تمامی قامت رشید او را در خود فرو گرفته بود، با سؤال مردی از مهاجران قبله ی اوس مواجه شد، ای پسر یزید چه قصد کرده ای؟ آیا می خواهی به حسین حمله کنی؟ حر در حالی که به خود می پیچید همچنان غرق سکوت بود که آن مرد گفت: ای پسر یزید کار تو شگفت آور است، به خدا سوگند که هرگز در هیچ اردوگاهی آنچه هم اکنون از تو می بینم ندیده ام و اگر از من پرسند که شجاعترین فرد کوفه کیست، کسی جز تو را نام نخواهم برد، این چه حالتی است که از تو می بینم؟

حر پاسخ داد: به خدا سوگند خود را در میان دوزخ و بهشت مردد می بینم و چیزی را بر بهشت ترجیح نمی دهم هر چند مرا قطعه قطعه کنند و آتش بزنند.

سپس به محضر امام رفت و گفت: خداوند جانم را فدایت گرداند ای

(صفحه ۵۶)

پسر رسول خدا، این من بودم که مانع بازگشت تو شدم و در راه پا به پای تو آمدم و در این سرزمین تو را فرود آوردم... در پیشگاه الهی توبه می کنم و تا آخرین نفس با تو همراه خواهم بود، آیا توبه ام پذیرفته است؟

امام مهربان و بخشنده در حالی که تبسمی زیبا چهره ی ملکوتی اش را زینت داده بود فرمود: «خدا توبه ات را می پذیرد و تو را می آمرزد.»

اتمام حجت و نفرین سپاه کوفه

اتمام حجت و نفرین سپاه کوفه

همهمه ی سپاهیان یاغی اموی تمامی صحرا را پر کرده بود. امام قصد داشت بار دیگر با آنان

سخن گوید تا شاید کسی هدایت شود و از گمراهی و ضلالت نجات یابد اما بی اعتنایی و هلهله ی سپاه، اجازه ی سخن را از حجت خدا گرفت، لذا امام به آنها برتافت و فرمود:

ویلکم ما علیکم ان تنصتوا الی فتسمعوا قولی و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد فمن اطاعنی مان من المرشدین و من عصانی کان من المهلکین و کلکم عاص لأمری غیر مستمع قولی ملئت بطونکم من الحرام و طبع علی قلوبکم. ولیکم الا- تنصتون! الا تسمعون؟! (۱) .

وای بر شما! چه می شود که آرام نمی گیرید تا سخن مرا بشنوید؟ من شما را به راه راست می خوانم. هر کس سخن مرا بشنود و اطاعت کند، از جمله هدایت شدگان است و هر کس نافرمانی کند نابود می شود. چون شکمهایتان انباشته از حرام است و بر قلبهایتان مهر نهاده شده است، به سخنانم گوش نمی دهید و مرا

(صفحه ۵۷)

نافرمانی می کنید. وای بر شما! چرا گوش فرا نمی دهید و سکوت نمی کنید؟ (۲) .

سخنان امام که از دل دریایی و روح آن بزرگ مرد الهی برخاسته بود، سپاهیان را در سکوت فرو برد و آنها را به ملامت یکدیگر واداشت. پس از آرامش کوفیان امام حسین (ع) ادامه داد:

تبا لکم ایتها الجماعه و ترحاً، احین استصرختمونا و الهین فاصرخناکم موجفین سللتم علینا سیفا کان فی ایماننا و حششتم علینا ناراً اقتدحناها علی عدونا وعدوکم، فاصبحتم البالفا علی اولیائکم ویدا لاعدائکم بغیر عدل افشوه فیکم و لا لامل اصبح لکم فیهم و عن غیر حدث کان منا و لا رأی تفیل عنا، فهلا

لکم الویلات - ترکتمونا و السیف مشیم و الجاش طامن و الرأی لم یستحصف، و لكن استسرعتم الیها کتطایرالذبی و تداعیتم لها کتداعی الفراش، فسحقا و بعدا لطواغیت الامه و شذاذ الاحزاب و نبذه الکتاب و نفثه الشیطان و محرفی الکلام و مطفئی السنن و ملحقی العهره بالنسب، المستهزئین الذین جعلوا القرآن عضین. و الله انه لخذل فیکم معروف، قد و شجت علیه عروقکم و تورات علین اصولکم فکنتم اخبث ثمره، شجا للناظر و اکله للغاصب الا- فلعه الله علی الناکثین الذین ینقضون الایمان بعد توکیدها و قد جعلوا الله علیهم کفیلا، الا و ان الدعی ابن الدعی قد رکز منا بین اثنتین بین المله - السله - و الذله و هیئات منا الدنیئه - الذله - یأبى ذلک الله و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و انوف حمیه و نفوس ابیه ان تؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام و انی زاحف الیهم بهذه الاسره علی کلب العدو - قله العدد - و کثرت العدو

(صفحه ۵۸)

و خذله الناصر.

ای مردم، ننگ و خواری و حسرت بر شما که با اشتیاق مرا به سوی خود خواندید و هنگامی که فریاد و درخواست شما را اجابت کردم و به سوی شما آمدم، شمشیرهای خود را به روی ما کشیدید و آتش فتنه ای را که دشمنان ما و شما افروخته بودند شعله ور ساختید، بر ضد دوستان و رهبران خود به پا خاسته اید و برای یاری دشمنانتان آماده شده اید، بی آنکه دشمن شما به سوی عدالت گام بردارد و یا اینکه به آرزو و درخواستی از شما عمل کند، جز سود حرامی از دنیا که سهم شما شده است و

زندگی پست و پر ذلتی که به آن دل بسته اید. اگر از شما پرسیده شود که چرا این گونه با ما می جنگید، آیا می توانید ادعا کنید که ما در دین بدعتی نهاده ایم، یا در پاسداری از دین جدمان پیامبر خدا خطایی از ما دیده شده است؟ پس چگونه نابودی و تباهی از آن شما نباشد که از ما رویگردان شده و رهایمان ساخته اید و به لشکر دشمن پیوسته و پرچم دشمنی و جنگ افراشته اید. چرا که زمان که شمشیرها در نیام و دلها آرام و اندیشه ی دشمن خام بود ما را رها نکردید، بلکه سیل ملخ و انبوه پروانه ها هجوم آوردید؟

نابود شوید، ای بردگان کنیز، بازماندگان احزاب، کفر و تباهی رها کنندگان قرآن و عاملان شیطان، متعصبان در گناه و تحریف کنندگان کتاب خدا، خاموش کنندگان سنت و قاتلان فرزندان و جانشینان پیامبر، ناپاکان پدرناشناس! آزاردهنده ی مؤمنان و یاران راستین رهبران باطل که دین را به بازی گرفته اند

(صفحه ۵۹)

و قرآن را رها و پاره پاره می کنند. چه زشت است آنچه فرستادند (اعمال زشت) و عذاب ابدی را جایگاه همیشگی خود ساختند. ای جنگ افروزان، امروز کار شما به جایی رسیده که دشمنان ما را یاری می کنید و از یاری ما سر می پیچید؟!

چرا این گونه نکنید؟ که به خدا سوگند بی وفایی شما شهره ی روزگاران است و بنیاد هستی شما به بی وفایی استوار و نهال جانتان از آن «بی وفایی» سیراب و قلبتان بر آن سرشته و سینه های شما بر بی وفایی آرام گرفته است. شما تلخ ترین میوه ی درختی هستید که چون باغبان آن در دهان گذارد راه گلایش را مسدود و چون غاصب آن را در

کام نهد گوارا و خوش طعمش می یابد. آگاه باشید لعنت خدا بر ستمگران پیمان شکنی است که پس از استوار کردن پیمان خود آن را می شکنند. شما بر عهد و پیمانتان خدا را کفیل گرفتید در حالی که ستم پیشه هستید.

بدانید که آن انسان پدرناشناس بر دو امر پافشاری کرده است، بین شمشیر کشیدن و تن به خواری سپردن، اما این خواری و زبونی از ما بسیار دور است و خدا و رسول او خواری را بر ما نمی پسندند و مؤمنان و دامنهای پاکی که ما را پرورده اند به آن رضایت نمی دهند. بردگی همراه با اطاعت فرومایگان آن قدر ارزش ندارد که از به خاک افتادن به همراهی رادمردان برای آن بتوان گذشت.

به خاک افتادن آزاد مردان سرآمد چه حسنی ندارد که از آن بتوان گذشت؟ اطاعت سفلگان چه ارزشی دارد که نتوان رهایش ساخت؟

(صفحه ۶۰)

بدانید که حجت را بر شما تمام کردم و راه عذر را بر شما بستم و سرانجام کار شما را بیم دادم، و اکنون که یاران مرا رها کرده اند من با همین تعداد کم از خانواده ام باجمعیت فراوان شما می جنگم.»

سپس این اشعار را خواند:

فان نهزم فهزامون قدما

وان نغلب فغیر مغلبینا

و ما ان طبننا جبن ولکن

منایانا و دوله آخرینا

اذا ما الموت رفع عن اناس

کلا کله اناخ بآخرینا

فافی ذالکم سروات قومی

کما افنی القرون اولینا

فلو خلد الملوک اذن خلدنا

ولو بقی الکرام اذن بقینا

فقل للشامتین بنا افیقوا

سیلقی الشامتون کمالقنا (۳) .

اگر پیروز شویم که تازگی ندارد م همراه پیروز بوده ایم و اگر هم شکست خوریم ما را شکست خورده نمی نامند.

ترس در سرشت ما راهی ندارد ولی حفظ کردن روحیه ی افراد با مرگ آنها

منافات ندارد و مرگ ما دولت بعد از ما را نوید می دهد.

هر گاه مرگ خود را از خانه ی ما و هر خانه ای بلند کند به دروازه ی دیگری خواهد خواباند.

کسی در دنیا نخواهد ماند و پیک مرگ خبر نیستی را به همه می رساند، همان گونه که پیشینیان را نیز آگاه کرد.

(صفحه ۶۱)

اگر فرمانروایان می مانندند ما هم باقی می ماندیم و اگر بقا برای آزادگان روا بود هر آینه ما هم ابدی می شدیم.

پس به سرزنش کنندگان بگویید که از خواب غفلت برخیزید!

بزودی آنچه را ما دیدیم شما هم خواهید دید.

سپس فرمود:

الا ثم لا تلبثون بعدها الا كريث ما يركب الفرس حتى تدور بكم الرحي، عهد عهده الى ابي عن جدی فاجمعوا امرکم شرکاء کم ثم کیدونی جميعا فلا- تنظرون (انی توکلت علی الله ربی و ربکم ما من دابه الا- هو آخذ بناصيتها ان ربی علی صراط مستقیم). (۴) اللهم احبس عنهم قطر السماء و ابعث عليهم سنين کسني يوسف و سلط عليهم غلام ثقیف یسقيهم کأسا مصبره و لا يدع فیها احدا الا قتله بقتله و ضربه و ینتقم لی و لاولیائی و اهل بیتی و اشیاعی منهم فانهم غرونا و کذبونا و خذلونا و انت ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر.

به خدا سوگند که شما هم بعد از ما دیری نمی پایید و بیشتر از آنچه سواری پیاده و یا پیاده ای سوار شود نخواهید ماند و روزگار سنگ آسیای مرگ را بر سر شما خواهد چرخاند و شما را سراسیمه به سوی فنا خواهد برد. پدرم از زبان رسول خدا مرا بدین روز آگاهی داده بود. اکنون امور خود را گرد آورید و با تابعان

خود همدست شوید و مرا مهلت ندهید و آگاه باشید که توکل من بر خداوند جهانیان است و دیدار او را از صمیم قلب خواهانم.

(صفحه ۶۲)

امام (ع) در پایان دست به دعا برداشت و ایشان را نفرین کرد:

خداوند! قطرات باران را از آنها دریغ کن (۵) و قحطیهایی مانند قحطیهای یوسف بر جانهایشان برانگیز و آن غلام ثقفی را بر آنها مسلط کن که با جام پر از زهر آنها را سیراب سازد و از آنها احدی را نگذارد، مگر آنکه او را به قتل رساند و به جای کشتن، کشتن و به جای ضربت، ضربت از اینها برای من و خاندان و یارانم انتقام گیرد، چون اینها ما را دعوت کردند و دروغ گفتند و تنها گذاشتند. تو آفریدگار مایی و تنها به تو توکل می کنم و به سوی تو روی نیاز دارم و بازگشت ما به سوی توست.

با پایان یافتن سخنان امام، دلهای مردان خدا سرشار از شور و حماسه شد و میل همراهی و هم پروازی با شهدای بدر و احد، قلبهای پاک یاران حسین (ع) را فرا گرفت. معلوم شد که دنیا کوچکتر از آن است که در مدار توجه و اندیشه ی امام قرار داشته باشد و آن یگانه فرزانه جام بقا را در جای دیگری جست و جو می کند و هشیاران کاروان حسینی نیز لذات و جذبه های دنیایی را به بازی گرفته اند و این شرایط خطرناک، اوج اعتدال و آرامش و عشق و میل آنها برای خلق حماسه ای جاویدان است که در آن عشق، عاطفه، معرفت، و حماسه ی ابدی، و عاقبت دنیاخواهی و ریاست طلبی گرفتار مرگی سخت

و عبرت آموز خواهد شد.

(صفحه ۶۳)

(۱) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹، خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۶.

(۲) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۶.

(۳) خوارزمی مقتل الحسین، ج ۲ ص ۷-۶ مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۳۵ - ۲۲۳، حياه الامام حسين بن علي، ج ۳، ص ۱۹۴ - ۱۹۲. كمره ای، يك شب و روز عاشورا ص ۱۱۶ - ۱۰۶.

(۴) سوره ی «هود» آیه ی ۵۶.

(۵) سالها پیش خشکسالی شدیدی کوفه را فرا گرفت؛ روزهایی که امام علی (ع) در مسجد کوفه اقامه ی نماز جماعت می کرد. مردم مضطرب و نگران به سوی او رفتند و از او مدد خواستند. امام آنها را به حسین (ع) دلالت کرد. مردم در حالی که حسین در پیشاپیش آنها بود به سوی صحرا رفتند. دستهای کوچک حسین به سوی آسمان بلند شد و اشک در چشمان پاکش حلقه زد. هنوز بانگ نیایش او قطع نشده بود که ابر سراسر آسمان را پوشاند و بارانی بی امان باریدن گرفت. مردم شادمان و شتابان به سوی خانه دویدند و تمامی صحرا مملو از آب شد، پنداشتی دریاست، اما امروز...

ملاقات با عمر بن سعد

ملاقات با عمر بن سعد

امام فرمانده ی سپاه اموی را به دیدار خود فراخواند و او علی رغم میل باطنی اش ملاقات را پذیرفت و چون در مقابل حسین (ع) قرار گرفت، امام وی را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

«تو مرا می کشی؟ گمان کرده ای که آن فرزند بی ریشه که فرزند بی ریشه ی دیگری است (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو می سپارد؟ به خدا سوگند که این گونه نخواهد شد و این عهدی است که بسته نشده است. هر

چه می توانی انجام بده که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت، شادمان نشوی و سرت را می بینم که در کوفه بر نیزه نصب کرد نه و کودکان آن را هدف قرار داده اند و بر آن سنگ می زنند.»

عمر بن سعد خشمگین و در حالی که بغض و ناراحتی قلب او را در خود گرفته بود به سوی سپاهیان خود آمد و گفت: در انتظار چه هستید؟ یکباره بر آنها حمله کنید که یک لقمه بیش نیستند. (۱).

(۱) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۸. لواعج الاشجان، ص ۲۶۲.

نصیحت امام به سپاه کوفه

نصیحت امام به سپاه کوفه

امام هدایت و سفیر سعادت خاندان وحی که اصلاح امور مردم و هدایت آنها را بر مدار خواسته ی و اراده ی خداوند سرلوحه ی خروج خود قرار داده بود (۱) و هم اکنون آنها را در خطر بزرگ سقوط به منجلاب و تباهی می دید

(صفحه ۶۴)

یک بار دیگر زبان به نصیحت و خیرخواهی آنان گشود، امام فرمود:

الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال، متصرفه باهلها حالا بعد حال فالمغرور من غرته و الشقی من فتنته، فلا تغرنکم هذه الدنیا فانها تقطع رجاء، من رکن الیها و تخیب طمع من طمع فیها، و اراکم قد اجتمعتم علی امر قد استخطم الله فیہ علیکم و اعرض بوجهه الکریم عنکم و احل بکم نقمته و جنبکم رحمته، فنعیم الرب ربنا و بئس العیید انتم، اقررتم بالطاعة و امتتم بالرسول محمد (ص) ثم انکم زحفتُم الی ذریته و عترته تریدون قتلهم لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم فتبا لکم و لما تریدون، انا الله و

انا اليه راجعون، هولاء قوم كفروا بعد ايمانهم فبعدا للقوم الظالمين.

خداوندی را ستایش می کنم که دنیا را آفرید و آن را خانه ی فنا و زوال مقرر فرمود و اهل دنیا را در احوالاتی گوناگون قرار داد، آنکه دنیا او را فریب داد بی خرد، فریفته دنیا و نگون بخت است. مبادا دنیا شما را فریب دهد که دنیا امید دل بسته های خود را قطع

(صفحه ۶۵)

می کند و طمع آن کس را که دل بسته ی اوست نومید می سازد. شما را می بینم برای انجام کاری اجتماع کرده اید که خدا را خشمگین ساخته است و او از شما روی بر تافته و کيفرش را بر شما نازل کرده و شما را از رحمت خود دور گردانیده است. نیکو پروردگاری است خداوند ما، و شما بندگان بدی هستید که به طاعت او اقرار و به رسولش ایمان آورده اید، ولی بر سر فرزندان و عترت او تاخته و تصمیم به قتل آنها گرفته اید، شیطان به شما غلبه کرد و خدای بزرگ را از یاد بردید، نابود شوید با هر آنچه می خواهید. همه ی ما از خدا هستیم و به سوی او باز خواهیم گشت، اینان جماعتی هستند که پس از ایمان کافر شدند، رحمت پروردگار از ظالمان دور باد.

سخنان امام همچون پتکی گران بر وجدانهای خفته ی کوفیان کوبیده می شد و عمر بن سعد بیمناک از ادامه ی سخنان امام، خطاب به بزرگان سپاه خود گفت: وای بر شما! با او سخن می گوئید، به خدا سوگند او پسر همان پدر است که اگر یک روز هم سخن خود را ادامه دهد از گفتار عاجز نشود.

شمر در راستای سخنان امیر خود خطاب به امام گفت: این چه سخن

است که می گویی؟

امام فرمود: «می گویم از خدا ترسان باشید و مرا به قتل نرسانید، زیرا کشتن و شکستن حرمت من جایز نیست. من فرزند دختر پیامبر شما هستم و خدیجه جده ی من همسر رسول خدا و پیامبر شماست، که فرمود: حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشتند.» (۲) .

(صفحه ۶۶)

(۱) امام حسین (ع) قبل از حرکت طی مکتوبی به عنوان وصیت خطاب به محمد بن حنیفه نوشته بود:

... و انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی (ص) ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب (ع)، فمن قبلنی بقبول الحق فالله اولی بالحق و من رد علی هذا اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین.

اما بعد، خروج من بر یزید برای ایجاد فتنه و فساد و یا برای سرگرمی و خودنمایی نیست بلکه خروج من برای اصلاح امور امت جدم رسول خدا (ص) است. من اراده کرده ام که امر به معروف و نهی از منکر نمایم و از سیره ی جدم و پدرم علی بن ابی طالب (ع) پیروی کنم. اگر کسی دعوت به حق را پذیرفت پس خداوند سزاوارتر به قبول آن است و اگر کسی آن را نپذیرفت من صبر خواهم کرد تا خدای متعال میان من و این جماعت داوری کند و او بهترین حکم کنندگان است.

(۲) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵.

سخنرانی حر

سخنرانی حر

فرمان جنگ صادر شد و سپاه بنی امیه حمله ی خود را به سوی سپاه یکتاپرستی آغاز کرد. حربن یزید که تا لحظاتی

پیش امیر لشکر ظلمت بود، قامت افراشت و به سوی خط مقدم نبرد پیش تاخت. او که دلاور انگشت نمای کوفه بود و در شجاعت و دلاورمردی در کوفه همتا نداشت، با چهره ای برافروخته و اراده ای پولادین مردم و بزرگان کوفه را نهیب زد: ای مردم کوفه، مادرانتان در عزایتان سوگوار باشند و اشک حسرت را بر شما بیاراند، شما این بنده ی صالح را به سوی خود خواندید و گفتید در راه او جانبازی می کنید، اما هنگامی که به سوی شما آمد او را رها کردید و بر ضد او شمشیر کشیدید، او را نگاه داشته اید و مانند استخوان در گلویش مانده اید. از همه سو او را محاصره کرده اید و نمی گذارید در این زمین پنهانور خدا به سویی رود، مانند اسیر گرفتار شما شده است، او و زنان و خاندانش را از این آب فرات محروم ساخته اید درحالی که همه از آن می نوشند، پاسدار حرمت محمد (ص) درباره ی خاندان او نبودید، خداوند در روز قیامت تشنگی شما را برطرف نکند.

صحنه ی کربلا- مملو از غوغا بود و هر لحظه بیم جنگ می رفت. عمرو بن حجاج فریاد برآورد: آیا می دانید با چه کسانی به نبرد پرداخته اید؟ اینان شجاعان و دلاوران کوفه هستند. شما آماده ی جنگ با کسانی شده اید که خود را برای مرگ مهیا کرده اند. مبدا کسی به تنهایی به میدان آنها رود! (۱).

(صفحه ۶۷)

(۱) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۰۳ نهایی الارب، ج ۷ ص ۱۸۸ - ۱۸۷.

آغاز جنگ

آغاز جنگ

عمرو بن سعد برای سازمان دادن سپاه، پرچم جنگ را به غلام خود ذوید (۱) سپرد و خود تیری را در کمان نهاد و به سوی یاران امام پرتاب

کرد و با صدای بلند گفت: شما شاهد باشید که من اولین کسی بودم که به سوی آنان تیراندازی کردم. آنگاه دیگران نیز شروع به تیراندازی کردند. (۲).

باران تیر، بسیاری از یاران امام را مجروح کرد (۳) و پنجاه نفر به فیض شهادت نایل آمدند. (۴) باران تیر می بارید و هر لحظه بزرگ مردی از تبار آسمانیان به خون می غلتید و کمی دورتر زینب و زنان حرم امام (ع) در کنار خیمه ها دیدگان نگران و دلهای پردرد و مضطربشان را به آوردگاه دوخته بودند تا شاهد نابترین حماسه ی عالم آفرینش در صحنه ی کربلا باشند.

(۱) بعضی این فرد را (درید) نامیده اند. (خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۸).

(۲) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۰۱، نهاییه العرب، ج ۷ ص ۱۸۶، لواعج الاشجان، ص ۲۷۰، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۹۰، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۲۵. وقعه الطف، ص ۲۱۷.

(۳) اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۶۰۳.

(۴) بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۱۲.

حماسه ی اصحاب

حماسه ی اصحاب

یاران و دوستان اهل بیت پیشاپیش خاندان وحی صف آرای کرده بودند و اجازه ی ورود به خط نبرد را به آنها نمی دادند و می گفتند:

«پناه به خدا از اینکه ما زنده بمانیم و شاهد شهادت و به خون غلتیدن شما باشیم.»

پرورش یافتگان مکتب حسینی مرگ را به بازی گرفته بودند و هر کدام

(صفحه ۶۸)

که در مقابل امام هدایت خود قرار می گرفتند با تبسمی ملکوتی مقتدای خود را میهمان جشن عشق و ایثار خود می کردند. ضیافتی که در آن زن و مرد پاسداری از حریم امامت را افتخار می شمردند. مجلس عشق لاهوتیان زمین اهالی آسمان را به وجد آورده بود. آن سان که امام

صادق (ع) می فرماید:

از پدرم شنیدم که چون اصحاب امام (ع)، با سپاه عمر بن سعد درگیر شد و آتش جنگ شعله ور گردید، فرشتگان آسمانها به فرمان الهی به یاری حسین شتافتند؛ اما امام در پیروزی بر دشمنان و یا ملاقات خداوند، ملاقات حق را برگزید. (۱).

در این زمان امام (ع) بانگ برآورد:

«اما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟! اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟!» (۲).

«آیا فریاد رسی هست که برای خدا ما را یاری کند؟ آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟»

عبدالله بن عمیر که همراه با همسر خود ام وهب مانند دیگر یاران دین خدا به قیام برخاسته بود، به مقابله با سالم، غلام عیدالله بن زیاد و یسار، غلام زیاد بن ابیه شتافت و هر دو را از پیش روی برداشت. چون به سوی خیمه بازگشت، ام وهب عمود خیمه را برگرفت و در تشجیع همسرش گفت: پدر و مادرم فدایت باد، در برابر ذریه ی رسول خدا مبارزه کن و خود به قصد مبارزه با همسرش همراه شد.

عبدالله بن عمیر از او درخواست کرد تا به خیمه بازگردد ولی او در حالی که لباس عبدالله را گرفته بود گفت: هرگز تو را رها نمی کنم تا در

(صفحه ۶۹)

کنار تو کشته شوم، تا اینکه به فرمان امام به خیمه بازگشت (۳) و عبدالله بن عمیر همراه با عده ای از هر زمان خود به میدان معرکه بازگشتند و جنگ سختی درگرفت، چون غبار جنگ فرونشست، ام وهب شوی خود را در ضیافت الهی دید، به سوی او رفت و بر بالین او نشست و در حالی که غبار از رویش می زدود گفت:

بهشت خداوندی گوارای تو باد، از خدایی که بهشت را روزی تو کرد می خواهم که مرا مصاحب تو قرار دهد.

در این هنگام غلام شمر عمود آهنین را بر سر وی فرود آورد و آن بانوی شجاع در کنار همسرش به شهادت رسید (۴) زمان بی وقفه می گذشت و هر لحظه بر آمار شهدا افزوده می شد. بسیاری از بزرگان لشکر توحید جان باخته بودند. عبدالله بن عمیر، عمار بن سلام از اصحاب رسول خدا (ص) و علی (ع)، مسلم بن کثیر جانباز سپاه امام علی (ع)، نافع بن هلال نویسنده ی حدیث و حافظ قرآن، مسلم بن عوسجه صحابی شجاع رسول خدا (ص)، حربن یزید، حبیب بن مظاهر صحابی رسول خدا، محبوب و حامل علوم علی (ع) و بسیاری که هر کدام راهنمایی بودند در میان مردم خویش، به لقای حق نایل شدند. ابن شهر آشوب تعداد شهدای حمله ی اول را چهل نفر دانسته، و نام بیست و هشت نفر را ثبت کرده است. (۵).

(صفحه ۷۰)

(۱) بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۱۲، کافی، ج ۱ ص ۴۶۵ با کمی اختلاف.

(۲) الملهوف، ص ۴۹.

(۳) وقعه الطف، ص ۲۱۹ - ۲۱۷، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۲۷، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۹۰، البدایه والنهایه، ج ۸ ص ۸۲.

(۴) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۱۳، لواعج الاشجان، ص ۲۷۴. همچنین ذکر شده است که فرزند ام وهب از جمله یاران حضرت سیدالشهدا (ع) بود که پس از شهادت پدر به دیدار خدا شتافت و سپاه عمر بن سعد برای ایجاد ارباب در اردوگاه توحید سر بریده ی او را به سوی امام (ع) پرتاب کرد. ام وهب سر بریده ی فرزند خود را برگرفت و بوسید.

(۵)

آتش زدن خیمه ها

آتش زدن خیمه ها

کماکان جنگ ادامه داشت، عمر بن سعد تعدادی از سربازانش را مأمور کرد تا خیمه های آل الله را از جای درآورند و به آتش کشند. یاران امام برای جلوگیری از محاصره به مقابله پرداختند و چون درگیری شدت گرفت، به فرمان عمر بن سعد خیمه ها به آتش کشیده شد.

امام فرمود: «بگذارید خیمه ها را بسوزانند تا به دست خود راه عبور خود را بسته باشند.»

همان گونه که امام می فرمود. (۱) این اولین باری نبود که خانه و حرم اهل بیت پیامبر به آتش کشیده می شد، اهالی حرم که با دیدن شعله های آتش ماجرای مدینه را به یاد می آوردند، در حالی که فریاد می زدند از خیمه ها خارج شدند. عجب صحنه و ماجرای عجیبی! یک سو چکاچک شمشیر و جنگی نابرابر، سویی دیگر زنان و کودکانی مضطرب و نگران و خیمه هایی آتش گرفته، باران تیر که از هر سو بر آن اردوگاه کوچک بارش گرفت است و بانویی که علاوه بر مسئولیت آرامش و هدایت بانوان و کودکان تشنه و بی تاب، همه ی هستی اش را آماج تیر و نیزه و شمشیر می بیند و با فروفتادن هر ستاره ای دل دریایی اش توفانی می شود.

(صفحه ۷۱)

(۱) ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۶۹.

نماز عشق

نماز عشق

در همین هنگام دیدگان عمرو بن عبدالله الصائدی که وی را ابو ثمامه می نامیدند در جست و جوی خورشیدی بود که در التهاب منظومه ی حسینی می سوخت و حالا در مرکز آسمان، وقت نماز را یادآور می شد. او به امام نزدیک شد و با احترام گفت: فدایت شوم ای ابی عبدالله (ع)، این جمعیت به ما نزدیک شده اند و به خدا سوگند من باید پیش از تو کشته

شوم، اما مایلم در حالی خدا را ملاقات کنم که با تو نماز خوانده باشم.

امام فرمود: «نماز را تذکر دادی، خدای تو را از نماز گزاران قرار دهد!» زهیر بن قین و سعد بن عبدالله در برابر امام قرار گرفتند تا نماز با قامت و قیام حسین (ع) زینت یابد و امر حتمی الهی اقامه شود و چون تیری به سوی امام پرتاب شد سعید بن عبدالله خود را در برابر آن قرار داد تا جان پاک و زلالش را که رنگ خدا گرفته بود به چلچراغ شهادت بیاراید. (۱).

با خاتمه ی نماز و گذر زمان از تعداد پاسداران حریم ولایت کاسته می شد.

امام بار دیگر خطاب به اصحاب خود فرمود: «ای بزرگ زادگان پایداری کنید، مرگ مانند پلی است که شما را از سختیها و دردها به سوی بهشت گسترده و نعمت همیشگی الهی عبور می دهد. کدام یک از شما ترک زندان را به امید آرامش یافتن در قصر نمی پسندد؟ پدرم از رسول خدا (ص) نقل می کرد که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پل مؤمن است به سوی بهشت و پل کافر است به طرف جهنم و عذاب الهی. نه به من دروغ گفته شده است و نه من دروغ می گویم.» (۲).

یاران ولایت بار دیگر نبردی قهرمانانه را آغاز کردند اما شرایط به

(صفحه ۷۲)

گونه ای بود که با شهادت هر نفر خلاء حضورش احساس می شد در حالی که کمیت فراوان و گسترده ی سپاه دشمن حکایت دیگری داشت، پنداری دریایی بود که پایان نمی پذیرفت. (۳).

دیدگان امام به عمر بن سعد مغرور افتاد و فرمود:

«برای آنچه امروز مشاهده می کنی، روزی خواهد رسید که تو آزرده

شوی.» آنگاه دست به دعا برداشت:

«خداوندا، اهالی عراق ما را فریفتند و با ما خدعه کردند و با برادرم حسین بن علی نیز کردند آنچه می خواستند.

خدایا شیرازه ی امورشان از هم گسسته فرما!» (۴) .

بالاخره اصحاب و یاران امام جملگی، بی رغبت به عالم ناسوت و بلند پرواز به سوی ملکوت، همگی به سوی جایگاه ابدی خود در جوار رحمت رب بال گشودند. به قول شاعر عرب:

جادوا بانفسهم فی حب سیدهم

والجود بالنفس اقصی غایه الجود

السابقون الی المکارم العلی

والحائزون غدا حیاض الکوثر

لولا صوالمهم و وقع نبالمهم

لم تسمع الاذان صوت مکبر

«اینها در راه محبت امام خود از جان گذشتند و ایثار جان بالاترین مرتبه جود و بخشش است.

آنان که مراتب عالیه پیشی گرفته اند، آنهایی هستند که فردا از کوثر می نوشند.

اگر شمشیرها و تیرهای آن جوانمردان نبود گوشها دیگر صدای اذان مودنان را نمی شنید.»

(صفحه ۷۳)

(۱) لواعج الاشجان، ص ۳۰۲.

(۲) معانی الاخبار، ص ۲۷۴.

(۳) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۰۴.

(۴) ابن سعد، طبقات کبری، ترجمه ی امام حسین، ص ۷۲.

شهادی خاندان رسالت

شهادی خاندان رسالت

«اولین مبارز علی اکبر

«حماسه ی علی اصغر

اولین مبارز علی اکبر

اولین مبارز علی اکبر

اکنون نوبت به خاندان پیامبر رسیده بود و دیگر کسی از اصحاب برای دفاع از حریم ولایت باقی نمانده بود. فرزندان علی و امام حسن (ع)، جعفر طیار و عقیل مشتاق شهادت بودند؛ امام اولین مبارز خاندان وحی پسر بزرگ امام، علی اکبر بود. او بزرگترین فرزند امام (۱) و مادرش لیلی دختر ابی مره بن عروهبین مسعود ثقفی است. (۲).

امام بدون تأمل و درنگ به او اذن میدان داد. هنگامی که علی اکبر راهی میدان شد انگشت سیاه ی خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

خداوندا! بر آنان شاهد باش، جوانی را به سوی آنان فرستادم که از نظر سیما و سیرت و کمال شبیه ترین مردم به فرستاده ی توست، و هر گاه ما به دیدار پیامبر تو مشتاق می شدیم به جمال او نظر می کردیم.

پرودگارا! برکات زمینی را از آنان دریغ دار، جمعیشان را متفرق گردان و امرانشان را از آنان راضی مگردان! آنان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند اما هم اکنون بر ما تاخته اند و از کشتن ما ابایی ندارند و بر آن هستند که کسی از ما زنده نماند.» (۳).

سپس امام عمر بن سعد را نفرین کرد و با آواز بلند قرآن تلاوت فرمود:

ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم. (۴).

(صفحه ۷۴)

آنگاه علی اکبر به سپاه بنی امیه هجوم برد. (۵) او در حالی که رجز می خواند به سوی آوردگاه شتافت.

انا علی بن حسین بن علی

نحن و بیت الله اولی بالنبی

اطعنکم بالرمح

حتی ینشی

اضربکم بالسيف احمی عن ابی

ضرب غلام هاشمی علوی

و الله لا يحکم فنا ابن الدعی

«من علی پسر حسین بن علی هستم، به خدا سوگند که ما از همه به رسول خدا نزدیکتریم. آن قدر با نیزه بر شما زخم که خم شود، از پدر خود حمایت کنم و باشمشیر بر شما ضربت فرود آورم. آن گونه که زیننده ی جوان هاشمی علوی است، به خدا سوگند فرزندی بی ریشه نمی تواند بر ما حکومت کند.»

او مانند شیر خشناک سینه ی سپاه بنی امیه را از هم می شکافت، ولی بتدریج آثار خستگی و تشنگی در چهره اش نمایان شد. وی پس از جنگی برجسته و شجاعانه در حالی که بدنش شدت مجروح شود به سوی امام بازگشت و گفت: ای پدر، عطش مرا کشت و سنگینی سلاح دچار زحمتم کرد، آیا جرعه ی آبی هست تا توان ادامه ی جنگ را بیابم؟

امام به او پاسخ داد:

«پسرم، اندکی به مبارزه ات ادامه بده، دیری نخواهد گذشت که به دیدار جدم نایل گردی و او تو را آن چنان سیراب کند که دیگر هیچ گاه تشنگی را احساس نکنی.»

علی که در این بازگشت کام خشکیده ی پدر و امام خود را مشاهده کرد به میدان نبرد بازگشت و در حالی که رجز می خواند به مبارزه مقدسش ادامه داد:

الحرب قد بانت لها الحقایق

و ظهرت من بعدها مصادق

(صفحه ۷۵)

و الله رب العرش لا نفارق

جموعکم او تغمد البوارق

«در جنگ است که جوهر مردان آشکار می شود و درستی ادعاها پس از جنگ ظاهر می شود.

به خداوند عرش سوگند که از شما جدا نمی شوم مگر آنکه تیغهایتان غلاف شود.»

گروهی بر او تاختند و از هر سو جان شریف او را آماج شمشیرهای خود ساختند (۶)

و فریاد علی برخاست:

ای پدر جان سلام بر تو، جدم رسول خدا مرا سیراب کرد و امشب در انتظار توست. (۷) بر تو درود می فرستد و می گوید در آمدنت به نزد ما شتاب کن!

سپس فریادی زد و به فیض شهادت نایل آمد. (۸) .

امام به سرعت بر بالین علی اکبر رفت و صورت را بر رخساره اش گذاشت و گفت:

«خدا بکشد آنهایی که تو را کشتند و گستاخی را از حد گذرانند و حرمت رسول خدا را شکستند. پس از تو خاک بر سر دنیا!» (۹) .

در این زمان صدای گریه ی امام به قدری بلند شد که تا آن زمان کسی گریه اش را چنین نشنیده بود. (۱۰) سر علی را بر دامن گرفت و در حالی که خون از لبهایش پاک می کرد صورتش را غرق بوسه ساخت و گفت: «فرزندم از محنت دنیا آسوده شدی. پدرت نیز بزودی به تو ملحق خواهد شد.» (۱۱) .

زینب کبری پریشان و شتاب زده از خیمه ها بیرون دوید و خود را به

(صفحه ۷۶)

روی علی اکبر انداخت. امام خواهر خود را دلداری داد و در حالی که به جوانان بنی هاشم فرمود برادرشان را به خیمه ها بازگردانند خود خواهر را به خیمه آورد. (۱۲) .

هنگامی که علی اکبر را به خیمه بردند، خبر رسید که عون پسر زینب قهرمان بزرگ کربلا نیز شهید شده است. (۱۳) سردار بی همتای کربلا که بی صبرانه مشتاق ملاقات پدر و جد گرانقدر خود بود و این سرزمین را میقات معراج خود می دانست در گذر هر لحظه خود را بیشتر به مراد مطلوب نزدیک می دید. او وعده های حق و پیش بینیهای عالمانه و حکیمانه ی خود در مکه را

محقق می دید و اهلالی لاهوت و ناسوت را متحیر احسان و ایثار خود کرده بود. (۱۴).

(صفحه ۷۷)

عبدالله و محمد فرزندان مسلم بن عقیل، جعفر و عبدالرحمن، عبدالله و محمد بن ابی سعید، فرزندان عقیل نیز جان خود را تقدیم اسلام کردند و پس از آنکه از خاندان جعفر بن ابی طالب، عبید الله، محمد و عون فرزندان عبدالله و قاسم بن محمد به شهادت رسیدند، نوبت به فرزندان امام حسن مجتبی (ع) رسید.

قاسم بن الحسن که با مخالفت عمو برای رفتن به میدان نبرد مواجه شده بود، آن قدر بر دست و پای امام خود بوسه زد تا اذن میدان گرفت. او جمال حسنی داشت و به قول حمید بن مسلم مانند پاره ی ماه بود (۱۵)، اما کلامش از هر شمشیری برنده تر می نمود:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن

سبط النبی المصطفی المؤمن

هذا حسین کالاسیر المرنهین

بین اناس السقوا صوب المزن

«اگر مرا نمی شناسید، فرزند امام حسن هستم، او که فرزند پیامبر برگزیده و مورد اعتماد است.

این حسین است که همانند اسیر در میان گروهی است که خداوند آنها را از بارانش سیراب نسازد.»

قاسم نیز پس از جنگی شدید هدف ضربت عمر بن سعد ازدی قرار گرفت و عمویش را به یاری طلید. امام بسرعت از میان صفوف دشمن عبور کرد و خود را به قاتل او رسانید، دست او را از بدن جدا کرد و چون

(صفحه ۷۸)

گروهی به یاری عمر آمدند جنگ در گرفت و پس از آنکه برای لحظاتی درگیری خاتمه یافت امام حسین (ع) بر بالین قاسم حاضر شد و فرمود: «چه قدر بر عمو تو سخت است که او را به کمک بخوانی و از دست او

کاری ساخته نباشد و یا تلاش او برای تو سودی نداشته باشد. از رحمت خدا دور باد آنان که تو را کشتند.» (۱۶).

آنگاه امام قاسم را به خیمه آورد. ابوبکر و عبدالله نیز در رکاب عمو و امام خود به فیض شهادت نایل آمدند اما حسن بن الحسن که در تاریخ به حسن مثنی معروف است علی رغم مجاهدت و جراحتهای فراوان با وساطت اسماء بن خارجة که از خویشاوندان مادری او بود، زنده ماند و ابتدا به کوفه و پس از التیام جراحتهای به مدینه رفت. (۱۷) از فرزندان امیرالمؤمنین علی (ع) نیز پس از عبدالله، عثمان، جعفر، ابوبکر، محمد و عباس الاصغر (۱۸) نوبت به عباس بن علی رسید که فرزند بزرگ ام البنین و ستون خیمه های ابی عبدالله (ع) بود.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیره صلب الایمان، جاهد مع ابی عبدالله و ابلی بلاء حسنا و مضی شهیدا.»

«عمویم عباس بن علی دارای بصیرتی نافذ و ایمانی مستحکم و پایدار بود و در رکاب ابی عبدالله (ع) جهاد کرد و نیکو جنگید تا به شهادت رسید.»

هنگامی که عباس تنهایی امام را دید اجازه خواست تا عازم میدان

(صفحه ۷۹)

شود. امام (ع) نگاهش را به چهره ی زیبا و دل آرای برادر دوخت و فرمود: «تو صاحب لوا و علمدار من هستی.»

عباس گفت: مولای من! سینه ام تنگ است و از زنگی خسته شده ام و قصد خونخواهی از این دورویان دارم.

امام از او درخواست کرد تا برای کودکان حرم کمی آب تهیه کند. عباس که از لبهای خشکیده ی زینب و زنان حرم پریشان بود و صدای العطش کودکان جانش را می آزرده مشک

و نیزه اش را برگرفت و پس از شکستن محاصره ی فرات وارد آن شد. برای لحظه ای قصد آشامیدن آب جاری فرات کرد اما عطش امام و اهل حرم او را از نوشیدن آب بازداشت، گویا می گفت:

یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لا کنت ان تکونی

هذا الحسین شارب المنون

و تشرین بارد العین؟!

«ای نفس» زندگی بعد از حسین خواری و ذلت است و بعد از او نمانی تا این ذلت را دریابی.

این حسین است که شربت مرگ می نوشد، تو آب سرد و گوارا می نوشی؟!»

آب نخورده مشک را بر دوش کشید و به سوی خیمه ها بازگشت اما کوفیان راه را بر او بستند و از هر سو محاصره اش کردند تا اینکه نوفل ازرق دست راست او را از بدن جدا کرد. عباس مشک را به دست چپ گرفت و گفت:

والله ان قطعتموا یمینی

انی احامی ابداء عن دینی

و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاره الامینی

«به خدا سوگند اگر چه دست مرا جدا کردید اما من همیشه از دین خود حمایت خواهم کرد و حامی امامی خواهم بود که در ایمانش

(صفحه ۸۰)

صادق و فرزند پیامبر پاک و امین است.»

اما دیری نپایید که دست چپ عباس نیز از بدن جدا شد، اما پسر شجاع علی (ع) مشک را به دندان گرفت. باران تیر مشک را به سینه ی عباس دوخت، تیر بر دیدگان نافذ، و عمود آهنین بر فرق عباس اصابت کرد و فرزند ممتاز علی در حالی که دست بر بدن نداشت با صورت از بالای اسب به زمین افتاد و برادر و امامش را صدا زد. چون امام بر بالین عباس حاضر شد فرمود:

«الان انکسر ظهری و قلت حیلتی.»

کمر شکست و راه چاره مسدود شد.» (۱۹) .

خبر شهادت عباس، زنان و کودکان حرم را بسیار اندوهگین کرد. (۲۰) با شهادت عباس آثار شکستگی در چهره ی امام آشکار شد، و در حالی که با اندوهی فراوان بر زمین می نشست اشک بر صورت مبارکش جاری شد. (۲۱) اوضاع بسیار سخت و جانکاه بود، مرگ عباس در باور مخدرات حرم نمی گنجید. حضرت سکینه از پدر سراغ عمو را گرفت. زینب در حالی که فریاد و ابرادر سر داده بود به سوی امام آمد. شرح اندوه بزرگ فرزند پاک پیامبر در اندیشه و قلم نمی گنجد. امام حسین با دین آنان فرمود: «واضیعتنا بعدک.» (۲۲) سپس این چنین سرود:

اخی یا نورعینی یا شقیقی

فلی قد کنت کالرکن الوثیق

(صفحه ۸۱)

ایا ابن ابی نصحت اخاک حتی

سقاک الله کاسا من رحیق

ایا قمرا منیرا کنت عونى

علی کل النوائب فی المضیق

فبعدک لا تطیب لنا حیاه

سنجمع فی الغداه علی الحقیق

الا لله شکوایی و صبری

و ما القاه من ظماء و ضیق (۲۳) .

«برادرم، نور چشمانم و پاره ی تنم، تو برای من مانند رکنی مطمئن بودی. ای پسر پدرم، خالصانه چنگ کردی تا از پیمانۀ ای که در آن از رحیق بهشتی است نوشیدی. ای ماه منیرم تو در تمامی مصیبتها و سختیها کمکم بودی، بعد از تو زندگی برای ما تلخ است. فردا من و تو در کنار یکدیگر خواهیم بود. بدان که به خدا شکایت، و برای او صبر می کنم و از تشنگی و سختیهایی که متحمل شده ام به او پناه می برم.»

بعضی گفته اند به علت کثرت جراحت و زخمها امام نتوانست بدن برادر را به جایی که اجساد سایر شهدا قرار داشت منتقل کند. (۲۴) .

العین، ص ۲۱.

(۲) وقعه الطف، ص ۲۴۱، ارشاد مفید، ج ۳ ص ۱۰۶، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۴۰، ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۷۴.

(۳) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۳۰، لواعج الاشجان، ص ۳۲۸ - ۳۲۷.

(۴) سوره ی «آل عمران» آیات ۳۴ - ۳۳.

(۵) بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۴۲.

(۶) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۵۹.

(۷) ابصار العین، ص ۲۳.

(۸) مقاتل الطالبین، ص ۱۱۶.

(۹) الملهوف، ص ۴۸.

(۱۰) نفس المهموم، ص ۳۱۱.

(۱۱) ذریعه النجاه، ص ۱۲۸.

(۱۲) الدمعہ الساکبه، ج ۴ ص ۳۳۲.

(۱۳) زینب الکبری، ص ۱۴۱، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۴۱ - ۳۴۰.

(۱۴) امام حسین (ع) هنگام خروج از مکه خطبه ای بدین شرح ایراد فرمودند:

«الحمد لله ماشاء الله و لا قوه الا بالله و صلى الله على رسوله، خط الموت على ولد آدم مخط القلاده على جيد الفتاه و ما اولهني الى اسلافى اشتياق يعقوب الى يوسف، و خير لى مصرع انا لاقيه، كاني باوصالى تنقطعها عسلان الفلوات بين النواويس و كربلا فيملان منى اكراشا جوفاً و اجر به سغباً، لا محيص عن يوم خط بالقلم، رضى الله رضانا اهل البيت نصبر على بلائه و يوفينا اجر الصابرين، لن تشذ عن رسول الله لحمته و هى مجموعه له فى حظيره القدس تقر بهم عينه و ينجز بهم وعده، من كان باذلاً فينا مهجته و موطناً على لقاء الله نفسه فليرحل معنا فاني راحل مصباحا انشاء الله تعالى.» «سپاس مخصوص خداوند است، آنچه او خواهد همان شود و کسی را توان انجام کاری نیست مگر کمک او و درود خدا بر فرستاده او باد.

مرگ برای فرزندان آدم همانند گردنبد بر گردن دختر بسته است و من در آرزوی ملاقات نیاکان خود هستم،

آن گونه که یعقوب به دیدار یوسف مشتاق بود. از پیش زمینی که باید محل شهادت من باشد و جسم مرا در خود جای دهد انتخاب شده است و گویی می بینم که در سرزمین کربلا- بندبند مرا گرگهای بیابان در نواویس (قریه ای است که قبیله ی حرین یزید در آنجا سکونت داشتند ابصارالعین، ص ۱۷) از هم جدا کرده و شکمهای خالی خود را پر می کنند، و برای آدمی گریز از تقدیری که قضای الهی رقم زده است مقدور نیست، هر چه رضای خداوند است مورد رضایت ما خاندان رسالت است. بر بلای الهی این آزمایش بزرگ و مهم صبر می کنم و پاداش صبرکنندگان با خداست. آنها که با رسول خدا (ص) خویشاوندی دارند از آنها جدا نمی شوند و در بهشت در محضر او خواهند بود و دیدگان رسول خدا به دیدارشان روشن می شود و این وعده ی الهی است که در او خلافی نیست.

هر کس می خواهد جان خود را در راه ما فدا کند و خود را برای دیدار خدا آماده می بیند با ما همسفر شود که ان شاء الله صبحگاهان حرکت خواهیم کرد.»

(۱۵) وقعه الطف، ص ۲۴۳.

(۱۶) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

(۱۷) حیاة الامام الحسین، ج ۳ ص ۲۵۶.

(۱۸) بعضی گفته اند احتمالاً دو نفر از فرزندان امام علی (ع) به نام عباس در کربلا شهید شده اند: یکی عباس الاصغر است که در شب عاشورا به مقام شهادت نایل آمد و مادر او صهباء ثعلبیه نام دارد و دیگری وجود مقدس عباس (ابوالفضل) است که در روز عاشورا به شهادت رسید. وسیله الدارین، ص ۲۶۲.

(۱۹) بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۴۲. بعضی گفته اند امام (ع) سر

برادر در دامن خود گرفت و چون خون از دید گانش پاک کرد دید عباس گریان است. فرمود: برادر، چرا گریه می کنی؟

عباس گفت: چگونه نگریم ای برادر و ای نور چشمانم. در همین زمان روح پاک فرزند رشید ام البنین به ملکوت اعلا پیوست. (وسیله الدارین، ص ۲۷۴).

(۲۰) وسیله الدارین، ص ۲۷۳.

(۲۱) ذریعه النجاه، ص ۱۲۵.

(۲۲) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۷۰.

(۲۳) وسیله الدارین، ص ۲۷۳.

(۲۴) الدمعه الساکبه، ج ۴، ص ۳۲۴.

حماسه ی علی اصغر

حماسه ی علی اصغر

هم اکنون زمان خلق فاجعه ای بزرگ از سوی جنایتکاران اموی و ظهور حماسه ای جاویدان از طرف سپاه توحید است. چون امام حسین (ع) دید که سپاه دشمن در کشتن او اصرار دارد قرآن کریم را برداشت و آن را از هم گشود و بر سر گذاشت و ندا داد:

«بینی و بینکم کتاب الله و جدی محمدا رسول الله (ص).»

«ای مردم چرا خون مرا حلال می شمارید؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ آیا شما قول جدم را در مورد من و برادرم نشنیده اید که فرمود: هذان سیدا شباب اهل الجنة.»

(صفحه ۸۲)

در این هنگام نظرش به خیمه ها افتاد و چون در مقابل خیمه ها قرار گرفت، کودک شیرخوارش را مشاهده کرد (۱) که لبهایش از تشنگی گداخته بود و می گریست.

امام آن کودک را به دست گرفت و فرمود:

«یا قوم ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل.»

«ای مردم اگر بر من رحم نمی کنید بر این طفل رحم کنید.»

در این هنگام حرمله بن کاهل با تیری سه شعبه گلوی علی اصغر را هدف گرفت. (۲).

خون گلو مشت امام را پر کرد. امام خون سرباز چند ماهه اش را به آسمان پاشید و فرمود:

«خداوندا اگر پیروزی را بر ما

منع فرمودی آن را برای امری نیکوتر مقرر کن و از این مردم ستم پیشه انتقام بگیر!»

آنگاه فرمود:

«ما هون علی ما نزل بی انه بعین الله.»

«آنچه این حادثه را برایم قابل تحمل می سازد این است که در برابر چشم خداوند واقع می شود.»

آنگاه امام خون را به آسمان پاشید و قطره ای از آن به زمین

(صفحه ۸۳)

بازنگشت. (۳) سپس با غلاف شمشیر گوشه ای از زمین را حفر کرد و علی را در آن خاک سپرد. (۴) بعضی نیز گفته اند امام بر جنازه ی کودک خود نماز گزارد و پس از آنکه او را به خون خود آغشته ساخت به خاک سپرد. (۵) .

گروهی نیز ذکر کرده اند که از آسمان ندایی شنیده شد که:

ای حسین کودک را به ما بسپار که در بهشت برای او شیردهنده ای است. (۶) .

(۱) بنابر نقل تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵. در خیمه سربازی یک روزه در انتظار نامگذاری خود است. هنگامی که امام عازم میدان و سوار بر اسب بود کودک را به دست او دادند تا در گوش او اذان بگوید که تیری بر حنجره ی کوچک او اصابت کرد.

امام در حالی که تیر از گلوی علی اصغر می کشید فرمود:

«والله لانت اکرم علی الله من الناقه و لمحمد اکرم علی الله من الصالح.»

«به خدا سوگند که تو از ناقه گرامیتر و محمد هم از صالح ارجمندتر است.»

آنگاه جنازه ی خون آلود کودک یک روزه ی خود را که در انتظار بازگشت او بودند در کنار فرزندان و برادرزادگان قرار داد.

(۲) منتهی الآمال، ج ۱ ص ۷۱۴. به نقل از ثبت ابن جوزی، در تذکره.

(۳) علامه محسن امین روایتی را نقل می کند که امام خون

را بر زمین ریخت. لواعج الاشجان، ص ۳۵۴.

(۴) ابصار العین، ص ۲۴.

(۵) مقتل الحسین مقرر، ص ۲۷۳، نفس المهموم، ص ۳۵۱.

(۶) تذکره الخواص، ص ۱۴۳.

تنهایی امام

تنهایی امام

دیگر هیچ کس نمانده بود و امام تنها بود و این تنهایی که با بی تابی اهالی حرم صحنه ای عجیب آفریده بود در اندیشه و باور انسان خاکی نمی گنجد. امام رئوف بار دیگر مردم را به آشتی با خدا فرا خواند:

«هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله؟ هل من موحد يخاف الله فينا؟ هل من مغيث يرجو الله في اغاثتنا؟ هل من معين يرجو ما عند الله في اغاثتنا؟» (۱).

«آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی در میان شما وجود دارد تا در مورد ظلمی که بر ما رفته است از خدا بترسد؟ آیا کسی هست که به فریاد رسی ما به خدا دل بسته باشد؟ آیا کسی هست

(صفحه ۸۴)

که در امداد به چشم امید به پاداش الهی دوخته باشد؟»

در مقابل گوشهای کر، دیدگان کور و دلهای سنگین حرام خواران سپاه اموی فقط صدای زنان حرم بود که به گریه بلند شد (۲) و فقط زین العابدین که تنها ذخیره ی آل محمد (ص) بود قصد یاری کرد که امام مانع وی شد و روی خود را به سوی اجساد مطهر شهدا برگرداند و فرمود: «ای حبیب بن مظاهر و ای زهیر بن قین، ای مسلم بن عوسجه و ای شجاعان و مردان روز جنگ! چرا وقتی صدایتان می زنم کلام مرا نمی شنوید؟! شما را فرا می خوانم ولی اجابت نمی کنید؟! شما همگی خفته اید و من امیدوارم از خواب شیرین سر بردارید که پرده نشینان خاندان پیامبر بعد

از شما یآوری ندارند، از خواب برخیزید، ای افراد باکرامت خاندان پیامبر، و در مقابل ای طغیان و نافرمانی دفاع کنید.» (۳) .

(۱) طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۰۱.

(۲) الملهوف، ص ۵۱.

(۳) الملهوف، ص ۵۱.

وداع امام حسین

وداع امام حسین

«یا سکینه، یا فاطمه، یا زینب، یا ام کلثوم! علیکن منی السلام.»

بانوان حرم با شنیدن خداحافظی به شیون و زاری پرداختند و امام آنها را به خویشنداری دعوت فرمود. سکینه را که بسیار دوست می داشت به سینه ی خود چسباند و در حالی که اشک از دیده اش می زدود، فرمود:

«... دل مرا با اشک حسرت خویش مسوزان! مادامی که جان در تن من است... ای برگزیده ی زنان.» (۱) .

(صفحه ۸۵)

سرانجام امام در مقابل چشمهای نگران و اشک آلود اهالی حرم با شمشیر برهنه تنهای تنها در مقابل سپاه جهل و خشونت و ظلم ایستاد و فرمود:

انا ابن علی الطهر من آل هاشم

کفانی بهذا مفخرا حین افخر

و جدی رسول الله اکرم من شی

و نحن سراج الله فی الخلق نزه

و فاطم امی من سلاله احمد

و عمی یدعی ذالجناحین جعفر

و فینا کتاب الله انزل صادقا

و فینا الهدی و الوحی بالخیر یدکر

و نحن امان الله للناس كلهم

نطول بهذا فى الانام و نجهر

و نحن و لاه الحوض نسقى و لاتنا

بكاس رسول الله ماليس ينكر

و شيعتنا فى الناس اكرم شيعه

و مبغضنا يوم القيامة يخسر (۲) .

«من فرزند علی پاک از خاندان هاشم هستم و افتخار می کنم و همین افتخار برایم کافی است.

جد من رسول خدا بهترین کسی است که بر روی زمین حرکت کرد و ما مشعلهای نورانی خدا در میان خلق هستیم.

مادرم فاطمه از سلاله ی احمد، و عمویم جعفر است که صاحب دو بال است.

کتاب خدا به صدق

در میان ما نازل شده است و در ما هدایت و وحی بخوبی ذکر می شود.

ما امان خدا هستیم برای تمامی مردم که آشکارا و پنهان آن را بیان می کنیم.

ما صاحبان حوضیم که دوستانمان را با جام رسول خدا سیراب می کنیم و این قابل انکار نیست.

شیعیان ما در میان مردم گرامی ترین پیروان هستند و دشمن ما در روز

(صفحه ۸۶)

قیامت زیانکار است.»

نبرد آغاز شد و امام در حالی که بر سمت راست سپاه اموی می تاخت فرمود:

الموت اولی من رکوب العار

و العار اولی من دخول النار

«مرگ از آلوده شدن به عار بهتر است و عار از داخل شدن به آتش.»

سپس هنگام تهاجم به سمت چپ کوفیان گفت:

انا الحسین بن علی

الیت ان لا انثنی

احمی عیالات ابی

امضی علی دین النبی (۳) .

«من حسین فرزند علی هستم که سوگند یاد کرده ام تسلیم نشوم.

از خاندان پدرم حمایت، و از دین پیامبر خدا پیروی می کنم.»

امام (ع) پس از جنگی برجسته برای آخرین بار با بیانی شیوا مردم را به حق دعوت فرمود:

عبادالله اتقواالله و کونوا من الدنیا علی حذر فان الدنیا لو بقیة لاحد و بقی علیها احد لکانت الانبیاء احق بالبقاء و اولی بالرضا و ارضی باقضاء، غیر ان الله تعالی خلق الدنیا للبلاء و خلق اهلها للفناء فجدیدها بال و نعیمها مضمحل و سرورها مکفهر و المنزل بلغه و الدار قلعه، فتزودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقوا الله لعلکم تفلحون. (۴) . بندگان خدا، از خد بترسید و از دنیا برحذر

باشید! اگر دنیا برای کسی باقی می ماند و کسی در دنیا جاودان بود پیامبران خدا سزاوارترین مردم به بقا و اولی به رضا و
خشنودی و راضی تر به قضای

الهی بودند، اما خداوند تعالی دنیا را برای ابتلا و آزمایش خلق، و اهلالی آن را برای فنا خلق فرموده است هر چیز نو و تازه ی

(صفحه ۸۷)

آن کهنه می شود و نعمتهای دنیا از بی می رود و شادیهای آن به تلخی تبدیل می شود. دنیا محل ماندن نیست، بلکه محل توشه بر گرفتن است، پس توشه بر گیرید که بهترین توشه ها تقواست، تقوای الهی پیشه کنید تا رستگار شوید.

(۱) نفس المهموم، ص ۳۴۶.

(۲) طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۰۳.

(۳) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۷۴.

(۴) حیاة الامام الحسین، ج ۳ ص ۲۸۲.

آخرین وداع

آخرین وداع

وداع آخر امام با اهلالی حرم وحی بویژه زینب کبری ماجرای عرشی و تصویری ملکوتی است که نه اندیشه قدرت درک آن را دارد و نه قلم استقامت تحریرش. تلاقی نگاه حسین در نگاه زینب سر مستتر و سنگینی و تلخی آن صعب مستصعب است که به غیر از زینب (س) و حسین (ع) هیچ جانی توان حملش را ندارد. هنگام صبر نبود پس امام خطاب به زنان و دختران حرم نبوت فرمود:

خود را برای سختیها آماده کنید، آگاه باشید که خداوند حافظ و حمایت کننده ی شماست، و بزودی شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد و عاقبت شما به خیر خواهد رسید و دشمنان شما به بلاها گرفتار شوند و در مقابل رنجها و مصایبی که تحمل می کنید خداوند شما را از انواع نعمتها و کرامتها بهره مند خواهد ساخت. پس شکوه نکنید و سخنی بر زبان نیاورید که از قدر و ارزش شما بکاهد. (۱) .

آنگاه پیراهن کهنه ای خواست تا کسی در آن طمع نکند، پس آن پیراهن را چاک زد و بر تن کرد

تا غارتگران بنی امیه از آن صرف نظر کنند (۲) .

(صفحه ۸۸)

(۱) نفس الهموم، ص ۳۵۵.

(۲) الملهوف، ص ۵۱.

هجوم ناجوانمردانه

هجوم ناجوانمردانه

به فرمان پسر سعد هنگامی که امام در حال وداع با اهل بیت خود بود، هجوم سراسری آغاز شد. از هر سو تیر می بارید و آن بزرگوار سینه اش را در مقابل آماج تیرها سپر می کرد. امام در برخورد با این ناجوانمردی علت این کینه و دشمنی را جویا شد و پرسید:

آیا من حقی را ترک کرده و یا سنتی را تغییر داده ام و یا شریعتی را تبدیل کرده ام؟

بزرگان سپاه اموی گفتند: این نبرد پاداش کینه ای است که از پدر تو به دل داریم، از آنچه با پدران ما در روز بدر و حنین کرد. (۱) .

امام که دیگر توانش تحلیل رفته بود و رمقی برایش نمانده بود قصد کرد تا لحظه ای استراحت کند، اما سنگی بر پیشانی اش نشست و خون، رخساره و محاسن او را در خود گرفت. خواست تا با لباس خود خونها را از چهره برگیرد که تیری سه شعبه بر سینه اش اصابت کرد.

«بسم الله و بالله و علی مله رسول الله.»

امام تیر سه شعبه را از پشت خود بیرون آورد و خون مانند ناودان جاری شد. با دست مشتیی از خون دل الهی اش را به آسمان پاشید و با مشتیی دیگر محاسنش را رنگ خون کرد و فرمود:

«در این حال بمانم تا جدم رسول خدا را ملاقات کنم.» (۲) .

عده ای از سپاه به سوی خیمه های آل الله به حرکت درآمدند و دیدگان نگران امام به سوی خیمه های زنان بود. آخرین توان خود را جمع کرد و در حالی که سراسر بدن مقدسش

را خون فرا گرفته بود فریاد زد:

(صفحه ۸۹)

ویلکم یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا- تخافون یوم المعاد فکونوا احرارا فی دنیا کم هذه و ارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا کما ترعمون.

وای بر شما پیروان خاندان ابوسفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت پروایی ندارید، در دنیای خود آزاد باشید و به حسب و نسبت خود بازگردید، اگر گمان دارید عرب هستید.

شمر گفت: ای پسر فاطمه (س) چه می گویی؟

امام (ع) فرمود: «من و شما در جنگ هستیم، زنان گناهی ندارند؛ به این گروه بگو تا زنده هستم به حرم من تعرض نکنند.»

شمر درخواست امام را پذیرفت و نیروهای غارت و جنایت از خیمه ها فاصله گرفتند، اما هر کس که از راه می رسید با شمشیر و نیزه ضربه ای به جسم شریف امام وارد می ساخت. (۳) .

(۱) الامام الحسین و اصحابه، ص ۳۰۶.

(۲) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۳.

(۳) الملهوف، ص ۵۰، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۱۱، ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۷۸.

شکوه نیایش

شکوه نیایش

یادگار علی (ع) و پیامبر (ص) بی اعتنا به تیغ و زخم سر به سوی آسمان داشت و غرق در نیایش پروردگار بود:

اللهم متعالی المکان عظیم الجبروت شدید المحال غنی عن الخلائق عریض الکبریاء قادر علی ما تشاء قریب الرحمه صادق الوعد سابغ

(صفحه ۹۰)

النعمة حسن البلاء قریب اذا دعیت محیط بما خلقت قابل التوبه لمن تاب الیک قادر علی ما اردت تدرک ما طلبت شکور اذا شکرت ذکور اذا ذكرت ادعوک محتاجا و ارغب الیک فقیرا و افزع الیک خائفا و ابکی مکروبا و استعین بک ضعيفا

و اتوکل علیک کافیا اللهم احکم بیننا و بین قومنا فانهم غرونا و خذلونا و غدروا بنا و نحن عتره نبیک و ولد حبیبک محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) الذی اصطفتیه بالرساله و ائتمنته علی الوحی فاجعل لنا من امرنا فرجا و مخرجا یا ارحم الراحمین.

ای پروردگار بلند مرتبه و صاحب قدرت و سلطنت بزرگ و تدبیر و عقابی شدید، بی نیاز از خلاق و دارای کبریایی گسترده و توانایی بر هر چه خواهی، رحمت تو نزدیک و به وعده ی خود عمل خواهی کرد، نعمت تو تمام و بلا-یت نیکو، چون خوانده شوی نزدیک و بر مخلوقات محیط و توبه ی نادم را می پذیری، بر هر چه اراده کنی نیرومند و بر آنچه خواهی توانایی، چون تو را سپاس گویند پاداش نیکو دهی، و چون یادت کنند یادشان نمایی. تو را می خوانم در حالی که محتاجم، رغبتم به سوی توست در حالی که فقیرم. به تو پناه می برم در بیم و ترس و در سختیها می گریم و از تو کمک می خواهم آنگاه که دچار ضعف هستم بر تو توکل می کنم و مرا کفایت می کند.

پروردگارا، تو بین ما و قوم ما حکم فرما، اینها ما را فریفته و تنهایمان گذاشتند و با ما غدر نمودند، ما عترت پیامبر تویم و فرزند حبیب تو محمد (ص) که او را به رسالت مبعوث فرمودی و امین وحی خود قرار دادی پس در امر ما فرج و گشایش مقرر فرما، ای مهربانترین مهربانان.

صبرا علی قضائک یا رب لا اله سواک یا عیاث المستغیثین مالی رب

(صفحه ۹۱)

سواک و لا معبود غیرک، صبرا علی حلمک یا غیاث من لا

غیاث له یا دائما لا نفاد له یا محیی الموتی یا قائما علی کل نفس بما کسبت، احکم بینی و بینهم و انت خیر الحاکمین. (۱).

بر قضا و حکم تو صبر می کنم ای خدا، خدایی جز تو نیست، ای فریادرس استغاثه کنندگان، پروردگاری برای من غیر از تو نیست و معبودی جز تو ندارم. بر حکم تو صبر می کنم ای فریادرس کسی که جز تو فریادرسی ندارد و ای کسی که ابدی و همیشگی هستی و مردگان را زنده می کنی. ای آگاه و ناظر بر تمام اعمال و افعال بندگان، در میان من و اینها حکم فرما که تو بهترین حکم کنندگانی.

(۱) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۸۳ - ۲۸۲.

پرواز تا ملکوت

پرواز تا ملکوت

امام محو خدا بود و در حالی که دیگر توانی برای حرکت نداشت به فرمان شمر بار دیگر مورد حمله قرار گرفت. حصین بن تمیم، تیری بر دهان وی زد و ابویوب غنوی جنجره اش را هدف قرار داد. هنگامی که امام سعی داشت تیر را از جنجره ی خود بیرون آورد عمر بن سعد به او نزدیک شده بود. (۱) زینب کبری نیز در حالی که از خیمه بیرون می آمد فریاد می زد:

ای برادرم، ای آقای من! ای از اهل بیت، کاش آسمان بر زمین سقوط می کرد و ای کاش کوهها خرد و پراکنده به صحرا می ریخت (۲).

زرعه بن شریک با شمشیر دو ضربت سهمگین بر دست چپ و شانه ی امام زد و سنان بن انس هم با نیزه ضربتی نواخت که بر اثر آن زینت دوش

(صفحه ۹۲)

پیامبر بر خاک افتاد؛ افتادنی که دیگر توانی برای برخاستنش نبود. سنان به خولی بن یزید اصبحی گفت سر امام

را از بدن جدا کند، اما او به لرزه درآمد و سنان خود سر امام را از بدن جدا کرد و به او سپرد (۳)، بدین سان شریفترین و پاکترین بدن عالم بر خاک کربلا قرار گرفت.

کربلا عجیب ترین صحنه ی عالم بود، تابلویی کامل و جامع از تمامی تعاریف خیر و شر، داد و بیداد، شقاوت و سعادت، بخل و سخاوت، فاجعه و حماسه، شرک و توحید، جهل و علم، ضلالت و هدایت، زشتی و زیبایی، خشونت و محبت و در یک کلام باطل و حق بود. یک پیکر پاره پاره و غرق در خون و بی سر، شناسنامه ی توحید و کتاب نبوت تمامی انبیاست، و تمامی عالم وجود حیرت زده ی شجاعت و مبهوت سخاوت و سوگوار مظلومیت و محو قداست و سرگشته ی حماسه ی همیشه جاویدان حسین (ع) است.

از ذرات جمادی تا لرزش اندامهای نباتی و جنبش و خروش هر نفسی تا گردش اجرام آسمانی فقط یک زمزمه به گوش جان می رسد و آن فریاد «یا حسین (ع)» است. زمین به لرزه افتاد، شرق و غرب جهان تاریک شد و مردم را زلزله و برق فراگرفت، آسمان خون گریست وهاتفی ندا در داد که:

به خدا سوگند امام، فرزند و برادر امام و پدر امامان، حسین بن علی (ع) کشته شد. (۴).

(صفحه ۹۳)

بادها به حرکت در آمد و توفان سرخی که فرصتی برای دیدن نمی گذاشت آسمان را پوشاند و گمان کردند عذاب خداوندی بر آنها نازل شده است. (۵) خورشید از تماشای این جنایت تلخ آن چنان چهره در هم کشید که ستارگان آسمان در نیمروز ظاهر شدند و گمان کردند که قیامت برپا شده

است. (۶).

فرهیختگان دنیا، سعادت فروشان صحنه ی کربلا صدای منادی را شنیدند:

ای امتی که بعد از پیامبر خود متحیر و گمراه شده اید، خداوند شما را به قربان و فطر موفق نگرداند. (۷).

در این میان زینب در اندیشه ی مأموریت بزرگ خود بود. تمام شب پیش را بیدار مانده و در نماز و نیایش و عبادت همراه با برادر خود بندگی خالص را بر پا داشته بود و اینک در شعاع تابش سرخ خورشید دهم محرم که میل به سر بردن در فلق داشت برای پاسداری از حریم امامت صالحان و اقامه ی اولین نماز شب بی حسین (ع) آماده می شد و صدای عزیز فاطمه (س) را می شنید که دیشب می گفت:

«یا اختاه لا تنسینی فی نافله اللیل».

«ای خواهر، مبادا در نماز شب مرا فراموش کنی» (۸).

از زیر سنگ خون می جوشید و آبی آسمانی به سرخی می گرایید و تا آن روز هیچ گاه آسمان را آن چنان خونین ندیده بودند. پنداشتی

(صفحه ۹۴)

که خون می گرید. آسمان را سرخی شفق پوشانده بود. (۹).

دیگر کار از کار گذشته بود. مرکب خون الود و بی سوار امام به سوی خیمه ها روان شد.

می آید از سمت غربت اسبی که تنهای تنهاست

تصویر مردی که رفته است در چشمهایش هویداست

بالش که همزاد موج است، دارد فراز و فرودی

اما فرازی که بشکوه، اما فرودی که زیباست

در عمق یادش نهفته است خشمی که پایان ندارد

در زیر خاکستر او گلهای آتش شکوفاست

در جان او ریشه کرده ست، عشقی که زخمی ترین است

زخمی که از جنس گودال اما به ژرفای دریاست

در چشم او می سراید مردی که شعر رسایش

با آنکه کوتاه و ژرف است اما در اوج بلنداست

داغی که از جنس لاله ست در چشم

با سرکشیهای آتش در آب و آینه پیداست

هم زین او واژگون است هم یال او غرق خون است

جایی که باید بیفتد از پای زینب همین جاست

دارد زبان نگاهش با خود سلام و پیامی

گویی سلامش به زینب اما پیامش به دنیا است

افتاد امام من از پای، تا آنکه مردی بتازد

در صحنه هایی که امروز در عرصه هایی که فرداست (۱۰) .

(صفحه ۹۵)

امام در سن ۵۶ سالگی، در روز جمعه، دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری ساعاتی بعد از نماز ظهر به شهادت رسید (۱۱) و نقل شده است که بر پیراهن امام (ع) بیش از یکصد نشانه از ضربت شمشیر و نیزه و تیر مشاهده شد.

ابومخنف از امام صادق (ع) روایت می کند که بر بدن امام حسین (ع) جای سی و چهار زخم شمشیر و سی و سه زخم نیزه دیده شده است (۱۲)؛ اما غیر از ضربات نیزه و شمشیر آثاری از کبودی بر تن امام خودنمایی می کرد که حضرت زین العابدین آنها را آثار بند انبانی می دانست که او نیمه شبها آذوقه ی فقیران و مستمندان را در آنها قرار می داد. (۱۳).

(۱) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۵.

(۲) ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۷۸.

(۳) ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۷۸، نهاییه الارب، ج ۷ ص ۱۹۶ - ۱۹۵، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۰۳. بعضی از مورخان نیز شمربن ذی الجوشن را قاتل امام دانسته اند، الاستیعاب، ج ۱ ص ۳۹۵، ابصار العین، ص ۱۴، بعضی نیز خولی بن یزید را قاتل امام می نامند. کشف الغمه، ج ۲ ص ۵۱ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۱۱.

(۴) ذریعه النجاه، ص ۱۴۷.

(۵) الملهوف، ص

(۶) الصواعق المحرقة، ص ۱۱۹ و مختصر تاریخ ابن عساکر، ج ۷ ص ۱۴۹.

(۷) علل الشرایع، ج ۲ ص ۷۶.

(۸) زینب الکبری، ص ۹۱.

(۹) تذکره الخواص، ص ۲۷۳، تاریخ الخلفاء ابن عساکر، ص ۲۰۷، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۱، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۲۸ - ۲۲۶ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲۰ - ۲۰۱.

(۱۰) شعر از محمد علی مجاهدی.

(۱۱) مقاتل الطالبین، ص ۷۸. بلاذری می گوید شهادت امام، روز شنبه، مصادف با عاشورا است و گفته شده روز جمعه بوده است. انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۸۷. ابن شهر آشوب نیز روزهای شنبه، جمعه و دوشنبه را نیز به عنوان ایامی که احتمال عاشورا در آنها می رود نقل کرده است. مناقب، ج ۴ ص ۷۷.

(۱۲) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۰۳، معالم المدرستین، ج ۳ ص ۱۳۵، الملهوف، ص ۵۴.

(۱۳) بحار الانوار، ج ۳ ص ۱۹۱ - ۱۹۰.

تعداد شهدای کربلا

تعداد شهدای کربلا

بلاذری می گوید تمامی کسانی که با حسین (ع) کشته شدند، هفتاد و دو مرد بوده اند. (۱) شیخ مفید نیز سی و دو نفر سواره و چهل پیاده را از شهدای عاشورا دانسته (۲) و ابن اثیر نیز همین تعداد را تأیید کرده است. اما مسعودی تعداد شهدای کربلا را هشتاد و نه نفر می داند (۳) سیدبن طاووس تعداد شهدا را هفتاد و هشت نفر بیان کرده است. (۴) علامه مجلسی نیز از قول

(صفحه ۹۶)

محمدبن ابی طالب تعداد شهدای کربلا را هشتاد و دو نفر دانسته است (۵) و شیخ عباس قمی نیز از قول امام باقر (ع) نقل کرده که تعداد شهدا یکصد و چهل و پنج نفر بوده است. (۶).

امام (ع)

هنگام شهادت پنجاه و هشت سال سن داشتند که هفت سال آن در کنار رسول خدا، سی سال همراه پدر و ده سال نیز با برادر بزرگوارش سپری شد و مدت امامت ایشان یازده سال بوده است. (۷).

(صفحه ۹۷)

(۱) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۰۵.

(۲) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۹۵.

(۳) مروج الذهب، ج ۳ ص ۶۱.

(۴) الملهوف، ص ۶۰.

(۵) بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۴.

(۶) نفس المهموم، ص ۲۳۶.

(۷) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۳۳، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۱۹. مسعودی سن امام را هنگام شهادت پنجاه و پنج سال می داند، مروج الذهب، ج ۳ ص ۶۲، سبط بن الجوزی نیز سن امام را هنگام شهادت پنجاه و شش سال و پنج ماه ذکر کرده است. (صفوه الصفوه، ج ۱ ص ۳۸۷).

بعد از واقعه

بعد از واقعه

مردمی که از خداوند روی گردانده بودند تا دنیا را دریابند از هیچ عملی رویگردان نبودند. آنها حتی در به غارت بردن لباسهای امام نیز بر یکدیگر سبقت می گرفتند، آنچنان که عده ای بر اساس غارتگری خود، شهره ی خاص و عام شدند و نام آنها با همان شهرت در تاریخ ضبط شد.

فرزندان بحر بن کعب تمیمی که لباسهای امام را از بدن مقدسش بیرون آورده بود بنو سراویل نامیده شدند. فرزندان آنان که بر پیکر امام اسب تاختند بنو السرج (۱) و فرزندان نیزه داری که سر امام (ع) را حمل می کرد بنواسنان و فرزندان کسی که پشت سر نیزه دار تکبیر می گفت بنوالمکبری لقب گرفتند... (۲).

پس از غارت لباسهای امام، سپاهیان به سوی خیمه ها هجوم بردند؛

(صفحه ۹۸)

لحظاتی تلخ و جانکاه که زینب کبری بیش از همه تلخی و مخاطرات این تهاجم

وحشیانه را احساس می کرد؛ چرا که از یک سو پاسبان خیمه ها بود و از طرف دیگر حفظ جان برادر زاده و امام زمانش را بر عهده داشت.

دختر علی (ع) که منش و خلق و خوی کوفیان و اعراب را می دانست بانگ برآورد:

ای عمر بن سعد سپاهیان خود را از تعجیل و شتاب در غارت خیمه ها بازدار! خود آنچه اسباب و زیور آلات است به شما واگذار می کنیم، مبادا دست نامحرمان به سوی خاندان رسول خدا دراز شود.

تمامی وسایل و زیورآلات حتی گوشواره های فاطمه بنت حسین (ع) نیز که یادگار امام (ع) بود در نقطه ای ریخته شد و پس از آنکه زنان و کودکان در گوشه ای اجتماع کردند، دختر شجاع علی (ع) فریاد زد:

هر کس میل دارد وسایل دختران علی (ع) و فاطمه (س) را بردارد بیاید. عده ای پیش آمدند و هر چه بود غارت کردند. گروهی به سوی خاندان پیامبر هجوم آوردند و چادر و مقنعه از سر ایشان کشیدند که عمر بن سعد آنها را از این عمل بازداشت. (۳).

<حکایتی عجیب

<وداع تلخ کاروان اهل بیت رسالت با سالار شهیدان و یاران با وفایش

<دفن بدنهای مطهر شهدا

<کوفه در انتظار اسیران

<افشاگری خاندان رسالت

<در بارگاه ابن زیاد

<از کوفه تا شام

<سرزمین شام

<در مجلس یزید

<امام باقر در مجلس یزید

<افشاگری امام سجاد

<درخواست امام زین العابدین

<حرکت از شام

<خطبه ی امام سجاد

(۱) بعضی از آنها نعل اسب خود را با قیمتی گزاف به مردم فروختند و مردم غافل و تحمیق شده با افتخار آن نعلها را بر سر در خانه های خود آویزان کردند.

(۲) کراچکی، کنزالفوائد، ص ۳۵۰ - ۳۴۹، کتاب التعجب، شگفتیهای تاریخ اسلام آمده است.

(۳) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۰۴.

پس از به آتش کشیده شدن خیمه ها، زنان و کودکان بیرون دویدند. نامردی گوشواره ی ام کلثوم را به غارت برد و در حالی که می گریست متوجه ی خلخال فاطمه دختر امام شد. وی با تعجب پرسید: چرا گریه می کنی؟!

مرد مهاجم گفت: چگونه نگریم در حالی که اموال دختر رسول

(صفحه ۹۹)

خدا (ص) را غارت می کنم.

فاطمه با دیدن عطوفت او گفت: پس چنین مکن!

آن مرد گفت: می ترسم که دیگری آن را بردارد. (۱).

زینب (س) در مقابل خیمه ی علی بن الحسین (ع) ایستاده بود و از حضرت زین العابدین (ع) که بر اساس مشیت و اراده ی آسمانی به عنوان حفظ ذخیره ی الهی در بستر بیماری بود مراقبت می کرد؛ بناگاه مردی با چشمان آبی وارد خیمه شد و به قصد قتل و غارت، امام را به گوشه ای پرتاب کرد. زینب (س) بسرعت به برادرزاده نزدیک شد و گفت: او هرگز کشته نمی شود مگر من کشته شوم.

پس آنها دست از او کشیدند. (۲) در این هنگام در حالی که زنان و فرزندان آل الله در خیام بودند، دژخیمان غارتگر بنی امیه در حالی که فریاد می زدند: «احرقوا بیوت الظالمین!» «خیمه های ظالمان را بسوزانید.» خیمه ها را به آتش کشیدند.

حضرت زین العابدین (ع) در تمام عمر خود از این صحنه ی عاشورا به تلخی یاد می کرد و با یادآوری آن محزون می شد و می گریست. (۳).

پس از غارت و به آتش کشیدن خیمه ها به فرمان عمر بن سعد و در اجرای فرمان عبیدالله بن زیاد ده نفر از سپاهیان کوفه با اسبهای قوی هیکل بر بدن مطهر امام (ع) تاختند به گونه ای که سینه ی مبارک او را درهم کوبیدند (۴)؛ سپس

در حالی که اجساد خاندان رسالت در صحرای کربلا پراکنده بود عمر بن سعد فرمان جمع آوری کشتگان سپاه خود را داد و پس از نماز بر آنان، همگی را به خاک سپردند. (۵).

(صفحه ۱۰۰)

عمر بن سعد در عصر روز دهم، خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی را برای ارائه گزارش خاتمه ی جنگ به سوی عبیدالله فرستاد (۶) و خولی که سر بریده ی امام (ع) را همراه خود داشت، هنگامی به کوفه رسید که درهای دارالحکومه را بسته بودند و بناچار بدون ملاقات با عبیدالله به سوی خانه ی خود رفت و سر پاک و مقدس امام را در زیر تشتی قرار داد.

زن خولی که متوجه شد وی چیزی را در زیر تشت پنهان می کند از او سؤال کرد آن چیست؟

خولی پاسخ داد: چیزی برایت آورده ام که همیشه بی نیاز باشی، اکنون سر حسین (ع) در خانه ی توست.

همسر خولی برآشفته و گفت: وای بر تو! مردم سیم و زر به خانه می آورند و تو سر پسر دختر پیامبر را برایم آورده ای؟! به خدا سوگند هرگز با تو در یک خانه زندگی نمی کنم و از جای خود برخاست و به صحن خانه رفت.

وی می گوید: به خدا سوگند نوری را دیدم که همانند ستون از آن تشت تا آسمان به هم پیوسته بود و مرغان سفیدی را دیدم که برگرد آن تشت تا بامداد می چرخیدند و چون صبح شد خولی سر امام را نزد عبیدالله بن زیاد برد. (۷).

عمر بن سعد دستور داد سرهای سایر شهدا را نیز از بدن جدا کنند و بدین شرح در میان قبایل تقسیم شد:

قبیله ی کنده که ریاست آنها با قیس

بن اشعث بود، ۱۳ سر.

قبیله ی هوازن به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن، ۱۲ سر.

قبیله ی تمیم، ۱۷ سر.

قبیله ی بنی اسد، ۱۶ سر.

(صفحه ۱۰۱)

قبیله ی مذحج، ۷ سر.

سایر مردم، ۱۳ سر.

(۱) شیخ صدوق، امالی، مجلس ۳۱، حدیث ۲.

(۲) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۰۱.

(۳) حیاة الامام الحسین، ج ۳ ص ۲۹۸.

(۴) حیاة الامام الحسین، ج ۳ ص ۳۰۳.

(۵) تاریخ ابن خلدون، ج ۲ ص ۳۶.

(۶) الملهوف، ص ۶۰.

(۷) تاریخ طبری، ج ۵ ص ۴۴۵.

وداع تلخ کاروان اهل بیت رسالت با سالار شهیدان و یاران باوفایش

وداع تلخ کاروان اهل بیت رسالت با سالار شهیدان و یاران باوفایش

سپاه بنی امیه بعد از واقعه ی عاشورا دو روز دیگر در کربلا توقف کرد. سپس همراه با اهل بیت عصمت در حالی که علی بن الحسین همچنان بیمار بود به سوی کوفه حرکت کردند. (۱).

کاروان آماده ی حرکت بود، گلیمها بر جهاز شتران انداخته شده بود و اهل بیت امام حسین (ع) با آن همه مصیبتهای بزرگ چاره ای جز ترک اجساد مطهر عزیزان خود نداشتند. دلهای به آتش کشیده شده ی بانوان حرم قدس ولایت بیش از گذشته در التهاب افتاد، بجای گذاشتن اجساد مقدسی که هنوز در سطح بیابان کربلا پراکنده بود برایشان کشنده و غیرقابل تحمل بود؛ براستی که توان تحمل این مصیبت بسیار فراتر از طاقت بنی آدم است. هر قبیله سرهایی را که در اختیار داشت بر نیزه

افراشته و در مقابل دیدگان آل پیامبر قرار داده بود و چون گام بر می داشتند تکبیر می گفتند در حالی که به قول بلاذری به قتل امام، تکبیر و تهلیل را کشته بودند. (۲) .

اسیران را از مقابل بدنهای قطعه قطعه شده ی شهدا عبور دادند و هر کدام با عزیزان خود به نوعی سخن گفتند. کلام

زینب کرار کربلا که صبر را وامدار تحمل خویش کرده است حکایتی دیگر است؛ اولین کلام دختر

(صفحه ۱۰۲)

قهرمان علی (ع) این است:

«اللهم تقبل منا هذا القربان.» (۳) .

«پروردگارا این قربانی را از ما پذیرا باش.»

آنگاه جد بزرگوار خود را مورد خطاب قرار داد و گفت:

«یا محمداه صل الله علیک ملائکه السماء! هذا الحسین بالعراء، مرمّل بالدماء، مقطع الاعضاء، و بناتک سبایا و ذریتک مقتله، تسفی علیه الصبا»، فابکت کل عدو و صديق. (۴) .

«ای رسول خدا، ای کسی که ملائکه ی آسمان بر تو درود می فرستند، این حسین (ع) توست که در صحرا افتاده و در خون غلتیده و پیکر او قطعه قطعه است. ای محمد (ص)! دختران تو اسیر شده اند و باد صبا بر آنها می وزد.»

پس هر دوست و دشمنی را گریاند:

هر جا که بود آهویی از دشت پا کشید

هر جا که بود طایری از آشیان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان

بر پیکر شریف امام زمان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت

چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

پس با زبان پر گله آن بضعه البتول

رو بر مدینه کرد که یا ایها الرسول

این کشته ی فتاده به هامون حسین توست

این صید دست و پا زده در خون حسین توست (۵) .

سپس در حالی که به آرامی می گریست و قارش همه را به یاد فاطمه (س) انداخته بود، گفت:

«یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله (ص)، یا اصحاب محمداه هؤلاء ذریه المصطفی یساقون سوق السبایا.» (۶) .

«امروز جدم رسول خدا از دنیا رفته است. ای اصحاب پیامبر، اینها ذریه و فرزندان رسول خدا هستند که آنان را مانند اسیران

رفتار شکوهمند زینب در مقابل سپاهیان اموی آنها را دچار بهت کرده بود و بسیاری از آنها در مقابل بزرگی و عظمت دخت علی (ع) انگشت حیرت می گزیدند و عده ای نیز پریشان احوال می گریستند، اما دل کندن و رفتن و عالی ترین گوهرهای آسمانی و میوه های باغ بهشتی را در بیابان رها کردن بسیار سخت است، ولی زینب دریافته است که برنامه ریزان تبلیغاتی دشمن در صدد جست و جوی نقطه ضعفی از خاندان حسینی (ع) هستند، لذا وقتی پریشان احوالی حضرت زین العابدین (ع) را بر بلا تکلیفی و رها ماندن اجساد شهدا دید فرمود:

پسر برادرم، از آنچه می بینی نالان نباش! به خدا سوگند این پیمانی است از پیامبر خدا به جد و عمو و پدر تو. خداوند از مردم پیمان گرفته است، مردمی از همین امت که فرعونهای زمین آنها را نمی شناسند اما فرشتگان آسمان با آنها آشنایند. آنان این پیکرهای پاره پاره را جمع می کنند و در این دیار و بر فراز مرقد حسین (ع) پرچمی می افرازند که هرگز کهنه نخواهد شد و در گذر روزها و سالها آسیب نمی بیند. (۷).

عجیب است که امان زین العابدین (ع) نیز علی رغم همه ی دردها و التهاب و تبی که داشت از عمه اش زینب غافل نبود و او بود که فرمود:

(صفحه ۱۰۴)

عمه ام نماز شب یازدهم را نشسته می خواند. (۸).

به هر حال فاصله ی کربلا تا کوفه علی رغم اینکه زنان و کودکان از شب عاشورا دیدگان را بر هم نهاده بودند و قلبهای آنان سرشار از درد و مصیبت بود و زین العابدین (ع) را بر مرکب بسته بودند، شبانه طی شد. کاروان رفت در حالی که

پیکرهای مقدس شهدا در صحنه ی نبرد باقی مانده و خاک بر آنها نشسته بود. مردی از بنی اسد می گوید: منظره ای بسیار حزن آور بود؛ از بدنهای مطهرشان به آسمان نور می تابید و نسیمی که بر اجسادشان می گذشت عطر آگین بود،... شب هنگام به صحنه ی کارزار نگاه می کردم، در کنار هر بدن نوری دیدم که همچون شمعی می درخشید و صدای ناله ای به گوشم رسید که می گفت:

زخم نیزه و شمشیر بدنهایشان را دگرگون کرده ولی کرامت و بزرگواریشان تغییر نکرده است. (۹).

در این میان پیکر پاک آقای جوانان بهشت به گونه ای بود که هر دل سنگی را پاره می کرد، ولی انوار خداوندی از اطراف آن بدن مطهر ساطع بود و بوی عطر از اطراف آن به مشام می رسید. (۱۰).

(۱) ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۸۱. بعضی نیز گفته اند بعد از عاشورا تا غروب روز یازدهم در کربلا ماند.

(۲) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۱۳.

(۳) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۰۷.

(۴) ابن اثیر، کامل ج ۴ ص ۸۱، نهاییه الارب، ج ۷ ص ۲۰۰ و قعه الطف، ص ۵۹، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۰۶.

(۵) ترکیب بند محتشم.

(۶) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۹.

(۷) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۰۸، شهیدی جعفر، زندگانی علی بن ابی طالب، ص ۵۱.

(۸) زینب الکبری، ص ۹۱ - ۹۰.

(۹) مدینه المعاجز، ج ۴ ص ۷۰.

(۱۰) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۱۸.

دفن بدنهای مطهر شهدا

دفن بدنهای مطهر شهدا

بعد از رفتن کوفیان عده ای از قبیله ی بنی اسد قصد تجهیز و تدفین شهدای کربلا را کردند، اما چون کدام سر بر بدن نداشتند و لباس بسیاری از آنها ربوده شده بود قابل شناسایی نبودند. آنها متحیر مانده و به دنبال

چاره ای بودند که امام سجاد (ع) به یاری آنها شتافت و به دفن بدن مطهر امام اقدام کرد.

امام در حالی که بشدت می گریست فرمود:

«طوبی لارض تضمنت جسدك الطاهر، فان الدنيا بعدك مظلمه والاخره بنورك مشرقه، اما اللیل فمسهد و الحزن فسرمد، اویختار الله لاهل بیت دارك التی انت بها مقیم و علیک منی السلام یا بن رسول الله و برکاته.»

«آفرین بر سرزمینی که پیکر طاهر تو را در خود گرفته است. دنیا پس از تو تاریک و آخرت به نور تو روشن است. دیگر شبها خواب ندارم و اندوه مرا پایانی نیست، تا اینکه خداوند خاندان تو را به تو ملحق سازد و در سرای تو جای دهد. سلام من بر تو ای رسول خدا، و رحمت و برکات خدا بر تو باد.»

سپس روی قبر نوشت:

«هذا قبر الحسين بن علی بن ابی طالب الذی قتلوه عطشانا غریبا.»

سپس علی اکبر را در پایین پای امام به خاک سپرد و آنگاه شهدا را در نزدیکی هم دفن کرد و در این راه بنی اسد همراهی کردند. (۱).

امام در هنگام دفن عباس بن علی نیز بشدت گریست. (۲) در مجموع به نظر می رسد اجساد مطهر شهدای کربلا- شب دوازدهم دفن شده باشند. (۳).

(صفحه ۱۰۶)

(۱) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۲۶.

(۲) حیاة الامام الحسین، ج ۳ ص ۳۲۴. امام باقر (ع) نیز خاکسپاری و نماز بر امام حسین (ع) را از ناحیه ی حضرت زین العابدین (ع) می دانند. شبر، جلاء العیون، ج ۲ ص ۱۶. امام رضا (ع) نیز همین گونه می فرماید. بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۷۰.

(۳) الامام الحسین و اصحابه، ص ۳۸۲ - ۳۸۰.

کوفه در انتظار اسیران

کوفه در

کوفه مهیای حضور کاروان خروج کنندگان! بود و کوفیان که کوچه ها و خیابانها را آب و جارو کرده بودند دسته دسته و گروه گروه چشم به مبادی ورودی داشتند تا هر کدام در این جشن و شادمانی بزرگ سهیم باشند.

به فرمان عبیدالله بن زیاد سردر ایوان دارالاماره را گنج تازه کشیدند. سپاه امیرالمؤمنین یزید! بر فردی که بر ضد حکومت شورش کرده بود غلبه یافته و نوع برخورد و رفتار کوفیان با کاروان اسراء قابل پیش بینی بود. بالاخره انتظار به پایان رسید. رؤس شهدا در حالی که بر نیزه ها قرار داشت پیشاپیش غافله ی اسرا از طریق خیابانهای اصلی منتهی به دارالاماره راه می پیمود. (۱).

اما اولین سری که بر نیزه زدند سر عمرو بن حمق خزاعی است. (۲) به هر حال کاروان را در بازار کوفه می گرداندند، مردی می گوید، در بازار کوفه بودم در حالی که از شهادت حسین (ع) خبر نداشتم. مردم را در حیرت و وحشتی شدید دیدم، صدای تکبیر و تهلیل به گوشم رسید، از جا برخاستم تا بینم ماجرا چیست. به ناگاه سرباهایی را بر بالای نیزه مشاهده کردم و زنان و دخترانی را دیدم که بر شترهای عریان و بی جهاز

(صفحه ۱۰۷)

سوار بودند و سرباهایشان از شرم به پایین افتاده بود. جوانی را دیدم که بر پشت شتر به زنجیر کشیده شده بود. سرش برهنه و از پاهای او خون جاری بود. در میان نیزه داران مردی را دیدم که بر نیزه ی او سری نورانی تر از سرباهای دیگر بود، و نشانی از کشته شدن نداشت. نیزه دار با صدای بلند می گفت:

انا صاحب الرمح الطویل

انا صاحب السیف الصقیل

انا قاتل دین الاصلیل

«من

صاحب نیزه ی بلند و شمشیر صیقل داده شده ام و کسی را که حقیقت دین را دارد من کشتم.»

ناگهان صدای بانویی را شنیدم که بر او نهیب زد و فرمود: «وای بر تو! این چنین بگو»:

«و من ناغاه فی المهد جبرئیل و من بعض خدامه میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و من عتقاء صلصائیل و من اهتز لقتله عرش رب الجلیل و قل یا ولیک انا قاتل محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمه الزهرا و الحسن المزکی و ائمه الهدی و الملائکه السماء و الانبیاء و الاوصیاء.»

«این کسی است که جبرئیل در گهواره برایش لای لای می گفت و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل خدمتگزاران او بودند و صلصائیل آزاد شده ی اوست. او کسی است که از کشته شدنش عرش خدا به لرزه در آمده است.

وای بر تو به مردم بگو: من قاتل محمد مصطفی (ص)، علی مرتضی (ع)، فاطمه زهرا (س) و حسن مزکی و امامان هدایت و ملایکه ی آسمان، پیامبران و اوصیا هستم.»

نام آن زن را پرسیدم، خود پاسخ گفت: من زینب، دختر علی بن

(صفحه ۱۰۸)

ابی طالب هستم و این اسیر دختران پیامبر و علی هستند. (۳) زید بن ارقم نیز می گوید: من در جایگاه خود نشسته بودم که آن سر مقدس که بر فراز نیزه ای بود به نزدیکی من رسید، چون در مقابلم قرار گرفت با گوش خود شنیدم که قرآن تلاوت می کند:

«ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا. (۴) .

تو پنداری که قصه ی اصحاب کهف و رقیم در مقابل این همه آیات قدرت و عجایب حکمت‌های ما واقعه عجیبی است؟

به خدا سوگند با مشاهده ی این صحنه به خود

لرزیدم و فریاد برآورددم:

ای پسر رسول خدا! سر مقدس تو از اصحاب کهف و رقیم شگفت انگیزتر است. (۵).

عمر بن سعد نیز چون به کوفه بازگشت یکسره به دارالاماره رفت تا عیدالله را ملاقات کند. عیدالله بن زیاد فرمانی را که برای قاتل امام صادر کرده بود از وی طلب کرد. عمر بن سعد بهانه آورد و پس از آنکه از مقر دارالاماره خارج شد گفت: به خدا سوگند که هیچ کس زیانکارتر از من نیست. نافرمانی خداوند و فرمانبرداری از عیدالله کردم و رشته ی خویشاوندی ام را قطع ساختم. (۶).

حمید بن مسلم می گوید: من با عمر بن سعد سابقه ی دوستی داشتم، در مراجعت از کربلا احوالش را جویا شدم، گفت از احوالم نپرس زیرا هیچ مسافری بدتر از من به خانه مراجعت نکرد. خویشاوندی نزدیکم را بریدم و گناه عظیمی مرتکب شدم. (۷).

(صفحه ۱۰۹)

به هر حال مردم از عمر بن سعد کناره گرفتند و از او روی برگرداندند. هرگاه به مسجد می رفت، مردم خارج می شدند و همگان به وی دشمنام می دادند. لذا تا زمانی که کشته شد خانه نشینی پیشه کرد. (۸).

(۱) به دستور عیدالله سر مبارک امام را به بیرون کوفه بردند و پس از آنکه بر نیزه افراشتند همراه با رؤس شهدا به کوفه بازگرداندند.

(۲) نفس المهموم، ص ۴۰۲. عمرو بن حمق بعد از صلح حدیبیه به محضر رسول خدا شرفیاب شد و از آن حضرت احادیثی را به خاطر سپرد. ابتدا در شام ساکن شد و سپس به کوفه رفت. از شیعیان علی (ع) است که حجر بن عدی را در مبارزه با بنی امیه یاری کرد. به موصل رفت و معاویه او را

تعقیب کرد تا اینکه در غاری نزدیکی موصل او را کشت و سرش را بر نیزه زدند. (الاستیعاب، ج ۳ ص ۱۱۷۳).

(۳) الوقعه الساكبه، ج ۵ ص ۴۶.

(۴) سوره ی «كهف» آیه ۹.

(۵) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۱۷.

(۶) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۸.

(۷) اخبار الطوال، ص ۲۳۲.

(۸) نفس المهموم، ص ۴۱۴.

افشاگری خاندان رسالت

افشاگری خاندان رسالت

سنگینی بار نگاه مردم موجب آزار خاندان نبوت بود آنها حدود بیست و پنج سال پیش در دوران زمامداری علی (ع) پنج سال زندگی با کوفیان را تجربه کرده بودند. بسیاری از زنان تماشاچی شاگردان مدرسه ی زینب بودند، اما امروز وضعیت به شکل دیگری است. ام کلثوم فریاد زد:

«يا اهل الكوفة اما تستحيون من الله و رسوله ان تنظروا الى حرم النبي (ص).» (۱)

«ای مردم کوفه از خدا و فرستاده ی او شرم نمی کنید که به خانواده پیامبر چشم دوخته اید؟»

زنی پرسید: شما اسرا از کدام طایفه هستید؟

گفتند: اسیران آل محمد (ص) هستیم. (۲).

در این زمان برخی از مردم برای کودکان و اسرا نان و خرما و گردو آورده بودند. ام کلثوم با دیدن این منظره بر آشفت و گفت:

ای کوفیان صدقه بر ما خاندان حرام است. سپس نان و خرما را از دهان کودکان گرفت. (۳).

مردم شروع به گریستن کردند، امام زین العابدین (ع) که دست و پایش را بسته بودند و تب رنجورش کرده بود، فرمود:

«الا ان هؤلاء ييكون يترجعون من اجلنا فمن قتلنا اذن؟»

«این مردم برای ما اشک می ریزند؟ پس چه کسانی ما را کشته اند؟

(صفحه ۱۱۰)

آرام آرام فضای کوفه تغییر کرد و چون زینب کبری سر امام (ع) را بر نیزه دید، سر خود را بر چوبه ی محمل کویید،

افکار عمومی دچار یک حیرت و سرگردانی عجیب شد. مردم گریبانهای خود را چاک می زدند و مردان مانند زنان بر سر و سینه می زدند. حال هنگام پیامبری زینب بود، فرصتی بود تا دختر علی (ع) هنگامه برپا کند و مشعل فروزان عاشورا را بخوبی بنمایاند.

بانوی بزرگ اسلام بر سر مردم نهیب زد و چون سکوت فضا را فراگرفت زبان به حمد و ستایش پرودگار گشود و بعد از سلام به رسول خدا فرمود:

اما بعد یا اهل الکوفه، یا اهل الختل و الغدر و الخذل، الا فلا رقات العبره و لا هدات الزفره، انما مثلکم کمثل التي نقضت غزلها من بعد قوه انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم، هل فیکم الا الصلف و العجب و الشنف الکذب و ملق الاماء و غمز الاعداء، او کمرعی علی دمنه او کفضه علی ملحوده، الا بئس ما قدمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون.

اتبکون اخی؟ اجل والله فابکوا فانکم احریاء بالبکاء فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا، فقد بلیتم بعارها و منیتم بشنارها و لن ترخصوها ابدا و انی ترخصون قتل سلیل خاتم النبوه و معدن الرساله و سید شباب اهل الجنه و ملاذ حربکم و معاذ حزبکم و مقر سلمکم و آسی کلمکم و مفزع نازلتکم و المرجع الیه عند مقاتلتکم و مدره حججکم و منار محجتکم، الا ساء ما قدمت لکم انفسکم و ساء ما تزرون لیوم بعثکم.

فتعسا تعسا، و نکسا نکسا، لقد خاب السعی و تبت الایدی و

(صفحه ۱۱۱)

خسرت الصفقه و بؤتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذله و المسکنه.

اتدرون ویلکم ای کبد لمحمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فریتم؟

و ای عهد نکشتم؟ و ای کریمه له ابرزتم؟ و ای حرمه له انتهکتم؟ و ای دم له سفکتم؟ لقد جتتم شیئا ادا تکاد السموات يتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا.

لقد جتتم بها شوهاء صلعاء عنقاء سواء فقماء خرقاء كطلاع الارض او ملء السماء، افعجبتم ان تمطر السماء دما. و العذاب الاخره اخزى و هم لا ينصرون، فلا يستخفنكم المهمل، فانه عزوجل لا يحفزہ البدار و لا يخاف عليه فوت الثار، كلا ان ربك لنا و لهم بالمرصاد.

ای مردم کوفه، ای جماعت مکر و افسون و محروم ماندگان از غیرت و حمیت! اشک چشمهایتان خشک مباد و ناله های شما آرام نشود. مثل شما مثل زنی است که تار و پود بافت خود را در هم ریزد و رشته های آن را از هم بگسلد، شما سوگندهایتان را دستاویز فساد و نابودی خویش قرار دارید، شما چه دارید جز گرافه، غرور و دشمنی و دروغ؟ و همانند کنیزکان خدمتکار چاپلوسی و سخن چینی کردن؟ و یا همانند سبزه ای که از فضولات حیوانی تغذیه می کند و بر آن رشد می کند، و چون نقره ای که روی گورها را بدان زینت کنند، دارای ظاهری فریبنده اما درونی زشت و ناپسندید! برای خود چه بد توشه ای انداخته اید و از پیش فرستاده اید تا خدای خود را به خشم آورید و عذاب همیشگی او را برای خود رقم زنید؟ آیا شما) پیمان شکنان(برای برادرم حسین (ع) گریه می کند؟ گریه کنید که

(صفحه ۱۱۲)

اشک شایسته ی شماست. بسیار گریه کنید و کم بخندید که این ننگ(فاجعه امویان) گریبانگیر شماست و لکه ی این ننگ تا همیشه بر دامان شما خواهد ماند؛ آن چنان

لکه ی ننگی که هرگز از خود نتوانید شست.

چگونه می خواهید این لکه ی ننگ را پاک کنید در حالی که جگر گوشه رسول خدا (ص) و سید جوانان بهشت را کشید؟ همان کسی که در جنگ سنگر و پناهگاه شما و در صلح مایه ی آرامش و التیام شما بود و نه مانند زخمی که با دهان خون آلود به روی شما بخندد. در سختیها و دشواریها امید شما به او بود و در ناسازگاریها و ستیزها به او روی می کردید.

بدانید توشه ی راهی که برای سفر) آخرت(خود فرستادید، بد توشه ای است و بار گناهی که تا روز قیامت بر دوشهای شما سنگینی خواهد کرد، گناهی بس بزرگ و ناپسند است.

نابود شوید آن هم چه نابودی ای! پرچمتان سرنگون باد آن هم چه سرنگونی ای! تلاشتان جز ناامیدی ثمر نداد و دستهای شما بریده شد و کالایتان (حتی در دنیا) زیان کرد. خشم الهی را بر خود خریدید و ذلت و سرافکنندگی شما حتمی شد.

آیا می دانید که چه جگری از رسول خدا شکافتید؟ و چه پیمانی گسستید؟ و چگونه پرده نشینان حرم را از پرده بیرون کشیدید؟ و چه حرمتی از آنها دریدید؟! و چه خونهایی ریختید؟!

کاری بسیار شگفت انگیز انجام دادید، آن چنان شگفت که نزدیک است از هراس آن، آسمانها از هم بپاشد! و زمینها بشکافد! و کوهها از هم فرو ریزد. چه مصیبتی بس دشوار و جانفرسا و طاقت سوز و شوم و درهم پیچیده ی پریشانی که از آن

(صفحه ۱۱۳)

راه گریزی نیست و در بزرگی و وسعت همانند درهم فشردگی زمین و آسمان است.

آیا در شگفت می شوید اگر از چشم آسمان خون ببارد؟

هیچ کیفری از مجازات آخرت برای

شما خوارکننده تر نیست و آنان (سران بنی امیه) دیگر از هیچ طرفی یاری نخواهند شد.

این مهلت شما را مغرور نسازد که خداوند بزرگ از شتابزدگی در کارها پاک و منزّه است و از پایمال شدن خون) بی گناه) حراست می کند و در کمین ما و شماست. (۴).

مردم حیرت زده ی کوفه دستهایشان را به دندان می گزیدند، پنداشتی بار دیگر عاشورا آفریده شده و مردم در معرض سخت ترین مجازاتهای الهی قرار گرفته اند.

آنگاه زینب کبری این ابیات را قرائت کرد:

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم

ماذا صنعتكم و انتم آخر الامم

باهل بیتی و اولادی و تکرمتی

منهم اساری و منهم ضرجوا بدم

ما کان ذلک جزائی اذ نصحت لكم

ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

انی لاخشی علیکم ان یحل بکم

مثل العذاب الذی اودی علی ارم

(صفحه ۱۱۴)

چه خواهد گفت آنگاه که رسول خدا (ص) از شما سؤال کند: این چه کاری بود که انجام دادید در حالی که شما امت آخرین بودید؟!

به اهل بیت، فرزندان و پرده نشینان حرم من بنگرید که گروهی اسیر شما شده اند و گروهی دیگر در خون خود غوطه ور هستند. پاداش من که نیکخواه شما بودم چنین نبود که در حق خاندانم جفا کنید. بیم آن دارم که عذابی بر شما فرود آید مانند عذابی که قوم ارم را به نابودی کشاند.

سخنان زینب خاطره و یاد علی (ع) را در یادها زنده کرد.

زینب ای شیرازه ی ام الکتاب

ای به کام تو زبان بو تراب

ای بیانت سربه سر توفان خشم

نوح می دوزد به توفان تو چشم

در کلامت هیبت شیر خدا

در زبانت ذوالفقار مرتضی

خطبه هایت کرد ای؟ اخت الولی

راستی را کار شمشیر علی

جان ز تنها برده ای از اسکتوا

ای تو روح آیه ی لاتقنطوا

چون شنید آوای خشم

را جرس

شد تهی از خویش و افتاد از نفس

(صفحه ۱۱۵)

باز گو ای جان شیرین علی

داستان درد دیرین علی (۵) .

امام زین العابدین (ع) به تسلی عمه ی سادات آمد و فرمود:

«عمه جان آرام باشید. آنان که مانده اند باید از رفتگان خود عبرت گیرند و خدای را سپاس که تو عالمه ی غیرمعلمه ای و نیاموخته خردمندی و گریه و زاری ما، رفتگان را باز نمی گرداند.»

آنگاه امام خود خیمه ای برپا کرد و بتنهایی اهل بیت را از مرکبها فرود آورد و در خیمه مستقر کرد. (۶) .

حال و هوای کوفه به صورتی درآمده بود که هیچ کس مردم را مانند آن روز چنین پریشان و نالان ندیده بود و حال نوبت شیرزنی دیگر بود تا بر رسوایی خاندان شیطانی بنی امیه بیفزاید.

پس فاطمه ی صغری (۷) لب به سخن گشود و گفت:

الحمد لله عدد الرمل و الحصی وزنه العرش الی الثری، احمده و اؤمن به و اتوکل علیه، و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و رسوله، و ان اولاده ذبحوا بشط الفرات من غیر ذحل و لا ترات.

اللهم انی اعوذ بک ان افتری علیک الکذب، و ان اقول خلاف ما انزلت علیه من اخذ العهود لوصیه علی بن ابی طالب (علیه السلام) المسلوب حقه المقتول من غیر ذنب، کما قتل ولده بالامس فی بیت من بیوت الله،

(صفحه ۱۱۶)

و بها معشر مسلمه بالسنتهم، تعسا لرؤوسهم! ما دفعت عنه ضیما فی حیاتہ و لا عند مماتہ، قبضته الیک محمود النقیه، طیب الضریه، معروف المناقب، مشهور المذاهب، لم تأخذه فیک لومه لائم و لاعذل، عاذل، هدیتہ و یا رب للاسلام صغیرا، و حمدت مناقبه کبیرا، و لم

يزل ناصحا لك ولرسولك صلواتك على و آله حتى قبضته اليك زاهدا في الدنيا غير حريص عليها، راغبا في الآخرة مجاهدا لك في سبيلك، رضيته فاخترته و هديته الى طريق مستقيم.

اما بعد يا اهل الكوفة، يا اهل المكر و الغدر و الخيلاء، انا اهل بيت ابتلانا الله بكم، و ابتلاكُم بنا، فجعل بلاءنا حسنا، و جعل علمه عندنا و فهمه لدينا، فنحن عيبه علمه و وعاء فهمه و حكمته، و حجته في الارض في بلاده لعباده، اكرمنا الله بكرامته و فضلنا بنبيه (صلى الله عليه و آله و سلم) على كثير من خلقه تفضيلا، فكذبتمونا و كفرتمونا و رايتُم قتالنا حلالا و اموالنا نهبا، كانا اولاد الترك او كابل، كما قتلتم جدنا بالامس، و سيوفكم تقطر من دمائنا اهل البيت لحقد متقدم، قرت بذلك عيونكم و فرحت به قلوبكم اجترأ منكم على الله، و مكرا مكرتم والله خير الماكرين، فلا تدعونكم انفسكم الى الجذل بما اصبتم من دمائنا و نالت ايديكم من اموالنا، فان ما اصابنا من المصائب الجليله و الرزايا العظيمة في كتاب من قبل ان نبرها ان ذلك على الله يسير لكيلا تأسوا على ما فاتكم و لاتفرحو بما آتاكم و الله لا يحب كل مختال فخور.

تبالكم فانتظروا العنه و العذاب فكان قد حل بكم، و تواترت من السماء نقمات قيسحتكم بما كسبتم و يذيق بعضكم بأس بعض، ثم تخلدون في العذاب الاليم يوم القيامة بما ظلمتمونا، الا لعنه الله على الظالمين ويلكم أتدرون ايه يد طاعتنا منكم، او ايه نفس نزعنا الى قتالنا، ام بايه رجل مشيتم الينا تبغون محاربتنا، قست قلوبكم و غلظت اكبادكم و طبع على

(صفحه ١١٧)

افئدتكم و ختم على

سمعکم و بصرکم، و سول لکم الشیطان و املی لکم و جعل علی بصرکم غشاوه فانتم لانهتدون.

تبا لکم یا اهل الکوفه کم ترات لرسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قبلکم، و ذحوله لیدیکم، ثم غدرتم باخیه علی بن ابی طالب (علیه السلام) جدی، و بنیه عتره النبی الطیین الاخیار و افتخر بذلك مفتخر فقال:

نحن قتلنا علیا و بنی علی

بسیوف هندیه و رماح

و سببنا نساءهم سبی ترک

و نطحناهم فای نطاح

فقال: بفیك ایها القائل الکثکث و لك الاثلب، افتخرت بقتل قوم زکاهم الله و طهرهم، و اذهب عنهم الرجس، فاکظم واقع کما افعی ابوک، و انما لكل امری ما قدمت یداه، حسدتمونا ویلا لکم علی ما فضلنا الله علیکم.

فما ذنبنا ان جاش دهرنا بحورنا

و بحرک ساج لایواری الدعا مصا

ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء، و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور.

خداوند را به شمار ریگها و تعداد شنهای سپاس می گویم و او را به عظمت و سنگینی عرش تا فرش ستایش می کنم. به او ایمان آورده ام و بر او توکل می کنم و شهادت می دهم که معبودی جز خداوند یگانه نیست و محمد (ص) بنده و فرستاده ی اوست.

همان پیامبری که فرزندان او را «تشنه» در کنار فرات ذبح کردند، با آنکه آنان کسی را نکشته بودند تا مورد انتقام و قصاص قرار گیرند. خداوند را به تو پناه می برم از اینکه سخنی را به دروغ و ناروا به تو

(صفحه ۱۱۸)

نسبت دهم و برخلاف آنچه نازل کرده ای سخنی را به زبان آورم. پیامبر تو برای جانشین خود علی بن ابی طالب (ع) پیمان گرفت، ولی حق او را غصب کردند و او را بی گناه

کشتند؛ همان گونه که دیروز فرزند او را در خانه ای از خانه های خدا شهید کردند، آنان که به زبان مسلمان بودند، که نابود باد این مسلمانی.

(این مردم) هیچ گاه، در هنگام حیات و لحظه ی رحلت، علی (ع) را یاری نکردند تا او را به جوار رحمت خود فراخواندی که او اخلاقی پسندیده و نهادی پاک و زینده داشت و فضایلش شهره ی خاص و عام بود و روش او واضح و آشکار. از نکوهش نمی هراسید و از ملامت احدی نمی ترسید. پدرم را از کودکی به اسلام هدایت فرمودی، و در بزرگی وی را خلق و خوی نیکو دادی و مناقبش را ستودی و او با تو و فرستاده ات رفتاری از سر خلوص و صدق داشت، تا او را هم به جوار رحمت فراخواندی. او هیچ علاقه و رغبتی به دنیا نداشت و آزمند آن نبود، بلکه تمایل او به سوی آخرت بود. در راه تو آن چنان مجاهده کرد که او را برگزیدی و به راه راست هدایت کردی.

هان ای مردم کوفه، ای اهالی نیرنگ و بی وفایی و خودخواهی! ما خاندانی هستیم که خدا ما را به شما و شما را به وسیله ی ما مورد آزمون خویش قرار داد. ما از عهده ی امتحان الهی به نیکی برآمدم و خداوند دانش و حکمت خود را به ما کرامت فرمود و ما نگهبان خزانه های او هستیم و همان حجتی هستیم که او بر بندگان خود گمارده است. ما را به کرامت خود گرامی داشت و به سبب پیامبر خود محمد (ص) بر بسیاری از آفریدگانش برتری بخشید. اما شما ما را تکذیب کردید و ناسپاسی ورزیدید،

(صفحه ۱۱۹)

ریختن خون ما

را حلال و غارت امولمان را مباح دانستید، گویی ما از نسل ترک و تاتاریم!

دیروز نیای بزرگ ما را کشتید و) اکنون(از شمشیرها شمات خون ما می چکد. به خاطر کینه هایی که از ما در سینه داشتید چشمتان روشن شد و دلهایتان شادمان گردید. شما به خداوند جهانیان تهمت زدید و با او از در نیرنگ وارد شدید، همانا نیرنگ خدا از شما بیشتر و کارسازتر است. از ریختن خون ما و غارت اموالمان شاد نباشید، زیرا این مصیبتی که بر ما فرود آمد سرنوشتی بود که در کتاب «مشیت خداوندی» و پیش از آفرینش رقم خورده بود و این امر برای خدا کاری آسان است.، تا شما به آنچه از دست رفته است اندوهناک نباشید و به آنچه شما را عنایت فرمود خشنود نشوید و خداوند دوست ندارد کسی را که بر خود ببالد.

نابود شوید و در انتظار کیفر الهی باشید که گویی دارد از راه می رسد، و بلاهای آسمانی مدام بر شما خواهد بارید و شما را نابود و در همین دنیا به جان یکدیگر خواهد انداخت و در روز رستاخیز هم در عذاب جاودانه ی الهی خواهید بود، زیرا که نسبت به ما به ناحق ستم کردید و لعن و نفرین خدا بر ستمگران باد.

وای بر شما! آیا می دانید با کدامین دست به ما ستم کردید؟ و با کدامین هیئت به ریختن خون ما راضی شدید؟ و با کدامین پا در نبرد با ما مبارزه کردید؟! دلهای شما سخت و جگرهایتان پر از خشم و نفرت و آلودگی است و دلها و چشمها و گوشهای شما را مهر زده اند!

ابلیس تمام زشتیها را در نظر

کرد و بر روی چشمهای شما پرده ای کشید که اکنون راه را نمی شناسید.

ای مردم کوفه، نابود شوید که شما را با رسول خدا (ص) دشمنی ها و کینه هایی است که اکنون در صدد انتقام کشیدن از او برآمدید، سپس با برادر رسول خدا، علی بن ابی طالب - نیای بزرگوار ما - و همچنین با فرزندان او که عترت پیامبر و از برگزیدگان و پاکان بودند بی وفایی کردید (تا آنجا که) یکی از شما بر خود بیالد و این شعر را بگوید:

«ما علی (ع) و فرزندان او را با نیزه ها و شمشیرهای هندی کشتیم و زنان آنها را همانند اسیران ترک به اسارت گرفتیم و با آنان جنگیدیم و به قتل رساندیم.» خاک بر دهان تو باد (گوینده ی شعر) آیا به کشتار گروهی به خود می بالی که خداوند آنها را پاکیزه و طیب می شناسد و آنان را از هر آلودگی و پلیدی امان داده است؟ آری در این غم همانند پدرت بسوز و چون سگ خود را بر زمین بسای که برای هر کس همان چیزی است که از پیش فرستاده است. وای بر شما که نسبت به والایی و برتری ما که خداوند عنایت فرموده است حسد می ورزید!

گناه ما چیست اگر دریاها «حکمت و دانش» ما سراسر جهان را فراگرفت ولی دریای تو چنان کوچک است که حتی یک حیوان کوچک دریایی را نمی پوشاند؟! و این فضل خداست و بر هر که اراده کند می بخشد و هر کس را خداوند نوری برایش قرار نداده هیچ گاه روشنی نخواهد داشت.

مردم با شنیدن سخنان کوبنده، رسا و حکمیانه ی

فاطمه ی صغری در حالی که بشدت می گریستند، گفتند: ای دختر پاکان، بس است که دلهایمان را به آتش کشیدی و سینه های ما را برافروختی و درونمان را گداختی و فاطمه لب از سخن فرو بست (۸) تا ام کلثوم دختر علی (ع) رشته ی کلام را به دست گیرد. او نیز که پروده ی مکتب علی (ع) و همراز و همنازی همیشگی زینب بود چنین گفت:

یا اهل الکوفه! سوء لکم خذلر حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه، و سببتم نساء و نکبتموه؟! فتبالکم و سحقا. ولیکم اتدرون ای دواه دعتکم؟ و ای وزر علی ظهورکم حملتم؟ و ای دماء سفکتموها؟ و ای کریمه أھتضمتوها؟ و ای صبیہ سلبتموها؟ و ای اموال نهبتموها؟ قتلتم خیر رجالات بعد النبی و نزعتم الرحمة من قلوبکم، الا ان حزب الله هم الغالبون و حزب الشیطان هم الخاسرون.

ای اهالی کوفه! سیمای شما زشت و ناپسند باد که حسین (ع) را تنها گذاشتید و او را کشتید و اموال او را به غارت بردید، آنچنان که گویی آن اموال از طریق ارث به شما رسیده است. پرده نشینان حرم او را اسیر کردید و مورد شکنجه و آزار قرار دادید.

نابود شوید، آیا می دانید چه وزر و بالی را گردن گرفتید؟ و چه گناهی گران را بر دوش کشیدید؟! و چه خونهایی ریختید؟! و چه بانوان گرانقدری را داغدار کردید؟! و چه اموالی را به تاراج بردید؟! مردانی را از دم تیغ گذراندید که بعد از رسول خدا (ص) بهترین ها بودند و آنچنان که گویی عاطفه و مهربانی در دلهای شما ریشه کن شده است، آگاه باشید که حزب خدا پیروز و حزب شیطان زیانکار

حضرت زین العابدین (ع) پس از سخنان ام کلثوم با اشاره مردم را به سکوتی بهت آور فرود برد و پس از ثنای الهی و درود بر رسول خدا فرمود:

ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لاترات، انا ابن من انتهک حریمه و سلب نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله، انا ابن من قتل صبرا، فکفی بذلک فخرا.

ایها الناس! ناشدتکم بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی و خدعتموه، و اعطیتمموه من انفسکم العهد و الميثاق و البیعه ثم قاتلتموه و خذلتموه؟ فقبالکم ما قدمتم لانفسکم و سوء لرأیکم، بایه عین تنظرون الی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یقول لکم: قتلتم عترتی و انتهکتُم حرمتی فلستم من امتی.

ای مردم، هر کس که مرا می شناسد می داند که من کیستم، و آن کس که مرا نمی شناسد، من علی (ع) فرزند حسین (ع) هستم که او را در کنار فرات بدون هیچ گناهی از دم تیغ گذراندند. من فرزند کسی هستم که پرده ی حریم حرمت او را دریدند و اموالش را به غارت بردند و افراد خانواده اش را به زنجیر کشیدند. من فرزند کسی هستم که او را به زاری کشتند و این افتخار ما را کفایت می کند.

ای مردم، شما را به خدا سوگند، آیا به یاد می آورید که به پدرم نامه نوشتید ولی با او نیرنگ کردید؟ با او پیمان بستید و بیعت کردید ولی او را تنها گذاشتید؟ و با او به پیکار نیز پرداختید؟!

خدا شما را بکشد که بد توشه ای برای خود فرستادید و رأی

شما زشت و ناپسند بود، به من بگوئید با کدام چشم به دیدار رسول

(صفحه ۱۲۳)

خدا می روید، هنگامی که بگوئید: شما عترت مرا کشتید، حریم حرم مرا شکستید، پس دیگر شما از امت من نیستید؟

چون سخنان امام به اینجا رسید مردم یکدیگر را توبیخ می کردند و هر کدام بشدت ناله سر می دادند. سپس امام مردم را به پذیرش نصایح خود فراخواند و مردم بدسابقه و پیمان شکن کوفه نیز آمادگی خود را برای اجرای اوامر امام اعلام کردند، اما امام سجاد (ع) فرمود:

هیهات! ایها الغدره المکره! حیل بینکم و بین شهوات انفسکم، اتریدون ان تأتوا الی کما اتیم الی آبائی من قبل؟ کلا و رب الراقصات الی منی، فان الجرح لما یندمل، قتل ابی بالامس و اهل بینه معه، فلم ینسنی ثکل رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و ثکل ابی و بنی ابی وجدی شق لها زمی و مرارته بین حناجری و حلقی، و غصصه تجری فی فراش صدری، و مسالتي ان لا تکنوا لنا و لا علینا.

هیهات! ای بی وفایان نیرنگ باز! میان شما و خواسته هایتان پرده ای کشیده شده است. آیا درصدد هستید با من نیز مانند پدرانم رفتار کنید؟ هرگز چنین نخواهد شد، به خدای راقصات (۹) به سوی منا سوگند که هنوز قلبم از آن زخم بزرگی که دیروز از قتل عام پدرم و فرزندان و یارانش بر آن وارد ساختید التیام نیافته است. هنوز داغ رحلت رسول خدا را فراموش نکرده بودم که درد و مصیبت های پدرم و فرزندان پدر و جد بزرگوارم موی سر و صورت مرا سپید کرد و هنوز مزه ی تلخ آن را در گلوئی خود احساس

می کنم و اندوه این آلام جانفرسا هنوز در قفسه ی سینه ی من مانده است. نصیحت و خواسته ی من از شما این است که نه از ما

(صفحه ۱۲۴)

کنید و نه با ما به جنگ پردازید.

امام سخنان خود را با ابیات زیر خاتمه داد:

لاغرو ان قتل الحسین و شیخه

قد کان خیرا من حسین واکرما

فلا تفرحوا یا اهل کوفه بالذی

اصیب حسین کان ذلک اعظما

قتیل بشط النهر نفسی فداءه

جزاء الذی اراده نار جهنما

شگفت آور نیست اگر حسین (ع) کشته شد، پدر بزرگوارش که از حسین (ع) بهتر بود نیز کشته شد.

شادمان نباشید بر این مصیبتی که بر حسین (ع) وارد آمد که این مصیبتی بزرگ است.

جانم فدای آنکه در کنار نهر فرات به شهادت رسید، کیفر آن کس که او را کشت آتش جهنم است. (۱۰).

(صفحه ۱۲۵)

(۱) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۱۰.

(۲) اللهوف، ص ۶۳.

(۳) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۱۰.

(۴) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۴۱ - ۴۰، ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۳ ص ۱۴۱ - ۱۳۹. معالم المدرستین، ج ۲ ص

۱۴۶ - ۱۴۵، بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۱۰۹.

(۵) شعر محمد علی مجاهدی.

(۶) طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۰۹.

(۷) بعضی ایشان را از اولاد امام علی (ع) دانسته اند و گروهی او را دختر امام حسین (ع). اما جمله ی متن خطبه ی وی خطاب به مردم کوفه دلالت می کند که آن حضرت دختر امام حسین است (کما قتلتهم جدنا بالامس) که مراد و منظور علی (ع) است.

(۸) طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۰۴.

(۹) شترانی که زایران خانه ی خدا را از «مکه» به «منی» و «عرفات» می بردند.

(۱۰) طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۱۷، بحارالانوار، ج ۴۵، ص

در بارگاه ابن زیاد

در بارگاه ابن زیاد

گویا جاسوسان خبر خطبه های خاندان حسین (ع)، خصوصا گفت و گوی زینب با مردم کوفه را به دستگاه حکومت منتقل کرده بودند و عیدالله بن زیاد نیز همانند سیره و روش تمامی حکام خود تصمیم گرفت گوشه ای از قدرت جهنمی اش را به اهل بیت مصیبت دیده ی پیامبر (ص) بنمایاند. قصر تازه تعمیر شده ی ابن زیاد میزبان کسانی بود که در درباره عام او حضور داشتند. گردانندگان مجلس عام خیانت بنی امیه در کوفه - سران نظامی سپاه عمر بن سعد - را در جایگاهی ویژه مستقر کردند و سرهای مقدس شهیدان کربلا را نیز همان گونه که بر نیزه قرار داشتند در اطراف مجلس قرار دادند و بر محفل عیدالله محیط بودند (۱) و سر مبارک امام حسین (ع) نیز در مقابل عیدالله زیاد قرار داشت و او با چوب بر لب و دندانه های امام ضربه می زد و می گفت: ای حسین (ع) چه دندانه های زیبایی داری، چه قدر زود پیر شدی، ای ابی عبدالله، بالاخره جنگ بدر را تلافی کردیم. (۲).

سرانجام اسرای اهل بیت را در حالی به قصر عیدالله وارد کردند که از هر لحاظ تمهیدی برای تحقیر خاندان وحی پیش بینی شده بود. زینب در حالی که لباس کهنه ای به تن داشت وارد مجلس شد و در گوشه ای از قصر نشست و تعدادی از زنان نیز در اطراف او نشستند.

عیدالله که احتمالا عمه ی سادات را شناخته بود با تکبر پرسید: این زن کیست؟

زینب (س) به او پاسخ نداد، بار دیگر سؤال خود را تکرار کرد، اما

(صفحه ۱۲۶)

پاسخ نشنید، بار سوم

نیز پرسید.

دختر گرامی علی (ع) بی اعتنا به او سکوت پیشه ساخت و بدین سان هیبت پوشالی و شیطانی عبیدالله بن زیاد با شمشیر سکوت زینب فرو ریخت و رفتار مدبرانه ی زینب والی کوفه را در موضع انفعال قرار داد. بالا-خره یکی از زنان گفت: این زینب (س)، دختر فاطمه (س) است.

عبیدالله که غرور و شخصیت خود را با بی اعتنایی زینب متلاشی می دید با خشم گفت: سپاس خداوندی را که شما را رسوا کرد و کشت و گفته های شما را دروغ گردانید.

زینب (س) با آرامش و صلابت فراوان گفت:

«الحمد لله الذی اکرمننا بمحمد (ص) و طهرنا تطهیرا لا کما تقول انما یفتضح الفاسق یکذب الفاجر.»

«خدای را سپاس که ما را فرستاده ی خود محمد (ص) گرامی داشت و ما را از پلیدیها پاک گردانید. فاسق است که رسوا می گردد و نابکار است که دروغ می گوید و او ما نیستیم بلکه دیگری است.» (۳).

ابن زیاد گفت: کار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟

زینب که صلابت حیدر (ع) و استحکام زهرا (س) را به نمایش گذارده بود به آرامی گفت:

«ما رأیت الا جمیلا، هؤلاء القوم کتب الله علیهم القتل فبروزا الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم، یا بن زیاد فتحاجون و تخاصمون، فانظر لمن الفلح یومئذ! ثکلتک امک یا ابن مرجانه.» (۴).

(صفحه ۱۲۷)

«جز زیبایی ندیده ام، شهادت برای آنها مقدر شده بود و به سوی جایگاه ابدی خویش رفتند و بزودی خداوند آنان و تو را فراهم آورد و میان شما داروی کند و از تو خونخواهی نماید. در آن روز خواهی دید چه کسی پیروز است، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه.»

جملات محکم زینب

بساط فخر فروشی و استکبار رسوای عیدالله را آن چنان در هم کوفت که وی بدون اراده به سوی زینب کبری هجوم برد (۵) اما عمرو بن حریث او را آرام کرد.

عیدالله بار دیگر خطاب به زینب (س) گفت: خداوند قلبم را به کشتن حسین (ع) و خاندان تو تسلی داد.

این کنایه جان زینب را آزرده و او که تصویر نجابت و استقامت، و پیامبر مقتدر عاشورا بود با دلی سرشار از عاطفه و حزن فرمود:

«لعمری لقد قتلت کهلی و قطعت فرعی و اجثت اصلی، فان کان هذا شفاؤک فقد اشفیت.»

«به جانم سوگند که سالار مرا کشتی و شاخه های زندگی ام را بریدی و ریشه ام را از جا کنیدی، پس اگر اینها تو را تسلی می دهد، دل خوش دار!»

عیدالله گفت: این زن سخنان موزون و هماهنگ بر زبان می آورد، پدرش نیز چنین بود و کلمات را آهنگین بیان می کرد.

زینب (س) فرمود: زن را با سجع گویی چه کار؟! آنچه گفتم سوز سینه ام بود. (۶) عیدالله که در مقابل سخنان زینب درمانده شده بود روی خود را به سوی علی بن الحسین (ع) برگرداند و پرسید: چه نام داری؟

امام گفت: «علی بن الحسین (ع) هستم.»

(صفحه ۱۲۸)

عیدالله گفت: مگر خداوند علی بن الحسین (ع) را نکشت؟!

امام فرمود: «مرا برادری بود که او هم علی نام داشت و شما او را کشتید.» (۷)

عیدالله گفت: بلکه خداوند او را کشت.

امام فرمود:

«الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها.» (۸).

«خداوند جانها را به هنگام مرگ آنها، و نیز آن را که نمرده است در خوابش، می گیرد.»

عیدالله که از پاسخ حضرت سجاد (ع) بسیار خشمگین شده بود گفت:

پاسخ مرا با جسارت می دهی: او را ببرید و گردن بزنید!

زینب کبری چون اوضاع را چنین دید امام را در آغوش کشید و گفت:

«ای پسر زیاد هر چه از ما خون ریختی بس است؛ به خدا از او جدا نمی شوم. اگر قصد کشتن او را داری مرا نیز با او بکش!»

عبداللہ گفت: خویشاوندی چه شگفت انگیز است، این زن دوست دارد که با برادرزاده اش کشته شود، گمان می کنم این جوان به همین بیماری در گذرد. او را رها کنید! (۹) حضرت زین العابدین (ع) گفت:

«ابا لقتل تهددنی یا بن زیاد؟! اما علمت ان القتل لنا عادہ و کرامتنا شہادہ.»

«مرا از مرگ می ترسانی؟ مگر نمی دانی کشته شدن عادت ماست و شهادت در راه خدا را کرامت می دانیم؟»

عبداللہ که از برگزاری چنان مجلسی بسیار پشیمان و سرخورده بود فرمان داد تا اهل بیت را به خانه ای در نزدیکی مسجد اعظم ببرند و آنگاه

(صفحه ۱۲۹)

توسط قاصدان خبر شهادت امام حسین (ع) را در هر جا منتشر کرد (۱۰)؛ و برای جلوگیری از هر گونه شورش از مردم خواست تا همگی به مسجد بروند. (۱۱) پس از اجتماع مردم، بر بالای منبر رفت و گفت: ستایش برای خدایی است که حق و اهل حقیقت را پیروز کرد و یزید و پیروانش را یاری کرد و دروغگو پسر دروغگو - حسین بن علی - و یارانش را کشت.

عبداللہ عفیف ازدی که از شیعیان علی و از زهاد روزگار خود بود (۱۲) برخاست و زبان به اعتراض گشود: پسر مرجانه! دروغگو و پسر دروغگو، تو و پدرت هستید و آنهایی که تو را حاکم کرده اند فرزندان رسول خدا را از دم

شمشیر می گذرانی و این گونه جسورانه بر منبر مؤمنان سخن می گویی؟!

عبداللہ کہ دیگر بار طعم ناکامی را می چشید دستور دستگیری او را صادر کرد اما جوانمردان قبیله ی ازدی او را از دست مأموران رهایی دادند و از مسجد بیرون بردند اما بالاخره مأموران عبداللہ او را دستگیر و پس از آنکہ سر وی را از بدن جدا کردند بدنش را در سبخه ی (۱۳) کوفہ بہ دار آویختند. (۱۴) .

عبداللہ بن زیاد طی نامہ ای یزید را از شہادت امام حسین (ع) و اسارت خاندان نبوت مطلع ساخت و چون یزید اطلاع حاصل کرد در پاسخ بہ نامہ ی عبداللہ دستور داد کہ سر مقدس امام و سرہای سایر شہدا ہمراہ با کاروان اسرا و لوازمی کہ با خود دارند بہ سوی شام گسیل شود. (۱۵) .

(صفحه ۱۳۰)

(۱) وقعه الطف، ص ۲۶۰.

(۲) ابن عساکر، تہذیب تاریخ دمشق، ج ۴ ص ۳۴۳، لواعیج الاشجان، ص ۴۰۰.

(۳) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۲۳، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۴۹، الفتوح، ج ۳ ص ۱۴۲، نہایہ الارب، ج ۷ ص ۲۰۰.

(۴) الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۲، خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۴۲، وقعه الطف، ص ۲۶۲.

(۵) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۲۲.

(۶) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۱۵، وقعہالطف، ص ۲۶۲.

(۷) الفتوح، ج ۲ ص ۱۴۳، ابن سعد، طبقات کبری، ج ۵ ص ۱۶۴ - ۱۶۳.

(۸) سورہ ی «زمر»، آیہ ی ۴۱.

(۹) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۱۶.

(۱۰) شیخ صدوق، امالی، مجلس ۳۱، حدیث ۳.

(۱۱) الفتوح، ج ۳ ص ۱۴۳، ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۸۲، وقعه الطف، ص ۲۶۵.

(۱۲) سفینہ البحار، ج ۲ ص ۱۳۵.

(۱۳) مطقہ ی شورہ زار.

از کوفه تا شام

از کوفه تا شام

عبداللہ، زحر بن قیس (۱) را برگزید تا سر امام حسین (ع) و سرهای شہدای کربلا را به یزید در شام برسانند. در این سفر ابو بردہ بن عوف ازدی و طارق بن ابی ظبیان ازدی او را ہمراہی می کردند. (۲) از کوفہ تا شام کاروان اسرای خاندان وحی در بیست منزل فرود آمدند کہ در بعضی از منازل حوادثی رخ داده است.

در اولین منزل کہ مأموران حمل سر امام حسین (ع) فرود آمدند مشغول بادہ گساری و عشرت شدند کہ ناگهان دستی از دیوار پدیدار شد و با قلمی از آہن بر دیوار نوشت:

آیا امتی کہ حسین (ع) را کشتند امید شفاعت جد او را در روز حساب دارند؟!

(صفحة ۱۳۱)

با مشاہدہ ی این صحنہ نگہبانان گریختند و سپس بازگشتند. (۳) پس از عبور از منزل تکریت، حاملان سر امام بہ منزل «مشہد النقطہ» رسیدند؛ سر مقدس امام را بر روی سنگی قرار دادند و قطرہ ای خون بر آن ریخت. ہر سالہ روز عاشورا از آن سنگ خون می جوشید تا اینکہ عبدالملک بن مروان دستور داد آن سنگ را بہ جای نامعلومی منتقل کردند. (۴).

کاروان در مسیرش از منازل وادی النخیلہ، موصل، نصیبین، عین الوردہ، زقہ، جوسق، دعوات و حلب گذشت و بہ قنسرین وارد شد. (۵) در این منزل راہبی مسیحی زندگی می کرد. چون کاروان از دور نمایان شد او مشاہدہ کرد کہ از سر مقدس امام (ع) نوری بہ سوی آسمان ساطع است. وی با پرداخت دہ ہزار درہم برای لحظاتی سر امام را با خود بہ داخل صومعہ برد، پس صدایی شنید کہ می گفت:

خوشا بہ

حال تو و خوشا به حال آن کسی که احترام این سر را حفظ کرد.

راهب دست به دعا برداشت و از خدا خواست تا آن سر مقدس با وی سخن گوید. در این هنگام سر امام فرمود:

«انا بن المحمد المصطفی و انا ابی علی المرتضی و انا ابن فاطمه الزهراء، انا المقتول بکربلا، انا المظلوم انا العطشان.»

راهب صورت خود را بر چهره ی مبارک امام گذارد و به دین حسین بن علی (ع) ایمان آورد و چون کاروان حرکت کرد دیدند که آن ده هزار درهم به سنگ تبدیل شده است (۶)؛ آنگاه کاروان راه شام را پیش گرفت و با عبور

(صفحه ۱۳۲)

از منازل معره النعمان، شیزر، کفر طالب، سیور، حماه حمص وارد بعلبک شدند. به فرمان والی، مردم در حالی که پرچمهایی را با خود حمل می کردند به استقبال کاروان اسرا آمدند و فرزندان خود را نیز برای تماشا به همراه آوردند. (۷).

ام کلثوم با دیدن شادابی و نشاط آنها از اسارت و پریشانی خاندان وحی فرمود:

«اباد الله خضراتهم و لا اعذب الله شرابهم و لا رفع الله ایدی الظلمه عنهم.»

«خداوند عمران و آبادانی آنها را نابود کند و آب آنها را شیرین نگرداند و دست ستمکاران را از آنها کوتاه نکند.»

امام علی بن الحسین (ع) با دیدن وضعیت و پریشانی عمه اش فرمود:

و هو الزمان فلا تفنی عجائبه

من الکرام و ما تهدي مصائبه

یالیت شعری الی کم ذا تجاذبنا

فنونہ و ترانا لم نجاذبه

یسری بنا فوق اقتاب بلاوطاً

و سائق العیش یحمی عنه غاربه

کاننا من اساری الروم بینهم

کان منا قاله المختار کاذبه

کفرتم برسول الله و یحکم

فکنتم مثل ما ضلت مذاهبه (۸) .

«شگفتیهای این زمان از نظر

بزرگان پایانی ندارد و مصایب آن ناپیداست.

(صفحه ۱۳۳)

ای کاش می دانستم که مشغله های زمان ما را تا کجا به دنبال خود می کشد و می بینی که ما او را به دنبال خود نمی کشانیم. ما را در حالی که بر شترهای عریان سوار کرده اند در هر شهر و دیار می گردانند و کسانی از پشت سر آنها را حمایت می کنند.

پنداری مانند اسیران رومی در میان آنها هستیم و گویی آنچه پیامبر فرموده است، نادرست بود!

وای بر شما! نسبت به رسول خدا کفران نعمت کردید و مانند راه گم کردگانی هستید که راهها را نمی شناسید.»

(۱) به غلط در مجالس و محافل «زحر» را «زجر» می نامند.

(۲) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۱۸، تاریخ طبری، ج ۵ ص ۲۳۲. همچنین گفته شده است که پس از فرستادن سر امام بانوان و کودکان حرم نیز همراه با علی بن الحسین (ع) که بر گردن او زنجیر نهاده بودند به سوی شام اعزام شدند و حضرت سجاد (ع) تا رسیدن به دمشق با کسی سخن نگفت. ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۱۹. امام باقر (ع) فرموده است: از پدرم پرسیدم که چگونه او را از کوفه به سوی شام حرکت دادند؟ فرمود: مرا بر شتری که عریان بود و جهاز نداشت سوار کردند و سر مقدس پدرم را بر نیزه ای نصب کرده و زنان ما را پشت سر من به قاطرهایی که زیرانداز نداشت سوار کردند و اطراف و پشت سر ما را گروهی نیزه دار محاصره کرده بودند و چون یکی از ما می گریست با نیزه بر سر او می زدند تا آنکه وارد دمشق شدیم. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵. در جای دیگر

آمده است که شمر و خولی و شبث ربعی و عمرو بن حجاج همراه با هزار نفر سوار اهل بیت که شمر و خولی و شبث ربعی و عمرو بن حجاج همراه با هزار نفر سوار اهل بیت را به شام بردند و مأموریت داشتند در هر شهر و دیاری آنها را بگردانند. (طریحی، منتخب، ج ۲ ص ۴۸۰).

(۳) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰۵ و صواعق المحرقة، ص ۱۹۲.

(۴) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۴۶.

(۵) شهری است بین شام و حلب که می گویند قبر حضرت صالح در آنجاست و آثار پای شتر بر تخته سنگهای آن دیده می شود. (معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۸۴).

(۶) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰۳. ابن حجر در صواعق، ص ۲۳۱ ماجرا را این گونه نقل می کند: راهب پس از پرداخت درهم و گرفتن سر مقدس امام، آن را با مشک و کافور شست و شو و در پارچه ای پاکیزه قرار داد و آن را بر دامن گرفت و بسختی گریست و پس از آنکه ایمان آورد سر را به لشکر برگردانید و خطاب به امیر آنها گفت تو را به حق خداوند و فرستاده ی او سوگند می دهم از آنچه کردید خودداری و با این سر احترام کنید و آن را از صندوق بیرون نیاورید. پس از رفتن کاروان چون به دمشق نزدیک شدند قصد تقسیم درهمها را داشتند که متوجه شدند آنها تبدیل به سنگ شده و بر یک جانب آن نوشته «و لا تحسبن الله غافلا- عما يعمل الظالمون» و بر طرف دیگر آن «و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون» نقش بسته است.

(۷) زخار، قمقام، ص ۵۵.

(۸) بحار الانوار، ج ۴۵،

سرزمین شام

سرزمین شام

سرانجام دیوارهای مرکز حکومت بنی امیه پدیدار شد و خاندان مصیبت زده ی خسته و پریشان رسول خدا به سرزمینی گام گذاشت که کانون ظلم و فساد و خیانت و ناجوانمردی بود و در باغ یاد و خاطره ی خاندان پیامبر (ص) جز زشتی و سیاهی یادگار و نشانی از سران شام وجود نداشت. مردم شام که تربیت شدگان دستگاه تبلیغاتی بنی امیه بودند در شکستن صفوف مسلمانان و جلوگیری از حکومت و ولایت امام علی (ع) نقش تعیین کننده داشتند و هم اکنون دلهای لبریز از ریا نفاق آنها از دیدار خاندان عصمت که حسب ظاهر جامه ی اسارت پوشیده بودند شادمان می شد، لذا چو قافله به نزدیکی دروازه ی دمشق رسید ام کلثوم (س) از شمر درخواست کرد تا اولاً آنها را از دروازه ای به شام وارد کننده که کمتر مورد توجه و اجتماع مردم باشد و ثانیاً سر مقدس شهدا را از محملها دور کنند تا مردم متوجه آنها شوند و نوامیس رسول خدا از

(صفحه ۱۳۴)

تیر نگاه شامیان در امان بماند.

شمر بن ذی الجوشن برخلاف درخواست دختر علی (ع) عمل کرد و آنها را از دروازه ی ساعات (۱) که برای ورود کاروان تزین شده و مردم فراوانی از ساعاتی پیش در آنجا اجتماع کرده بودند به شهر وارد کرد و در مکانی نزدیک به مسجد جامع شام مستقر ساخت تا در معرض تماشای مردم باشند.

اینجا شام است، شامی که نزدیک به چهل سال تحت تربیت اسلام بنی امیه با تمامی اصالتهای اسلام ناب در تعارض است، شامی که در اندیشه ی مردمش علی (ع) واجب القتل بود و اوج منبرهای مساجدش محل دشنام و نفرین بر خاندان وحی

است و عده ای محدود که نور هدایت بر قلبهایشان تابیده، در مظلومیت، و اقلیتی مطلق سکوت و تقیه پیش گرفته اند.

اینجا شام است، جایی که تلخترین یاد و خاطره ی این سفر سرشار از حماسه و مصیبت را در سینه حضرت زین العابدین (ع) کاشت:

فیالیت لم انظر دمشق و لم اکن

یرانی یزید فی البلاد اسیره

«ای کاش وارد دمشق نشده بودم و یزید این گونه مرا در هر شهر و دیاری اسیر نمی دید.» (۲).

یزید در جیرون (۳) سرگرم میگساری بود و با این پندار که دیگر نه

(صفحه ۱۳۵)

رسالتی مانده و نه دینی برجاست و آخرین مقاومت سپاه توحید و یکتاپرستی در کربلا درهم شکسته شده است مستانه می خندید و با دیدن سرهای مقدس شهیدان و کاروان عشق و حماسه ی زینبی یاوه گویی می کرد:

لما بدت تلک الحمول و اشقت

تلک الشموس علی ربی جیرون

نعب الغراب فقلت صح او لا تصح

فلقد قضیت من الغریم دیونی (۴).

«هنگامی که محملها رسیدند و آن خورشیدها بر اوج پشته های جیرون درخشیدند، چون صدای کلاغ برخاست گفتم فریاد بزنی یا زنی من دیونی را که طلب داشتم بازپس گرفتم.»

اما در خارج از مجلس ننگین یزید ماجرا طور دیگری بود.

سهل ساعدی (۵) می گوید: عازم بیت المقدس بودم که در مسیر راه خود به دمشق وارد شدم و دیدم رودخانه هایش پر آب و درختانش انبوه است و بر در و دیوارهای آنجا پرده های دیبا آویخته اند. مردان شادمانی می کردند و زنان دف و طبل می نواختند. با تعجب به اهالی شام گفتم که این شادمانی از چه روست؟ آنگاه ماجرای این جشن را از گروهی که در گوشه ای انزوا اختیار کرده بودند، پرسیدم.

گفتند: ای پیرمرد، گویا تو مردی

بیابانگردی.

گفتم: من سهل بن ساعد، صحابی رسول خدا هستم.

گفتند: ای سهل، نمی گویی چرا آسمان خون نمی گرید و زمین ساکنان خود را نمی بلعد؟!

(صفحه ۱۳۶)

گفتم مگر چه روی داده است؟

آنها پاسخ دادند این سر بر نیزه، سر حسین (ع)، فرزند پیامبر است که از عراق سوغاتی آورده اند.

گفتم: واحسرتا! سر حسین (ع) را آورده اند و مردم پایکوبی می کنند؟! از کدام دروازه آنها را وارد می کنند؟

به مقابل دروازه ی ساعات رفتم، دیدم که پرچمها یکی از پس دیگری نمایان شد. از دور سری نواری و زیبا را بر نیزه دیدم که احساس کردم لبخند می زند و آن سر عباس بن علی (ع) بود؛ سپس سواری را دیدم که بر نیزه اش سر مبارک امام حسین (ع) را قرار داده بود (۶) آن سر شبیه ترین چهره به رسول خدا بود، عظمتی پرشکوه داشت، نور از او ساطع بود، محاسنش رنگین شده بود، چشمانی درشت و ابروانی باریک و به هم پیوسته داشت و تبسمی زیبا بر لبانش نقش بسته بود. دیدگانش به سوی مشرق دوخته شده بود، باد محاسن شریف او را حرکت می داد، گویی امیرالمؤمنین (ع) بود.

ام کلثوم را دیدم که چادری کهنه بر سر کشیده و روی خود را گرفته بود. به حضرت زین العابدین (ع) سلام کردم و خود را معرفی نمودم.

امام پاسخ مرا داد و فرمود: اگر می توانی چیزی به این نیزه دار پرداز تا سر امام را کمی جلوتر ببرد، که ما از تماشایان در زحمت هستیم.

رفتم و یکصد درهم به نیزه دار پرداخت کردم تا از بانوان دور شود؛ کار بدین منوال بود تا سرها را نزد یزید بردند. (۷).

(صفحه ۱۳۷)

زحربن قیس ضمن تحویل نامه ی عیدالله

به یزید چنین گزارش داد:

ای امیرمؤمنان، تو را بشارت دهم که خداوند فتح و پیروزی را نصیب تو ساخت. حسین بن علی (ع) همراه با هیجده تن از خاندان و شصت تن از اصحاب و شیعیانش نزد ما آمد. ما آنها را به تسلیم دعوت کردیم نپذیرفتند، پس هنگام طلوع خورشید بر آنان تاختیم و از هر سو آنها را در خود گرفتیم، چون شمشیرها بر آنان فرود می آمد می گریختند، بی آنکه پناهگاهی داشته باشند، آن گونه که کبوتر از چنگال عقاب می گریزد به بیشه ها و گودالها پناه می بردند. به خدا سوگند به اندازه ی یک خواب نیمروزی کشتن آنها بیشتر به طول نینجامید. همه ی آنان را کشتیم، اکنون پیکرهایشان برهنه، جامه هایشان خونین و چهره هایشان غبارآلود است. آفتاب بر بدنهایشان می تابد و باد برایشان می وزد و کرکسها به دیدار آنها می روند و در سرزمینی خشک بر خاک افتاده اند. (۸).

یزید گفت: من بدون قتل حسین (ع) نیز از شما راضی بودم؛ اگر او به نزد من می آمد او را عفو می کردم، اما خداوند روی ابن مرجانه را زشت کند که چنین کرد. (۹).

یزید دستور داد تا سر امام حسین (ع) را حاضر کنند، سر را آوردند و در داخل تشتی از طلا در مقابل او بود قرار دادند؛ آنگاه گفت تا اسرای اهل بیت را به مجلس او وارد کنند.

خانواده ی پیامبر با دستهای زنجیر شده در کنار مسجد ایستاده و در انتظار آینده بودند. پیرمردی شامی جلو آمد و گفت: خداوند را سپاس که شما را نابود کرد و یزید را بر شما مسلط ساخت و سرزمینها را از مردان شما رهایی بخشید.

(صفحه ۱۳۸)

حضرت زین العابدین

(ع) فرمود: پیرمرد آیا قرآن خوانده ای؟

گفت: آری.

امام فرمود: «آیا آیه ی قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی (۱۰) را خوانده ای؟»

پیرمرد پاسخ داد: آری.

امام فرمود: «ای پیرمرد، ما قریبی هستیم، آیا آیه ی، واعموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول لذی القربی (۱۱) را خوانده ای؟»

پیرمرد گفت: آری.

امام فرمود: «پیرمرد، این قریبی ما هستیم: آیا آیه ی: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا (۱۲) را خوانده ای؟»

گفت: آری.

امام فرمود: «ای پیرمرد، ما همان اهل بیتی هستیم که آیه ی طهارت در شأن ما نازل شده است.»

پیرمرد نادم و مبہوت و ناباور گفت: تو را به خدا، شما همان خاندان هستید؟

امام پاسخ داد: «به خدا سوگند بدون هیچ ابہامی ما اهل بیت طهارت هستیم و به جدمان سوگند که همان خاندانیم.»

پیرمرد عمامہ اش را از سر برداشت و در حالی کہ می گریست و نگاہش را بہ سوی آسمان دوخته بود، گفت: خداوند، من از دشمنان آل محمد (ص) بیزاری می جویم و از رفتار خود توبہ می کنم. امام بہ وی وعدہ ی بخشش داد وقتی یزید خبر توبہ ی پیرمرد را شنید دستور قتل او را

(صفحه ۱۳۹)

صادر کرد. (۱۳).

(۱) باب الساعات، چون در آنجا صورت حیواناتی از نحاس را درست کرده و با نظمی چیده بودند کہ ساعات روز را با آنها تعیین می کردند، آن در را «باب الساعات» می گفتند. خوارزمی می گوید: اسرای اهل بیت را از باب «توما» کہ ہم اکنون نیز آثار آن در دمشق موجود است بہ شهر وارد کردند. (مقرم، مقتل الحسین، ص ۳۴۸).

(۲) ریاض الحزان، ص ۱۰۸.

(۳) مکانی بود در منطقه ای سرسبز و آباد در کنار یکی از دروازه های دمشق

که سقفی بلند بر فراز ستونها داشت. معجم البلدان، ج ۲ ص ۱۹۹. گویا بنایی بود که ابتدا مصلاهی صابئین و سپس محل عبادت یونانیان شد و عاقبت نیز به دست یهود افتاد و سر حضرت یحیی (ع) را نیز بر در همین بنا آویخته اند. (مقرم، مقتل الحسین، ص ۳۴۸).

(۴) تذکره الخواص، ص ۲۶۲ - ۲۶۱. (بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۱۹۹).

(۵) سهل بن سعد ساعدی در زمان رحلت پیامبر ۱۵ ساله بود و گویا آخرین صحابی رسول خدا بود که از دنیا رفت. گفته می شود بیش از یکصد سال زندگی کرد. او خود می گفت بعد از من شما از کسی نخواهید شنید که بدون واسطه بگوید: «قال رسول الله» (الاستیعاب، ج ۲ ص ۶۶۴).

(۶) دستگاه اموی برای بی اهمیت نشان دادن جایگاه برجسته ی امام حسین (ع) دستور داده بود که سر مبارک او را به دنبال سایر سرهای شهدا حرکت دهند، شاید نمی خواستند مردم سر امام را بشناسند و قصد داشتند مردم را به اشتباه اندازند.

(۷) زخار، قمعام، ص ۵۵۶.

(۸) نهاییه الارب، ج ۷ ص ۲۰۲ و الفتوح، ج ۳ ص ۱۴۸.

(۹) الفتوح، ج ۳ ص ۱۴۸ و تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۵۲.

(۱۰) سوره ی «شوری» آیه ی ۲۳.

(۱۱) سوره ی «انفال» آیه ی ۴۱.

(۱۲) سوره ی «احزاب» آیه ی ۳۳.

(۱۳) بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۱۲۹، طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۲۰، با اندکی اختلاف.

در مجلس یزید

در مجلس یزید

اهل بیت را در حالی به مجلس یزید وارد کردند که دستهایشان با زنجیر به یکدیگر بسته شده بود.

حضرت زین العابدین (ع) با دیدن یزید فرمود:

«ما ظنک بجدنا رسول الله لو یرانا علی مثل هذه الحاله؟»

«چه می پنداری اگر جد ما رسول خدا ما را

چنین حالتی ببیند؟»

پیش از آنکه یزید سخنی بگوید فاطمه دختر امام حسین (ع) گفت: «ای یزید! آیا دختران رسول خدا (ص) باید این گونه به اسارت گرفته شوند؟»

عده ای در مجلس گریه افتادند و یزید دستور داد دستهای امام سجاد (ع) را باز کنند. آنگاه که با چوبدستی اش بر لب و دندانهای امام حسین (ع) ضربه می زند گفت:

نفلق هاما من اناس اعزه

علینا و هم کانوا اعق و اظلما

«سرهایی را از کسانی که عزیز بودند شکافتیم و آنها آزاردهنده تر و ستمکارتر بودند.»

در این هنگام یحیی بن حکم (۱) در حالی که می گریست گفت: آنهایی که در کنار طف بودند به ما نزدیکتر هستند تا ابن زیاد عبد، که نسبت پستی

(صفحه ۱۴۰)

دارد نسل سمیه مادر زیاد به تعداد ریگهاست، اما از دختر پیامبر نسلی بجای نمانده است.

یزید به سینه ی او کوفت و گفت: خاموش باش! (۲) او که در موضع انفعال قرار گرفته بود گفت: خداوند پسر مرجانه را رسوا کند! اگر بین او و شما خویشاوندی بود چنین نمی کرد. زنجیرها را بردارید و طنابها را باز کنید! (۳) سپس یزید با اشاره به سر مبارک امام حسین (ع) گفت: این مرد به خود می بالید و می گفت: پدر من از یزید بهتر و مادرم از مادر او بهتر است. جد من از اجداد یزید و من خود از او بهتر هستم و همین مسائل بود که وی را به کشتن داد! اما اینکه پدر او بهتر از پدر من است، کار به داوری کشید و خدا به نفع پدر من داوری کرد! اما اینکه مادر او بهتر از مادر یزید است به جانم سوگند که فاطمه (س) دختر رسول

خدا بهتر از مادر من است.

اما در مورد جد او، مسلم است هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد نمی تواند بگوید که جد من بهتر از محمد (ص) است. ولی در مورد خودش و من، شاید او این آیه را نخوانده است:

«قل اللهم مالك الملك.» (۴).

سپس خطاب به حضرت زین العابدین (ع) گفت: ای پسر، پدر تو رابطه ی خویشاوندی را نادیده گرفت و حق مرا انکار کرد، و با حکومت سلطنت من به مبارزه برخاست و خداوند با او چنان رفتار کرد که دیدی!

امام ادعای وی را با آیه ای از قرآن پاسخ داد:

(صفحه ۱۴۱)

ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأ ها ان ذالک علی الله یسیر. (۵).

هیچ مصیبتی به مال و یا جان شما نرسد، مگر پیش از آنکه آن را خلق کنیم در کتاب خدا نوشته شده است و این امر بر خدا آسان است.

یزید از فرزند خود خالد خواست تا پاسخ امام را بدهد، اما چون او درماند خود گفت:

و ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم و یعفوا عن کثیر. (۶).

اگر مصیبتی بر شما رسد برای کارهایی است که انجام می دهید و خدا بسیاری از گناهان را می بخشد.

حضرت زین العابدین (ع) فرمود: «ای زاده ی معاویه و صخر و هند، نبوت و رهبری همیشه در اختیار پدران و اجداد من بوده است؛ پیش از آنکه تو متولد شوی. براستی که جدم علی بن ابی طالب (ع) در جنگ بدر و احد و احزاب پرچمدار رسول خدا بود و پرچم کافران در دست پدر و جد تو

بود.» آنگاه فرمود:

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم

ماذا فعلتم و انتم خير الامم

بعترتی و باهلی بعد مفتقدی

منهم اساری و منهم ضرجوا بدم

«چه می گویید آنگاه که پیامبر به شما بگوید شما که آخرین امتها بودید پس از رفتن من با خاندانم چگونه رفتار کردید. گروهی را به اسارت گرفتید و دسته ای را به خون آغشته کردید.»

امام در ادامه افزود:

(صفحه ۱۴۲)

ای یزید، وای بر تو! اگر می دانستی چه کرده ای و درباره ی پدرم و خاندانش و عموهای من چه جنایتهایی مرتکب شده ای؛ اگر می دانستی در کوهستانها پناه می گرفتی و خاکستر نشینی می گزیدی و فریاد، واویلا بلند می کردی. آیا باید سر حسین بن علی (ع) که امانت رسول خدا بود در مقابل دروازه ی شهر آویزان باشد؟! ما امانت رسول خدا در میان شما هستیم و من تو را به خواری و پشیمانی در روز رستاخیز بشارت می دهم، روزی که مردم گرد آیند.» (۷) .

یزید که حالت عادی نداشت و گویا مست (۸) بود و یا اینکه همه چیز را از دست رفته می دید در حالی که با چوب دستی خود بر لب و دندان امام حسین (ع) ضربه می زد می خواند:

لیت اشیاخی ببدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل

فاهلوا و استهلوا فرحا

ثم قالوا یا یزید لاتشل

قد قتلنا القرم من ساداتهم

وعدلناه ببدر فاعتدل

لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء ولا وحى نزل

لست من خندق ان لم انتقم

من بنى احمد ما كان فعل (٩) .

این کاش بزرگان قبیله ام که در جنگ بدر کشته شدند، بودند و می دیدند که قبیله ی خزرج چگونه در برابر نیزه ها به زاری افتاده اند.

به تلافی جنگ بدر بزرگانشان را کشتیم و حساب ما تسویه شد.

فرزندان بنی هاشم با حکومت ما بازی کردند

و الا نه خبری از آسمان آمد و به وحی نازل شده است. من از دودمان خندق نیستم، اگر کینه ای را که از محمد (ص) به دل دارم بر فرزنداناش عمل نکنم.

در این زمان یکی از شامیان با اشاره به فاطمه، دختر امام حسین (ع)

(صفحه ۱۴۳)

خطاب به یزید گفت: این کنیز را به من ببخش!

فاطمه خود را به عمه اش زینب چسباند و گفت: عمه جان حال که یتیم شده ام کنیز هم بشوم؟ (۱۰) .

دل دریایی پیامبر عاشورا و شیرزن کربلا- که مملو از درد و رنج بود توفانی شد. رویش را به سوی مرد شامی برگرداند و فرمود: نه تو و نه یزید قادر به بردن این دختر نیستید.

یزید گفت: به خدا سوگند که می توانم چنین کنم.

زینب فرمود: «به خدا سوگند، هرگز چنین قدرت و سلطه ای را خداوند به تو نداده است مگر اینکه از اسلام خارج شوی و به دین دیگری در آیی.»

یزید که به شدت برافروخته بود گفت: با من چنین سخن می گویی؟! پدر و برادر تو از دین بیرون رفتند.

دختر علی (ع) گفت: «تو، پدر و جدت دین خدا را که دین پدرم و برادرم بود پذیرفتند، اگر مسلمان باشی.»

یزید گفت: دروغ می گویی ای دشمن خدا.

زینب فرمود: «تو ظاهرا امیر هستی و ظالمانه ناسزا می گویی و چون قدرت ظاهری داری زورگویی می کنی.»

سفیر روم که مهمان مجلس یزید بود با دیدن چنین صحنه هایی جانخراشی از یزید پرسید: این سر که در مقابل داری متعلق به چه کسی است؟

یزید علت این سؤال را از او جویا شد، وی گفت چون. به کشورم بازگردم درباره ی آنچه از من سؤال می شود و باید علت این همه شادی

و سرور را بدانم تا قیصر را نیز خوشحال کنم.

(صفحه ۱۴۴)

یزید گفت: ای سر حسین (ع)، پسر فاطمه (س)، دختر محمد (ص) است.

سفیر پرسید: همان محمدی که پیامبر شماست؟!

یزید گفت: آری.

سفیر روم که بشدت منقلب شده بود برآشت و گفت: نابود باشید با چنین آیینی که دارید! دین من بهتر از دین شماست. زیرا پدر من که از نبیرگان داوود است و میان ما و داوود، پدران بسیاری قرار گرفته اند بسیار مورد احترام است و بر جای سم آن مرکبی که عیسی بر آن سوار شده بود کلیسایی ساخته اند و مردم من به زیارت آن می روند و شما فرزند پیامبر خود را کشته اید با آنکه جز یک دختر میان آنها واسطه نیست. (۱۱).

این سخنان منطقی و برهان قدرتمند آن چنان یزید را غضبناک کرد که دستور داد فرستاده ی پادشاه روم را به قتل رسانند. (۱۲).

دختر شجاع، اندیشمند، برنامه ریز و با فراست علی (ع) که شرایط را مناسب می دید و از سوی دیگر می بایست هیبت و هیمنه ی خبیث پادشاه اموی را خرد کند، برخاست و زبان به سخن گشود:

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین، صدق الله کذلک یقول (ثم کان عاقبه الذین اساؤا لیسوای ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یتستزؤن) (۱۳).

اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاساری ان بنا علی الله هوانا و بک علیه کرامه و أن ذلک لعظم خطرک عنده فشمخت بانفک و نظرت فی عطفک جذلان

(صفحه ۱۴۵)

مسرورا حیث رایت الدنیا لک مستوثقه و الامور متسقه و حین صفا لک ملکنا و سلطاننا، فمهلا

مهلا- انسيت قول الله عزوجل (و لا يحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خيرا لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثما و لهم عذاب مهين) (١٤) .

امن العدل يابن الطلقاء تخديرك حرائرك و امائك و سوقك بنات رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم سبايا قد هتكت ستورهن و ابديت وجوههن، تحدو بهن الاعداء من بلد الى بلد يستشر فهن اهل المناهل و المناقل و يتصفح وجوههن القريب و البعيد و الدنى و الشريف، ليس معهن من رجالهن ولى و لا من حماتهن حمى، و كيف يرتجى مراقبه من لفظ فوه اكباد الازكياء و نبت لحمه من دماء الشهداء، و كيف لا يستبطا فى بغضنا اهل البيت من نظر الينا بالشنف و الشنآن و الاحن و الاضغان ثم تقول غير متأثم و لامستعظم:

لاهلوا و استهلوا فرحا

ثم قالوا يا يزيد لا تشل

منتحيا على ثنايا ابى عبدالله شباب اهل الجنة تنكتها بمخصرتك و كيف لا تقول ذلك و قد نكات القرحة و استأصلت الشافه باراقتك دماء ذريه محمد صلى الله عليه و آله و سلم و نجوم الارض من ال عبدالمطلب، و تهتف باشياخك زعمت انك تناديهم. فلتردن و شيكا مورداهم و لتودن انك شللت و بكمت، و لم تكن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت.

اللهم خذ بحقنا و انتقم من ظالم و احلل غضبك بمن سفك دماءنا و قتل حماتنا، فوالله ما فريت الا جلدك و لاحزرت الا لحمك و لتردن على رسول الله بما تحملت من سفك دماء ذريته و انتهكت من حرمة فى

(صفحه ١٤٦)

عترته و لحمته حيث يجمع الله شملهم ويلم شعنههم و يأخذ بحقهم) ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله

امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون) (۱۵) و كفى بالله حاكما و بمحمد صلى الله عليه و آله و سلم خصيما و بجبرئيل ظهيرا و سيعلم من سوى لك و مكنك من رقاب المسلمين، بئس للظالمين بدلا و ايكم شرمكانا و اضعف جندا.

و لئن جرت على الدواهي مخاطبتك اني لا ستصغر قدرك و استعظم تقريعك و استكثر توبيخك، لكن العيون عبرى و الصدور حرى، الا فالعجب كل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشيطان الطلقاء، فهذه الأيدي تنطف من دماننا و الافواه تتحلب من لحومنا و تلك الجثث الطواهر الزواكى تنتابها العواسل و تعفرها امهات الفراعل.

ولئن اتخذتنا مغنما لتجد بنا و شيكا مغرما حين لا تجد الا ما قدمت يداك و ما ربك بظلام للعبيد و الى الله المشتكى و عليه المعول، فكذ كيدك و اسع سعيك و ناصب جهدك فوالله لا تمحو ذكرنا و لا تميم و حينا و لا تدرك امدنا و لا ترحض عنك عارها، و هل رأيك الا فسدو ايامك الا عدد، و جمعك الا بدد؟ يوم ينادى المنادى: الا لعنه الله على الظالمين. والحمد لله رب العالمين الذى ختم لاولنا بالسعاده و المغفره و لآخرنا بالشهاده و الرحمه، و نسأل الله ان يكمل لهم الثواب و يوجب لهم المزيد و يحسن علينا الخلافه انه رحيم ودود، حسبنا الله و نعم الوكيل. (۱۶).

ستایش خداوندی را سزاست که پرودگار جهانهاست، و درود خدا بر فرستاده ی او و خاندانش. خداوند تعالی درست فرمود: «عاقبت آنان را که کار زشت کردند، این بود که آیات الهی را تکذیب و آن را به سخره گرفتند.» ای یزید، حال که در باور

(صفحه ۱۴۷)

خویش بر ما سخت گرفته ای

و راه اقطار زمین و آفاق آسمانها و راه چاره را به رویمان مسدود کرده ای، و ما را مانند اسیران از شهری به شهری می گردانند، آیا پندار تو این است که خداوند تو را عزیز و ما را ذلیل ساخته است؟! و این پیروزی به علت آبرومندی تو در پیشگاه خداست؟

بدن که از روی کبر می خرامی و از سر عجب نگاه می کنی و بر خود می بالی. سرخوش و شادمانی که دنیا به تو روی آورده است و کارهای تو را آراسته و حکومت ما را به تو اختصاص داده است؛ کمی آهسته تر!

آیا کلام خداوند را از یاد برده ای که می فرماید: «گمان نکنید آنان را که به کفر گرویدند مهلتی می دهیم تا بر سرکشی و نافرمانی بیفزایند و آنان را عذابی خوارکننده است.»

ای پسر آزادشدگان (۱۷)، آیا از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و پرده نشینان رسول خدا را اسیر کنی و شهر به شهر بگردانی؟! پرده ی آبروی آنها را بدری و صورت آنها را نمایان سازی تا چشم مردم آنها را ببیند؟ و دور و نزدیک، شریف و فرومایه تماشایشان کنند؛ از مردان آنها کسی همراهشان نباشد، به یاور و نه نگاهدارنده و نه مددکاری.

چگونه می توان امید بست به دلسوزی کسی که مادرش جگر پاک

(صفحه ۱۴۸)

مردان خدا را جوید و گوشت او از خون شهید روییده است؟! و این رفتار از کسی که پیوسته با ما دشمنی کرده است، بعید نیست. این گناه بزرگ را خرد شماری و خود را بر این کردار زشت مجرم ندانی و به اجداد کافر خویش مباحات، و آرزوی حضورشان کنی

تا جنایت بیرحمانه ی تو را ببینند و شادمان شوند و از تو قدردانی کنند. با چوب بر لب و دندان ابی عبدالله (ع)، سید جوانان بهشت می زنی، چرا شادمان نباشی که دل ما را مجروح کردی از رنج شورش درون رستی و خون فرزندان رسول خدا را که ستارگان زمین بودند ریختی و هم اکنون گذشتگان خود را می خوانی. باید صبر و شکیبایی پیشه کرد و دیری نباید که تو نیز به آنها ملحق شوی و آرزو کنی که ای کاش دستهایت خشک شده بود و زبانت لال و آن سخن را بر زبان نمی آوردی و آن کار زشت را انجام نمی دادی!

خداوندا، حق ما را بستان و انتقام ما را بگیر و بر این ستم پیشگان که خون ما را ریخته اند خشم و عذاب خود را فرو فرست.

ای یزید، به خدا سوگند که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی. رسول خدا را در حالی ملاقات کنی که آن بار سنگین بر دوش توست؛ خون خاندانش را ریخته ای و پرده ی حرمت او را دریده ای و فرزندان او را به اسارت برده ای؛ جایی که خداوند پریشانی آنها را بزدايد و داد آنها را بستاند. خدا فرموده است: «مپندارید آنان که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند بلکه زنده و از روزی خداوند بهره مند هستند.»

همین بس که آن روز خداوند، حاکم و محمد (ص) خصم شما و جبرئیل پشتیبان اوست و کسی که راه را برای تسلط تو بر

(صفحه ۱۴۹)

مسلمانان مهیا ساخت بزودی در خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه پاداش بدی است، و خواهد فهمید که کدام یک از شما

بدتر و سپاه کدام یک ناتوانتر است.

اگر چه مصیبت‌های روزگار وادارم ساخت تا با تو سخن بگویم اما تو را ناچیز می شمارم و بسیار نکوهشت می کنم و سرزنش‌های تو را چیزی نمی شمارم، اما چه کنم که دیده ها گریان و دلها سوزان است.

جای شگفتی است که حزب شیطان حزب خدا را به قتل رساند و خون ما از پنجه های شما بچکد، پاره های گوشت بدن ما از دهان شما خارج شود و آن بدنهای پاک و مطهر را گرگهای وحشی بیابان دریابند.

آنچه امروز غنیمت می شناسی فردا غرامت است و آنچه را از پیش فرستادی دریافت خواهی کرد.

خداوند بر بندگان ستم روا ندارد و شکوه ام برای اوست و به او اعتماد دارم؛ پس هر خدعه ای که داری انجام ده و هر تلاش و کوششی را به کار بگیر. به خدا سوگند یاد ما از دلها و وحی ما را محو نخواهی کرد و به جلال ما نخواهی رسید و لکه ی ننگ این ستم را نخواهی شست. رأی و نظر تو بی اعتبار و ناپایدار و زمان سلطنت تو اندک و جمعیت تو پریشان خواهد شد، آنگاه که هاتفی فریاد زند «لا لعنه الله علی القوم الظالمین».

سپاس خداوندی را که آغاز ما را به سعادت و آمرزش و عاقبت ما را به شهادت رقم زد و از خداوند می خواهیم که آنان را اجر جزیل عنایت فرماید و بر پاداش آنها بیفزاید. او خود بر ما نیکو خلیفه ای است و مهربانترین مهربانان است و بر او توکل

(صفحه ۱۵۰)

می کنیم.

ای خدا را آشناتر از همه

ای که کفر از هیبت در واهمه

حضرت صبر از تو گوهر یافته

قامت عشق از تو زیور یافته

همچو کوهی

بر زمین استاده ای

رکن عرشی کاین چنین استاده ای؟

باروم ناید در این ملک خدا

این همه تیر و تو تنها روی پا

بازگو با من تو ای دخت علی

حامل سر خدایی یا ولی؟

آن همه آشفته‌گی در پای عشق

تیرباران کردن سیمان عشق

خون حق را ریختن بر روی خاک

سینه‌ی خورشید دیدن چاک چاک

دختران آسمان را رخ کبود

کودکان کهکشان را همچو عود

باز خندیدن به روی تیغ و تیر

کیستی روشن تر از ماه منیر؟

همره‌ی با کاروان خستگان

لب نهادن بر گلوی تشنگان

آب از اشک زلالت منفعل

خواب از راز و نیازت بس خجل

داد و بیداد از جفای ناکشان

«در اسارت اعتدال کهکشان!» (۱۸) .

کو اسارت؟ خصم تو در بند بود

هر کلامت صد هزاران پند بود

روز عاشورا که غیرت مرده بود

تیغ نامردان به عزت خورده بود

آن زمانی که خدای کربلا

یکه شد در آن زمین پربلا

چون نگاهت در نگاهش اوفتاد

حیدر و زهرا به یادش اوفتاد

دست لبخندت پریشانی زدود

بر دل دریایی اش مستی فزود

گر نبودی تو کنار خیمه ها

پاسبان و رازدار کشته ها

شاه را کی خنده بر لب می رسید؟

جان او از غصه بر لب می رسید

تو منایی، تو صفایی، زینبی

مرتضایی، زهره ای تو، یا نبی؟

وصف تو ناید به دنیای ادب

ذکر تو سری است از اسرار رب (۱۹) .

(صفحه ۱۵۱)

سخنان زینب، غرور و تکبر یزید را در هم شکسته و اعتبارش را به باد داده بود. دختر علی (ع) در اوج عزت و شرف و

آزادگی، فرهیختگان دنیا را آن چنان در هم کوبید که تا آخرین لحظه ی آفرینش آرامشی در پی نداشت. سخنان برگرفته از روح نیرومند و پرعلاقت شیرزن قهرمان کربلا اوج افتخار هستی و اعتبار تمامی آزادگان است.

روشنی صبح بدون شبی

حید کراری اگر زینبی

وامگذار لب تو راستی

گفتی و چون شعله به پا خاستی

بانگ

رسای تو ستم سوز شد

کشته ی مظلوم تو پیروز شد

خواست که عم دست تو بندد ولی

غم که بود در بر دخت علی

قامت تو قامت غم را شکست

دخت علی را نتوان دست بست

ای دل دریا دل دریای تو

عرش خدا منزل و مأوای تو

دختر تنهای خدا بر زمین

خواهر آزادی و فرزند دین

آنچه تو کردی به صف کربلا

کرده ی مخلوق بود یا خدا

آن همه خود دیدن و چون گل شدن!

دشت خزان دیدن و بلبل شدن!

(صفحه ۱۵۲)

دیدن خورشید ذبیح از قفا

باز ستادن چو فلک روی پا!

جان تو گلخانه ی عشق خداست

جای چنان چون زنی کربلاست (۲۰) .

(۱) ابن شهر آشوب در مناقب نام این شخص را عبدالرحمن بن حکم ذکر کرده است.

(۲) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۱۹.

(۳) شریف القریشی، حیاہ الامام زین العابدین، ص ۱۷۳.

(۴) سوره ی «آل عمران» آیه ی ۲۶، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱.

(۵) سوره ی «حدید» آیه ی ۲۲.

(۶) سوره ی «شوری»، آیه ی ۳۰.

(۷) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵.

(۸) معالم المدرستین، ج ۳ ص ۱۶۲.

(۹) الفتوح، ج ۳ ص ۱۵۰، تذکره الخواص، ص ۲۶۱، لواعج الاشجان، ص ۴۳۳.

(۱۰) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۲۰.

(۱۱) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۱.

(۱۲) الملهوف، ص ۷۹.

(۱۳) سوره ی «روم»، آیه ی ۱۰.

(۱۴) سوره ی «آل عمران»، آیه ی ۱۷۸.

(۱۵) سوره ی «آل عمران»، ص ۱۶۹.

(۱۶) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳، طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۲۲، با کمی اختلاف.

(۱۷) روز فتح مکه بزرگان قریش نزد رسول خدا آمدند، رسول خدا از آنها پرسید: گمان می کنید با شما چگونه رفتار می کنم؟ گفتند آنچه در اندازه ی برادری و بزرگواری برادرزاده ای بزرگ است. پیامبر فرمود: «اذهبوا انتم الطلقاء» بروید که شما آزاد هستید، از همان تاریخ بزرگان قریش به طلقاء «آزادشدگان» معروف شدند. سیره ی

ابن هشام، ج ۴ ص ۵۵ - ۵۴، واقدی، مغازی، ج ۲ ص ۸۳۵، ابن کثیر، السرهالنبویه، ج ۳ ص ۵۷۰.

(۱۸) مراد حضرت زینب (س) است.

(۱۹) از نگارنده.

(۲۰) شعر عشق جوشیده از دل ارادتمند و محب خاندان عصمت، شاعر گرانمایه جناب آقای دکتر علی موسوی گرمارودی است که در جلسه ای برایم نوشت و من نیز به نیابتش در این بخش از کتاب به محضر دختر گرامی علی (ع) اهدا کردم.

امام باقر در مجلس یزید

امام باقر در مجلس یزید

امام باقر (ع) هم که در آن زمان دو سال و چند ماه بیشتر از زندگانی اش نمی گذشت در برخورد با تعدادی از درباریان دستگاه اموی که به یزید توصیه می کردند اسرای خاندان وحی را به قتل رساند از جای خود برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

«مشاوران تو برخلاف مشاوران فرعون رأی دادند؛ زیرا آنها در پاسخ فرعون درباره ی موسی وهارون گفتند:

ارجه واخاه و ارسل فی المدائن حاشرین. (۱).

او و برادرش را مهلت ده و فرستادگانی را به شهرها رهسپار کن تا جادوگران اجتماع کنند و پس از آنکه ساحران آمدند آنها را آزمایش کن.

(صفحه ۱۵۳)

در حالی که اطرافیان تو به قتل ما اشاره کردند و این بی علت نیست.»

یزید علت را جویا شد و امام فرمود: «آنان زیرک و عاقل بودند و اینها فریفته و نادان هستند، زیرا کسی جز ناپاکان پیامبران و فرزندان آنان را نمی کشد.»

یزید سرافکنده شد و دستور داد آنان را از مجلس بیرون ببرند (۲) و سر مقدس امام حسین (ع) را در قصر آویزان کنند. (۳) خانه ای در نزدیکی قصر محل استقرار خاندان نبوت شد. (۴) یزید که نقشه های خود را خنثی

و برنامه هایش را ملغی می دید دستور داد تا خطیب مسجد جامع در اجتماع مردم از علی (ع) و حسین (ع) بد بگوید.

(۱) سوره ی «اعراف» آیه ی ۱۱۱.

(۲) مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۷۰.

(۳) شبر، جلاء العیون، ج ۲ ص ۲۶۳.

(۴) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۲۲.

افشاگری امام سجاد

افشاگری امام سجاد

مسجد پر از جمعیت بود، خطیب متملق شام در وصف معاویه و یزید سخن گفت و تمامی فن و هنر خود را در اهانت به علی (ع) و حسین (ع) به کار گرفت.

حضرت زین العابدین (ع) که در مجلس حاضر بود فریاد زد: «وای بر تو، خشنودی مخلوق را بر خشم خداوند ترجیح داده ای؟ عاقبت خود را در آتش خوب بنگر!»

آنگاه فرصت خواست تا از فراز منبر سخن گوید.

یزید به وی اجازه نداد، اما پافشاری مردم چاره از او گرفته بود و امام بر منبر استقرار یافت و چنین گفت:

(صفحه ۱۵۴)

ایها الناس! اعطینا ستا و فضلنا بسبع: اعطینا العلم والحلم و السماحه و الفصاحه و الشجاعه والمحبه فی قلوب المؤمنین، و فضلنا بان منا النبی المختار محمدا و منا الصدیق و منا الطیار و منا اسد الله و اسد رسوله و منا سبطا هذه الامه.

من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی انبأته بحسبی و نسبی.

ایها الناس! انا ابن مکه و منی، انا ابن زمزم و الصفاء، انا ابن من حمل الرکن باطراف الرداء، انا ابن خیر من ائتر و ارتدی، انا ابن خیر من انتعل و احتفی، انا ابن خیر من طاف و سعی، انا ابن خیر من حج ولی، انا ابن خیر من حمل علی البراق فی الهواء، انا ابن من اسری به من المسجد الحرام الی

المسجد الأقصى، انا ابن من بلغ به جبرئيل الى صدره المنتهى، انا ابن من دنا فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى، انا ابن من صلى بملائكه السماء، انا ابن من اوحى اليه الجليل ما اوحى، انا ابن محمد المصطفى، انا ابن على المرتضى، انا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا: لا اله الا الله.

انا ابن من ضرب يدى رسول الله بسيفين و طعن برمحين وهاجر الهجرتين و بايع البيعتين و قاتل بيدر و حنين و لم يكفر بالله طرفه عين، انا ابن صالح المؤمنين و وارث النبيين و قامع الملحدين و يعسوب المسلمين و نور المجاهدين و زين العابدين و تاج البكائين و اصبر الصابرين و افضل القائميين من آل ياسين رسول رب العالمين، انا ابن المؤيد بجبرئيل، المنصور بميكائيل.

انا ابن المحامى عن حرم المسلمين و قاتل المارقين و الناكثين و القاسطين و المجاهد اعداءه الناصبين، و افخر من مشى من قريش اجمعين، و اول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنين، و اول السابقين، و قاصم المعتدين و مبيد المشركين، و سهم من مرامى الله على المنافقين، و لسان حكمه العابدين و ناصر دين الله و ولى امر الله و بستان حكمه الله و عيبه

(صفحه ١٥٥)

علمه، سمح، بهى، بهلول، زكى، ابطحى، رضى، مقدم، همام، صابر، صوام، مهذب، قوام، قاطع الاصلاب و مفرق الاحزاب، اربطهم عنانا و اثبتهم جنانا، وامضاهم عزيزه و اشداهم شكيمه، اسد باسل، يطحنهم فى الحروب اذا ازدلفت الاسنه و قربت الاعنه طحن الرحى، و يذروهم فيها ذرو الرياح الهشيم، ليث الحجاز و كبش العراق، مكى مدنى خيفى عقبى بدرى احدى شجرى مهاجرى.

من العرب سيدها، و من الوغى ليثها،

وارث المشعرین و ابو السبطین: الحسن و الحسین، ذاک جدی علی بن ابی طالب.

ای مردم، خداوند ما را شش خصلت عطا فرموده و بر هفت ویژگی برتری یافته ایم. علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت، و محبت در قلوب مؤمنان را به ما ارزانی داشت و ما را بر دیگران این گونه برتری داد که پیامبر بزرگ اسلام، صدیق علی (ع) - جعفر طیار، شیر رسول خدا حمزه، امام حسن (ع) و امام حسین دو فرزندان بزرگ رسول خدا را از ما انتخاب کرد. (۱).

هر کس که مرا شناخت و آنان که مرا نمی شناسند با معرفی پدرانم خود را به آنها می شناسانم.

ای مردم! من فرزند مکه و منا هستم، من فرزند زمزم و صفا هستم، من فرزند کسی هستم که حجرالاسود را با ردای خود حمل و بر جای خود نصب کرد. من فرزند بهترین طواف کنندگان هستم، من فرزند بهترین حج گزاران و تلبیه گوینان هستم، من فرزند کسی هستم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی رفت. من

(صفحه ۱۵۶)

فرزند کسی هستم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب الهی و نزدیکترین جایگاه به خدا رسید، من فرزند کسی هستم که با ملائکه ی آسمان نماز گزارد. من فرزند پیامبری هستم که خداوند بزرگ برایش وحی فرستاد، من فرزند محمد مصطفی (ص) و علی مرتضی (ع) هستم، فرزند کسی هستم که بینی گردن کشان را به خاک مالیده تا به کلمه ی توحید اقرار کردند.

من پسر کسی هستم که در برابر پیامبر با دو شمشیر و دو نیزه می جنگید، دو

بار هجرت و دو بار بیعت کرد و در بدر و حنین با کافران به مبارزه برخاست و به اندازه ی زدن یک پلک کفر نورزید. من فرزند صالح مؤمنان وارث انبیا، از بین برنده ی مشرکان، امیر مسلمانان، فروغ جهادگران، زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگان هستم.

من فرزند بردبارترین صابران، و بافضیلت ترین نمازگزاران از اهل بیت رسول خدا هستم. من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد. من فرزند کسی هستم که حرم مسلمانان را پاسداری و با مارقین و ناکثین و قاسطین به نبرد پرداخت. من فرزند بهترین قریشم، من پسر کسی هستم که اولین ایمان آورنده به خدا و رسول او بود. من پسر اولین سبقت گیرنده در ایمان و شکننده ی کمر متجاوزان و از بین برنده ی مشرکانم.

من فرزند کسی هستم که مانند تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت بندگان خدا و یاری کننده ی دین خدا و ولی امر او و بوستان حکمت الهی و حامل علم خدا بود.

او جوانمرد، سخاوتمند، نیکوکار، جامع خیرات، آقا، بزرگ ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، صبور،

(صفحه ۱۵۷)

همیشه روزه دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود.

او که رشته ی اصلا ب دشمنان را از هم گسست و شیرازه ی احزاب کفر را از هم پاشید او دارای قلبی؛ ثابت و قدرتمند، اراده ای استوار و محکم و عزمی راسخ بود و مانند شیری شجاع وقتی نیزه ها به هم در می آویخت آنها را خرد و پراکنده می ساخت. او شیر حجاز و بزرگ عراق از مکی و مدنی، حنفی، عقبی، بدری، احدی، شجری و مهاجری (۲) است که در

همه ی صحنه ها حضور داشت. او سید عرب و شیر میدان جنگ و وارث دو مشعر، پدر حسن (ع) و حسین (ع)، جدم علی بن ابی طالب (ع) است، من فرزند بانوی بانوانم.

امام آن چنان با روحی سرشار از حماسه و عزت سخن می گفت که دستگاه اموی بیمناک شد و برای پرهیز از خشم مردم به مؤذن دستور داد که اذان بگوید تا امام سکوت کند.

چون صدای مؤذن به تکبیر بلند شد امام فرمود:

چیزی بزرگتر از خداوند نیست.

چون مؤذن به یگانگی خدا شهادت داد امام فرمود:

موی، پوست، گوشت و خونم به یکتاپرستی شهادت می دهد.

آنگاه که مؤذن بانگ زد:

«اشهد ان محمد رسول الله.»

(صفحه ۱۵۸)

امام خطاب به یزید فرمود:

این محمد که نامش برده شد جد من است یا تو؟ اگر ادعا کنی که جد توست دروغگویی و کافر شوی و اگر جد من است چرا خاندان او را از تیغ گذراندی؟ (۳) .

سخنان روشنگرانه ی امام موجی از نفرت و خشم را در طبقات مردم به وجود آورد. صدای ضجه و شیون اهالی شام حکومت اموی را در مانده کرد، یزید بخوبی دریافته بود که علی رغم آن همه توجه و رسیدگی به مردم شام (۴) ، امنیت و ثبات سلطنت او هم اکنون از سوی آنان در معرض خطر جدی است. لذا چاره ای نیافت جز اینکه اجازه دهد خاندان پیامبر برای شهدای کربلا به عزاداری پردازند.

با آغاز عزاداری برای شهدای کربلا، گریه و شیون به مؤثرترین ابزار برای استیضاح دستگاه جابر اموی تبدیل شد.

عاشورا طناب دار سلطنت ظلم و کربلا، تیر خلاص استکبار یزیدی

(صفحه ۱۵۹)

شده بود. گروه گروه مردم شام با اهل بیت به عزادای و همدردی می پرداختند

و کار آن چنان بالا گرفت که یزید هم از عیدالله بیزاری می جست و به خاندان امام حسین (ع) ادای احترام می کرد.

روزی از امام سجاد (ع) عذرخواهی کرد و گفت: آنچه گذشت به عهده ی فرزند مرجانه است. لعنت خدا بر پسر مرجانه، اگر حسین (ع) با من مواجه می شد، هر چه می خواست انجام می دادم و با تمام قدرت از کشته شدنش جلوگیری می کردم حتی اگر به هلاکت بعضی از فرزندانم می انجامید. اما آنچه اتفاق افتاد و دیدی قضای الهی بود، حال هر احتیاجی دارید بنویسد تا انجام دهم. (۵).

امام درخواست کرد تا سر پدر بزرگوارش را تحویل دهند که یزید امتناع کرد، اما فشار افکار عمومی کار را به جایی رساند که به قول طبری، یزید بر سر سفره غذا نمی نشست مگر اینکه علی بن الحسین (ع) را فرا می خواند و او را بر سر همان سفره می نشاند (۶)؛ البته تغییر رفتار یزید البته تغییر رفتار یزید فریبی بیش نبود و او و مشاوران نیرنگ بازش شرایط را تحلیل کرده و زمان را مقتضی چنین برخوردهای منافقانه ای می دانستند والا در پشت پرده، حقیقت اندیشه ی امویان غیر از آنچه بود که مردم مشاهده می کردند. یزید هر دو عراق، (کوفه و بصره)، را در حوزه ی قلمرو عیدالله قرار داد (۷) و یک میلیون درهم پاداش برای وی فرستاد و در جواب بی وفایی مردم کوفه نسبت به امام حسین (ع) و خلق ماجرای کربلا دستور داد عیدالله به میزان صددرصد بر پاداش و هدایای مردم کوفه بیفزاید و با همین عطایای یزید بود که عیدالله دو کاخ سرخ و سفید ساخت تا زمستانها در قصر حمراء

و تابستان را در قصر بیضا بگذرانند. به هر حال هیچ گونه آثاری از ندامت و

(صفحه ۱۶۰)

تغییر رویه در زندگی خفت بار او ثبت نشده است.

(۱) در این خطبه شش علت برای برتری ذکر شده است اما در نقل کامل بهایی، خصلت هفتم را حضرت مهدی ثبت کرده اند. (نفس المهموم، ص ۴۵۰).

(۲) در بیعت شجره شرکت کرد و از مهاجران مکه به مدینه بود.

(۳) بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۱۳۷، طبرسی. (الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۳۲). (با قدری اختصار، در قول دیگری آمده است که امام سجاد (ع) در ادامه ی خطبه ی خود فرموده است: «انا ابن الحسين القتيل بكر بلا، انا ابن علي المرتضى، انا ابن محمد المصطفى، انا ابن فاطمه الزهراء، انا ابن خديجه الكبرى، انا ابن سدره المنتهى، انا ابن شجره طوبى، انا ابن المرملة بالدماء، انا ابن من بكى عليه الجن فى الظلماء، انا ابن من ناح عليه الطيور فى الهواء.» نفس المهموم، ص ۴۵۱، الفتوح، ج ۳ ص ۱۵۴. (خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲ ص ۷۱ - ۶۹). (من فرزند حسین هستم که او را در کربلا کشتند، پسر علی مرتضی هستم. پسر محمد مصطفایم، من پسر فاطمه و خدیجه ام و... فرزند کسی هستم که در خون آغشته شد، فرزند کسی هستم که جنیان در ماتم او گریستند، من فرزند کسی هستم که پرندگان در عزایش شیون کردند).

(۴) معاویه به یزید گفته بود که آنان را همچون دو چشم خویش و از خواص خود قرار ده. (اخبار الطوال، ص ۲۷۴).

(۵) حیاة الامام زین العابدین، ص ۱۷۹.

(۶) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۳.

(۷) معجم البلدان، ج ۴ ص ۹۳.

درخواست امام زین العابدین

درخواست امام زین العابدین

یزید که

حضور اهل بیت پیامبر را برای حکومت خود خطری بزرگ می دانست مترصد بود تا در فرصتی مناسب آنها را به جایی غیر از شام اعزام کند که این فرصت با طرح سه درخواست از سوی امام زین العابدین (ع) به دست آمد.

امام فرمود:

«اول آنکه یک بار دیگر می خواهم رخسار پدرم را ببینم.

دوم آنکه دستور دهی هرچه از ما به غارت برده اند بازگردانند.

سوم آنکه اگر تصمیمی به قتل من گرفته ای فردی مورد اعتماد را با این زنان همراه کن تا آنها را به حرم پیامبر (ص) بازگردانند.»

یزید پاسخ داد، خواسته ی اول تو هرگز برآورده نخواهد شد. درخواست دوم را به چندین برابر جبران می کنم و در مورد سوم جز تو کسی همراه زنان نخواهد بود.

امام فرمود: «اموال را نمی خواهیم و بر تو ارزانی باد، آنچه از ما غارت شده است بازگردان زیرا در میان آنها مقنعه، گردنبند و پیراهن مادرمان فاطمه (س) قرار دارد.»

یزید فرمان داد آنها را بازگردانند و دویست دینار نیز به آنها افزود و اسیران اهل بیت را به سوی مدینه باز گرداند.

امام آن دینارها را به مستمندان شام بخشید. (۱) هنگام حرکت، یزید،

(صفحه ۱۶۱)

مقداری وسایل را به همراه کاروان فرستاد و به ام کلثوم گفت: اینها در قبال مصایبی است که بر شما وارد شد.

ام کلثون فریاد زد: «چه تو بی حیا و بی شرمی! برادرم حسین (ع) و اهل بیت او را کشته ای و به ما مال و منال می دهی؟! هرگز این اموال را نمی پذیریم.» (۲).

(۱) الملهوف، ص ۸۲، زخار، قمقام، ص ۵۷۹، با اندکی اختلاف.

(۲) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷.

حرکت از شام

حرکت از شام

پس از هفت روز حضور تلخ و جانکاه،

نعمان بن بشیر (۱) ، به فرمان یزید، وسایل سفر اهل بیت را فراهم، و آنان را همراه با فردی امین به سوی مدینه روانه کرد. (۲) در مسیر راه هر جا که کاروان فرود می آمد آن مأموران از خاندان رسالت فاصله می گرفتند و تا رسیدن به مدینه این روش ادامه داشت. (۳) از دوردست بناهای مدینه نمایان شد. ام کلثوم نظم کاروان را به هم ریخت، کلام آتشین دختر علی که از سینه ی سوخته اش برمی آمد بار دیگر داغها را تازه کرد:

«ای مدینه ی جد ما، ما را به خود راه مده که ما با اندوه و حسرت باز گشتیم. با همه ی خویشاوندان از تو رفتیم، اکنون که باز گشته ایم نه مردان و نه کودکانی با ماست، وقتی می رفتیم جمع ما کامل بود و اکنون برهنه و غارت شده ایم. در ظاهر در امان خدا بودیم و اکنون که باز گشته ایم بر ستم

(صفحه ۱۶۲)

ستمگران و شکستن پیمانشان بیمناکیم. مولای ما حسین مونس ما بود و چون آمدیم او را کربلا واگذارديم. ما هستیم که سرگردان و بی سرپرست شده ایم. ما هستیم که بر برادر خود نوحه گری کردیم، ما هستیم که بر شتران حمل شدیم. ما دختران یاسین و طاها هستیم که در سوگ پدر خود گریانیم و...»

اشک دیدگان پوشانده بود و مصیبتهای بزرگ جانهای پاک را می آزد. خارج از مدینه خیمه را بر پا کردند، و بشیربن جذلم مأموریت یافت تا خبر بازگشت کاروان حسینی را به اهالی مدینه ابلاغ کند.

او به مدینه رفت و در مقابل مسجد نبوی فریاد حزن آلودی بلند کرد و در حالی که مانند باران بهار می گریست گفت:

یا اهل الیثرب لا مقام لكم

قتل الحسين و ادعای مدرار

الجسم منه بکربلا مخرج

والرأس منه علی القناه یدار

«ای مردم یثرب، دیگر مدینه جای ماندن نیست که حسین کشته شد. دیدگان پیوسته بر او گریان باد، پیکرش در کربلا آغشته به خون است و سر منورش را بر روی نیزه ها می گردانند.» (۴).

مردم پریشان و نابارو اطراف بشیر را احاطه کردند. چون شیون مردم را دید گفت: علی بن الحسین با زینب و دختران علی و خواهرانش در نزدیکی مدینه خمیه زده اند و من مأموریت داشتم تا شما را از آنان آگاه سازم.

(صفحه ۱۶۳)

(۱) سلف عبیدالله بن زیاد کوفه بود که پس از هلاکت یزید مردم را به بیعت با عبدالله بن زبیر دعوت کرد. الاستیعاب، ج ۴ ص ۱۴۹۶.

(۲) زخار، ق مقام، ص ۵۷۹.

(۳) وقعه الطف، ص ۳۷۲.

(۴) معالم المدرستین، ج ۳ ص ۱۶۹، مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۷۴ و اعیان الشیعه، ص ۱ ص ۶۱۷.

خطبه ی امام سجاد

خطبه ی امام سجاد

مردم دسته دسته به حرکت درآمدند. در مدینه هیچ زنی باقی نماند و تمامی مردم گریان کنان و بر سر زنان شهر را وا گذاشتند تا کاروان حسین را دریابند.

در کنار خمیه ها غوغا بود، امام در مقابل خیمه ها ایستاده بود و می گریست. برایش منبری تدارک دیدند و او مغموم و پریشان بر آن قرار گرفت و در میان شیون اهالی مدینه فرمود: «حمد و سپاس خداوندی را شایسته است که پروردگار عالمیان و مالک روز رستاخیز و آفریننده ی همه ی بندگان است. خداوند بلند مرتبه ای که مقامش آن قدر رفیع است که گویا در بلندترین مرتبه ی آسمانها قرار گرفته و آن قدر به انسان نزدیک است که حتی زمزمه ها را می شنود. او را بر بزرگی

کارها و گرانی مصیبت‌ها و حوادث ناگوار و بلاهای جانسوز و مصایب شدید و بنیان سوز سپاسگزارم. ای مردم، خداوند تعالی که ستایش برای اوست ما را به مصیبت‌های بزرگ آزمود و شکافی بزرگ در اسلام پدید آمد.

ابا عبدالله الحسین و عترت او کشته شدند. پرده نشینان حرم و کودکان را اسیر کردند و سر مبارک او را در شهرها بر نیزه گرداندند. این مصیبتی است که همانند ندارد. ای مردم! کدام یک از مردانتان می‌تواند بعد از شهادت او شادی کند؟ و کدام دلی است که برای او محزون نباشد؟ کدام چشمی است که بتواند اشک خود را مانع شود و از ریختن باز دارد؟ هفت آسمان (۱) با تمامی بنایش در شهادت او گریستند، دریاها با امواجشان و آسمانها با ارکانشان، زمین از همه سویش، درختان با شاخسارانشان و ماهیان در لابه لای امواج دریا، فرشتگان مقرب و تمامی ساکنان آسمانها

(صفحه ۱۶۴)

بر او گریه کردند. ای مردم، کدامین قلب است که از کشته شدن او نشکافد؟ و کدامین دل است که برایش ناله نکند؟ و کدامین گوش است که بشنود چنین شکافی در بنای اسلام پدید آمده است و ناشنوا نشود؟

مردم! ما صلح کردیم در حالی که آواره شدیم و از خاندان و سرزمین خود دور افتادیم، گویی فرزندان ترک و کابل (بیگانه) بودیم؛ بدون گناه و جرم و یا اینکه ناپسندی مرتکب شده باشیم با ما چنین کردند (۲)، و این بجز تزویر نیست. به خدا سوگند اگر رسول خدا به جای آن همه سفارش به جنگ ما فرمان می‌داد بیش از این نمی‌توانستند انجام دهند!! انالله و انا الیه

راجعون. چه مصیبت بزرگ و دردناک و دلخراشی؟ و چه اندوه تلخ و بنیان کنی؟ از خداوند پاداش این مصیبت را که بر ما رفته است خواهانم که او پیروز و انتقام گیرنده است.» (۳)

با خاتمه یافتن سخنان امام، صوحان بن صعصعه بن صوحان از امام عذرخواهی کرد که به علت پاهای علیل و ناتوان نتوانسته است خاندان وحی را یاری کند. (۴) سپس مردم که بازماندگان کاروان عشق حسینی را چون نگینی در خود گرفته بودند با حزن و ماتمی بزرگ به مدینه وارد شدند. مقصد مسجد النبی بود. مکانی پر از خاطرات شیرین. جایی که پیامبر چهره ی حسین (ع) را بوسه باران می کرد و او را در آغوش پر مهر خود می فشرد. مکانی که سیمای رسول خدا با دیدن جمال حسین مانند گلی زیبا می شکفت. حال زینب حال دیگری بود. اشک رخساره ی ملکوتی دختر

(صفحه ۱۶۵)

فاطمه را پوشانده بود و چون دیدگان به قبر پیامبر افتاد صدای زینب بر همه جا طنین افکند:

«یا جداه انی ناعیه الیک اخی حسین (ع)»

«ای رسول خدا خبر کشته شدن حسین را آورده ایم.» (۵)

آنگاه علی بن الحسین صورت خود را بر قبر رسول خدا نهاد و گریست. (۶). صدای دختر امام حسین (ع) جان مردم را به آتش کشید. او گفت: «ای رسول خدا، یزید با چوبدستی خود بر چهره ی حسین (ع) می زد.»

ماجرای ام البنین مادر فرزندان علی (ع) حکایت عجیبی است. او آن قدر حزن و غمگانه سوگواری می کرد که حتی دل سنگ مروان بن حکم را نیز به درد می آورد. (۷) او مرثیه خوانی می کرد و زنان مدینه با او هم ناله می شدند. نجوایش شنیدنی است:

ای کسی که عباس را دیدی که بر گروه دشمنان حمله ور می شد و در پی او فرزندان حیدر که هر کدام مانند شیری قوی بودند. به من خبر داده اند که سر فرزندم را مجروح کرده دستهایش را بریده اند. وای من! بر سرش عمود کوبیدند. اگر شمشیر در دست داشت هرگز کسی به او نزدیک نمی شد. دیگر مرا به نام مادر پسران صدا نزنید...

رگهای قلبم پاره شد، من و هر کس در زیر این آسمان سبز است فدای حسین باد. مرا از حسین آگاه کنید!

سرنوشت رباب نیز بسیار شگفت آور است: او الهه ی اندوه بود. در عزای حسین، آن قدر از آسمان دیدگان اشک بارید که دیگر اشکی برایش نماند. (۸).

(صفحه ۱۶۶)

ابن اثیر می گوید: تا یک سال همچنان گریست و جز سقف آسمان در زیر هیچ سقفی نشست تا از شدت اندوه جان سپرد و بعضی نیز گفته اند یک سال در کنار قبر امام نشست تا از غم بزرگ حسین جان داد. (۹).

(صفحه ۱۶۷)

(۱) «و بنینا فوقکم سبعا شدادا.» تفسیر المیزان، ج ۲۰ ص ۱۶۳.

(۲) الملهوف، ص ۸۴ لواعج الاشجان، ص ۴۶۴ - ۴۶۱، معالم المدرستین ج ۳، ص ۱۷۰ - ۱۶۹ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۸.

(۳) الملهوف، ص ۸۴ و الدمعه الساکبه، ج ۵ ص ۴۲۷.

(۴) الملهوف، ص ۸۵.

(۵) زینب الکبری، ص ۱۵۶، مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۷۶.

(۶) الدمعه الساکبه، ج ۵، ص ۱۶۲.

(۷) حياه الامام الحسين، ج ۳ ص ۴۳۰.

(۸) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۷۶.

(۹) انب اثیر، کامل، ج ۴ ص ۸۸.

اربعین

اربعین

در مورد اربعین و بازگشت خاندان پیامبر به کربلا در میان مورخان اختلاف وجود دارد. بسیاری

از آنها در کتابهای خود هیچ گونه اشاره ای به آمدن بازماندگان کاروان حسین به کربلا نداشته اند که از جمله آنها می توان به ابن اثیر، طبرسی، بلاذری، نویری، ابن حجر، ابن اعثم کوفی اشاره کرد و گروهی نیز به عزاداری اهل بیت در کربلا اشاره کرده و یا پرداخته اند، مانند: ابی مخنف، ابن نماحلی، جعفر النقدي، محسن الامین، سید بن طاووس.

در مجموع در مورد اربعین چهار احتمال وجود دارد:

۱. در سال ۶۱ پس از مراجعت از شام، اهل بیت امام حسین (ع) در روز بیستم صفر به کربلا- وارد شدند و به سوگواری پرداختند.

۲. اهل بیت پیامبر در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱، قبل از رفتن به شام از کربلا- عبور کردند و بر مزار شهدا به عزاداری پرداختند. (۱) این احتمال بسیار ضعیف به نظر می رسد.

(صفحه ۱۶۸)

۳. اهل بیت رسول خدا در سال ۶۲ یک سال بعد از واقعه ی کربلا در بیستم ماه صفر به کربلا آمده باشند.

۴. اهل بیت پیامبر بعد از بازگشت به مدینه به کربلا رفته باشند که در این صورت تعیین روز اربعین به عنوان روز رسیدن آنها به کربلا منتفی است، اما آنچه مسلم است خاندان رسالت به زیارت قبور شهدای بزرگ کربلا رفتند و تا سه روز به عزاداری پرداختند و به قول سید بن طاووس ماتمهای جگر خراش بر پا داشتند. (۲) هنوز هم می توان صدای سکینه را از کنار قبر پدر شنید که می گفت:

الا یا کربلا نودعک جسما

بلا کفن و لا غسل دفینا

الا یا کربلا نودعک روحا

لا حمد و الوصى مع الامینا

«ای کربلا، بدنی را در تو به ودیعه گذاشته ایم که بدون غسل و کفن مدفون شد.

ای کربلا، کسی را به

یادگار در تو قرار دادیم که روح احمد (ص) و وصی اوست.»

همچنین آمده است چون کاروان به کربلا رسید جابر بن عبدالله انصاری (۳) . را دیدند که با تعدادی از بنی هاشم برای زیارت شهدا به کربلا آمده است. چون یکدیگر را ملاقات کردند بشدت گریستند و زنان روستاهای مجاور نیز به آنها پیوستند. (۴) آنگاه زینب کبری در حالی که زنان اطرافش را گرفته بودند با صوتی حزین که جانها را می گداخت به امام سلام داد:

(صفحه ۱۶۹)

السلام عليك ايها الارواح التي حلت بفناء الحسين و اناخت برحله اشهد انكم أقمتم الصلوه و آتيتم الزكوه و امرتم بالمعروف و نهيتم عن المنكر و جاهدتم الملحدين و عبدتم الله حتى اتاكم اليقين

فرصت و کلام ما به پایان رسید و قصدمان این بود که به مهر و ارادتش بیاويزيم که حسين زنده ی همه ی روزگاران است و عاشورا انگیزه ی بقا و حیات بندگان، و حزن بزرگ آل محمد (ص) از واقعه ی جانسوز عاشورا، عزای بی پایان همه ی آزادگان و حماسه ی بیکران کربلا- نیاز بشریت در همه جا و همیشه ی آفرینش است. انسانیت، شرف، آزادی، ایشار و جوانمردی بدون حسین هرگز به معنا نمی نشیند که او نه تنها خون خداست که رکن راه و باعث مهر و گل سرسبد آفرینش پروردگار است.

اسلام عليك يا ابا عبدالله

و على الارواح التي حلت بفنائك عليك مني سلام الله ابدًا ما بقيت و بقي الليل و النهار و لاجعله الله اخر العهد مني لزيارتكم

السلام على الحسين و على بن الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين

(۱) ناسخ التواريخ، احوالات امام حسين، ج ۳ ص ۱۷۶.

(۲) الملهوف، ص ۸۲.

(۳) از صحابه ی رسول

خدا بود که در هیجده غزوه جنگیده و در صفین نیز از یاران علی (ع) بود. وی در سالهای پایانی عمر نابینا شد. (الاستیعاب، ج ۱ ص ۲۱۹).

(۴) الملهوف، ص ۸۲.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفاً ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱. JAVA

۲. ANDROID

۳. EPUB

۴. CHM

۵. PDF

۶. HTML

۷. CHM

۸. GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱. ANDROID

۲. IOS

۳. WINDOWS PHONE

۴. WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتاهای خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



اصفهان

خانه کتاب

www



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹